

این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری

در شهر کاشان در روز پنجشنبه



در شهر کاشان در روز پنجشنبه

در شهر کاشان در روز پنجشنبه

تا علم بازاله بهرسانه و غیر است و بخرج خاک اسیان نخستین باب و علم است و غیر آن
می آید هرگاه نجاست نرسیده باشد بغير محال که از آن تیره گرفته است برنجس شده
رسیده باشد بغير آن معین است ششمین باب اگر با ناطق نجاست دیگر بیرون
نشل خون و مستبر نیست عدد و استیجا و ناطق باب بلکه پاک شدن مستبر است و اعتبار
در رنگی که در محل یاد و دست همان نیست و اما در استیجا و ناطق آب معین است سیمون هر
یکه از آن زاله شود و ناطق چنانچه اگر رسیده از آن شود و سیمون است زیاده تا آنکه طریقت
تخلیفات نمیکند و مسج نمودن بیهوده و یک سنگ و در حکم سنگ است و بیهوده طریقت و ناطق
طریقت نماید چه از جنس روئیدی مثل چوب شعله و کرباس و کتان و پنبه از ناطق و مست
طایفه و نطفه و چه از حیوان خواه تمام آن باشد یا بعضی آن و ناطق و استیجا گفته اند باشد
و مست و انگشت یا انگشت غیر جز استیجا گفته اند باشد و مست و ناطق و ناطق و ناطق
آن جز بجهت آن و ناطق فصل مثل ستم حیوان یا قطع استیجا از آن و ناطق و ناطق و ناطق
حرام است تقه و نمودن در آن بدون آن مالک و بچه که مستبر و ناطق و ناطق و ناطق
آن موضع استیجا با دست هر چند قاور بر غیر آن نباشد و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
باشد و بخورد و نه با دست گیر و استیجا و هر چه معلوم باشد و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
مثل تربت جناب امام حسین و رقی قرآن و ادعیه و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
در بیان حقیقت وضو بلکه وضو و شستن و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
روی است از نطفه ای بپزند گلاب و می سیرا آفریند و ناطق و ناطق و ناطق و ناطق
ابهام و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
شود و در طول و عرض و در شستن رقی قدری باید زیاده از اطراف را شست و ناطق و ناطق و ناطق

بشستن محل وجوب حاصل گردد و در شستن دست نیز از بالای مرفق چیزی باید اخل و بخت
 مذکور و مرفق محل اجتماع استخوان بازو و می با ذراع است و اما در مسح اول مسح سر است از پیش سر
 بقدر مسمی از جانب طول عرض مثل آنکه بسبب انگشت بقدر ناخن بمالد و احوط و افضل بودن مسح
 بقدر موهنه سه انگشت متصل و احوط بودن مسح است در مابین دو سفیدیکه در دو طرف پیش
 سر است در دو جانب پیشانی و دوم مسح در پشت پا است از سر انگشتان تا بلندی که در پشت
 پا است بحسب طول بر وجهیکه چیزی از طول فرو گذاشت نشود و بخلاف عرض که مسح ران کان
 لیکن احوط مسح نمودن تا بفصل میان ساق و قدم است و افضل مسح نمودن تمام پشت پا است
 تمام کف دست و واجب نیست مسح نمودن بلندی پشت پای مگر آنکه علم مسح نمودن قدر وجه
 مرقون بر مسح نمودن بعضی آنست هر چند احوط مسح تمام آنست و معتبر در تجدیدن کور شستن
 و مسح کردن بر خلقت متعارف است و اما در مقدار غسل و مسح معتبر حال و نحو گیرنده است
 پس فرق نیست در میان کوچک بودن صورت و بزرگ بودن آن و در از بودن دست و پای
 و کوتاه بودن آن و شستن و مسح نمودن فصل پنجم در آنچه معتبر است در وضو و آن چند چیز است
 اول نیت و آن عبارتست از اراده که برای تکمیل این عمل وضو را بجا آورده و در آن معتبر
 چه در وضو و چه در غیر آن از عبادات تعیین نمودن فعلی که اراده دارد بجا آورد و اگر همین باشد
 و قصد قربت پس حقیقت نیت اراده نمودن عبادتست بر وجهیکه متعارف شود از غیر آن عبادت
 بقصد بندگی جناب احدیت و ضرورت نیست بنماتر آوردن عبادت را بر وجه تفصیل و نه غیر این
 از امور دیگر مثل وجوب و احتیاج و مثل آنهایی که عبادتی که مرد و باشد میان واجب و مستحب
 لغایت میگذارد قصد نمودن آن را بر وجه بندگی و ضرورت نیست دانستن واجب و مستحب بودن آن بخلاف
 آنکه اگر دو عبادت باید بکنند که هر یک شبیه یکدیگر باشد بحسب صورت چه وضو و چه غسل و وضو و

تسبیب یکی از آن دور انگیزه و داخل عبادت شود و کفایت نمیکند و معتبر است مقدار بودن نیست یا
 اول عمل در اکثر عبادت و از آن جمله است وضو لیکن نه بمعنی اخطا ببال بلکه معنی وجود واهی بر عمل
 در آن حال هر چند بخاطر نرسد و در آن وقت عمل را معتبر است که نیت خلاف در بین عمل نکند و غفلت از
 عمل یا لمره نیز روی نبرد کند اند که این چه کار است که میکند و احوط و اولی آنست که نیت در وقت عمل باشد
 بر وجوب یا ندب و وصفی مثل آنکه بگوید وضوی واجب میسازم و تلبیسه مثل آنکه بگوید وضو میگیرم
 بعکس آنکه واجب است یا وجه هر یک با قصد قربت و استقامت عبادتی که مشروط است بجهت و آن
 دو وقع حدث بالنسبت بآن و صورت آن بنابر این در کسی که حدث آن دفع میشود باین طریق است
 که وضوی واجب یا سنت میسازم بحیث وجوب و آنجا که دفع حدث و استقامت عبادت قربت الی الله
 و در کسی که رفع حدث بالنسبت بآن ممکن نیست مثل صاحب سلس البول و رفع آن استقامت دفع حدث
 را از نیت میکند و باقی بخوبی ذکر شد بی تفاوت است در هر دو و از برای تقریب بین عبادت
 مراتب چند متیبا بحسب کمال و اعلاای آن کردن عبادت است از جهت آنکه جناب اقدس الهی از ادای
 برای نیت و ادای آن کردن عبادت است از جهت تحصیل ثواب باطلی از جهت دور کفایت کردن قصد
 تحصیل ثواب باطلی از تعاقب خلافت و اقرب کفایت نمودن آنست و در مابین و سایر بسیار است
 و از برای تعالی ناس که مرتبه عالی نهایت مسویت دارد احتیاط در اراده مثل فرمان برداری است
 و رعایت تقوی در آنست که اهتمام در تحصیل مرتبه اولی نماید و احوط و اعلی آنست که نیت را متعارف
 شستن روی نماید و بهتر آن آنست که نیت نماید در وقت دست شستن و دست شستن را پیش از آنکه اگر
 قصد بیرون رفتن از وضو داشته باشد عمل نموده نیست باطل میشود و لکن اگر بگوید پیش از بیرون رفتن
 موالات وضو صحیح است و اگر بگوید که بعد از بیرون رفتن موالات وضو باطل است و اگر وضو
 واجب قصد سنت کند و یا وضوی سنت قصد واجب بکند باطل است و اگر کسی شستن را

برضوی واجب باشد ترک کند و ضوی سنده و بزودم اجتناب کردن در شستن موی از اعلا و در شستن
از فروج و لازم نیست رسانیدن آب بزیرومی ریش و شارب و زیر لب و امبری هرگاه موی احاطه کرده
باشد بشوره را چه مرد باشد چه زن چه پریش باشد چه تنگ ریش اما آنچه از روی نمایان باشد و میان
موی شستن آن واجب است و واجب نیست شستن موی که از حد روی بیرون رفته باشد و در
از سر و پای از بالا پائین کشیدن و از پائین بالا بآب شستن واجب است و احوط بیرون رفتن از روش مفرط
سوم بودن مسح بر طوبت و دست از آب و وضو بر طوبت و دست چپ باشد یا دست راست
هر چند احوط مسح نمودن سر و پای راست بر طوبت و دست راست و مسح نمودن پای چپ است بر طوبت
دست چپ و جایز نیست گرفتن آب از برای مسح از باقی مواضع وضو از برای غیر آن در حال بودن
در وضو و خداوند از وضوئی از ریش که از حد روی بیرون باشد و اگر طوبت و دست بخشد جایز است
گرفتن آب از مواضع مذکوره بے اشکال و اگر قصد یا متعسر گردد مسح کردن بدست مسح نماید بر راع و
اوصاف خشک بودن محل مسح است هر چند حاجت آن نیست هرگاه مسح بر طوبت و دست حاصل شود اگر
استهلاک شود بر طوبت و دست پیش از مسح جایز نیست و شرط است حایل نبودن در مسح مطلقا در حال اختیار و اما
حال تقیید جایز است هرگاه شستن پای مقدور نباشد و بر تقدیر تقدیر و در آن حال مسح نمایان
و مسح نمودن استغفار همچنین جایز است در حال ضرورت مثل سردی چهارم ترتیب جمیع اعضا و وضو چه
باشد وضو چه سنت چه در حال اختیار باشد چه در حال اضطرار چه عالم باشد چه ناسی و آن حاصل میشود شستن
دست راست را بعد از وضو و دست چپ را بعد از شستن دست راست مسح نمودن پای است بعد از مسح وضو و مسح نمودن پای چپ
بعد از پای راست پس اگر مقدم بود بر تمام وضو مقرر یا بعضی آن را بر تمام مقدم یا بعضی آن باشد است آنچه را
که مقدم داشته است چه عام باشد چه ناسی چه قضا باشد چه ضرر و صحیح است آنچه را که مؤخر داشته است اگر
منافی ولا با عمل نباشد یا با کسرت قیود و فسخ نیست قصد نشده باشد اگر کی التوفیر واقع شده باشد یا عمل

نیز آنچه را که خورد داشته است بلکه اصل وضو باطل است و اگر بخلاف ترتیب بفراموشی واقع شده باشد
 بطلان مخصوص آنچیز نیست که پیش داشته شده است از آنچه باید بعد شده شود و چنانچه اگر آنچه بعد
 باید شسته شود پیش شسته شده باشد بدون نیت باید اعاده نماید و مبطل وضو نیست بشرط آنکه مراد آن
 بر طرف نشده باشد و هر یک از دو صورت و فرقی نیست در بطلان میان آنکه نخواست ترتیب در کسی شده
 باشد یا در قدر معتد به مثل آنکه از وضو پیش بقدر شترانی یا زیاد تر بعد شسته شده باشد چه جموع و افراد وضو
 و بدون آن وضو باطل است و آن عبارتست از مسابحه که باقی بماند در وضو و در وضوی از اعضای وضو
 چه آن عضو پیش از وضو باشد که مشغول شستن یا مسح نمودن آنست یا عضو سابق بر آن چون
 احتیاط در آنست که بجز در تمام نمودن عضو شروع در وضو بعد از آن نماید بدون سهولت و لکن خشک
 شدن مبطل است در حالتیکه جهت تاخیر باشد اما اگر بسبب غیر تاخیر باشد از شدت حرارت و امتثال
 آن باطل نمیشود و وضو ششم جای آوردن مکلف وضو را بعمل خود و حال اختیار و فقی نیست در این
 میان عامه و اهل فاسمی و فاعل میان وضو غسل و تیمم شستن و مسح نمودن پس نگاه بیشتر دیگری
 طهارت را با بعضی آنها بعمل آورد یا دیگری بعمل جای آورد آن طهارت را یا بعضی از آنها کفایت نمیکند
 چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت افند کرده باشد وضو باطل است چه وضو شرکت غیر نشود یا نشود و در
 حال اضطرار باید دیگری را معین گیرد و معتبر در خشک شدن اعضا و در اینحال خشک شدن اعضا
 وضو گیرنده است نه وضو دهنده و احوط در اینحال نیت نمودن هر دو است هر چند ظاهر کفایت نمودن
 نیت وضو گیرنده است به قسم مطلق بودن آب وضو یا غنی که عرفا آنرا آب گویند از این اضافه آنکه فاعل
 ذکر کننده و فرق در میان آب شود و شیرین و دریا و برف و بارش نیست بلکه اگر چیزی نیز داخل آب
 کنند اما میکه از اطلاق بیرون نکند ابراهیم نیست به قسم طاهر بودن آب وضو پس اگر وضو آب
 نجس یا از اعاده باید بکشد بلکه اگر قصد جواز وضو در نیت بکند بدون عذر و نه نیز بعمل آورده خواهد بود

مساله ششم
 فصل در خواص و مضار آب
 و فقی نیست در این
 نیت باشد اگر فاعل

و قی نیست در اعتبار طهارت و الطاقی آب در میان آنکه مطلع باشد یا نباشد یا آنکه باشد و
فراموش کرده باشد و بر تقدیر فراموش کردن یا ندانستن مطلع شود در وقت یا بعد از وقت منقسم
الیاحه آب باینکه سباح الاصل باشد یا مملوک باشد بخردن و غیر آن یا مازون در تصرف نمودن آن یا
یا ذن یح یا فوی یا شایه حال و احوط در شایه حال اکتفا نمودن به علم است ولیکن در هر مایه و وقع در راه
و منازل اسفار و غیر آنها بائراست ما و ایکیه از مالک که است مطلع نشده باشد و احتمال دادن
اینکه در ایشان صغیری یا مجنونی یا نوح آن باشد مضر نیست و اگر داخل شود آب غصبی در آب سباح
و مخلوط شود و جمیع که امتیاز از میان بر داشته شود و قابلیت قسمت و قیمت نداشته باشد
بعالت کم بودن آن ظاهر آنست که منشأ منع از تصرف سباح میشود ولیکن احوط رضای آن از
مالک است بخلاف آنکه اگر شسته شود سباح بفضیحه محض نیست و ضوآن در هم آنکه از استعمال آب
تیس جزری یا بهر حسین مرضی یا زیاد شدن مرض یا طول بهر سائیدن مرض یا تنگ شدن
وقت یا محبت ترس یا تنگی خود یا فیت خود که از مفارقت او متفر شود هر چند کافر است یا متفر
نشود ولیکن صاحب نفس محترمه باشد یا بر حیوانی بترسد که بمردن او متفر شود بلکه محتمل
جو از مطلقا چه متفر شود چه نشود ولیکن در آن اشکال است و در هر یک از این چند صورت اگر وضو
بسا زو وضو باطل خواهد بود و این شرط و شرط سابق از شرط ایط علمی است نه از شرط ایط
وجودی یا جمعی که هرگاه علم نداشته باشد وضو باطل خواهد بود و باز همه اباحت مکان و
در آن خلافست و احوط امارات است و نیست اشکال بر صحت وضو اگر مطلع شود و غصب
بدون عهد از قرائع از وضو لیکن عرض از برای مالک بر فمه او تعلق میگیرد و اگر عرض غدا شد
باشد مثل اجرة النسل مقدار تصرف و یعنی علاوه نموده اند با جهات طرف و محل رفتن آب و احوط است
اگر در صورت آنها در وضو بکبر این صورت محین است تیمم و اگر وضو گرفت باطل است

و در اندام هارت محل وقوع نجاست پس هنگام آب بریزد و جاری از محل فرو شود و از آن نجاست نیز نمایه کفایت نمیکند
 و اگر آن نجاست نگیرد کفایت کردن ظاهر است و شرط نیست در صحت و فواید هارت بقدر و حضور و عدم و در ک
 نکردن استقامت پیش از آنکه فصل ششم در حکم جبار و آن چه بانیست که آب آن شکسته زامی نماندند بلکه اگر
 کسی در بعضی اعضا می فروزی آن جروح یا زرع باشد مثل زخم شمشیر و کار و دمل و خراش و نحو آن یا شکسته باشد
 و در روی چپیکه جیوه یا نحو آن نباشد و نبستن و مسح نمودن آن مستفاد نشود و ظاهر اینست که آب باشد و تواند بود
 غیر قطره یا بر روی اجسام یا با توقف و یا بر اثر اجاقی از برای آب گرم کردن و مثل آن باید تطهیر نماید و وضو سازد
 بر قدری که در داشتن بر آن و اگر بر اجاقی باشد که منفرد نشود و نبستن آن کفایت میکند شستن آنچه مسح است از اطراف
 آن چه ممکن باشد مسح نمودن بر روی آن یا ممکن نباشد هر چند در صورتی که ممکن باشد مسح احوط
 مسح نمودن است چنانچه در صورتی که ممکن نباشد مسح نمودن احوط آنست که بر روی آن چیزی
 طاهری بگذارد و مسح کند روی آنرا و هم چنین است حکم شستن و قوه می که بر روی آنها جیوه
 نباشد هر چند در این دو صورت علل و نمودن تیمم احوط است و اگر در بعضی از مواضع شستن
 و وضو جیوه باشد و ممکن باشد رسانیدن آب بیشتر و در زیر جیوه برداشتن جیوه و اگر بختن
 آب با اثر بردن عضو را در آب هرگاه بیشتر برسد و شسته شود و عضو واجب است لیکن احوط
 آنست که هرگاه ممکن باشد برداشتن جیوه و برداشته شود و زیر آن شسته شود و هرگاه ممکن
 نشود و کمر ریخته شود آب تا شسته شود و عضو یا فر و نمایه عضو را در آب تا شسته شود و اگر میسر
 نشود شستن بیشتر و مسح کند بر روی جیوه و هرگاه جیوه در موضع مسح باشد پس اگر جیوه تمام
 محل مسح را گرفته باشد و باقی مانده باشد از آن بقدر کفایت نمودن آنچه واجب است و مسح کفایت
 نماید مسح آن و اگر تمام محل مسح را جیوه گرفته باشد پس اگر ممکن باشد برداشتن جیوه و بقدر
 کفایت و واجب از مسح بگذرد و از آنجا که جیوه را ممکن نباشد مسح نماید بر روی جیوه لیکن در صورتی که ممکن باشد

است و میگوید
 این را احتیاطاً در شستن
 و مسح و وضو
 و اگر در این وقت
 میان مسح و جیوه
 و احوط است که
 آن را شستن

زنان این آب بزر جیره و قمر زرد و محل ظاهر باشد واجب است مکرر رفتن بر جیره بقدر یک آب
بمحل مسح برسد یا فرو بردن عضو در آب بخوبی که آب بشو برسد و محل مسح بر جیره اگر ظاهر است
خوب و اگر نه تطهیر کند هرگاه ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد واجب است تیمم او جامع نمودن
میان آن و گذاردن چیز طاهر است بر جیره و مسح کردن بر آن و فرق نیست در جیره میان
بعض و تمام عضو بلکه جمیع اعضا و نه میان آنکه زیر آن پاک باشد یا نجس و نه میان آنکه جرح است
از تقریط خود باشد یا نباشد و در حکم جایز است که نهانی که بر جرح و قروح میبندند زیاد و آنست
که بر آنها میگذرانند و در چیزهایی که چسبندین آنها بدون حاجت باشد و کندن آن اذیت کند
احوط جمع میان جیره و تیمم است و هرگاه متضرر شود بمسح نمودن بر روی بشو یا جیره ^{شاید}
و حایل سوی جیره نباشد واجب است تیمم نماید و هم چنین هرگاه یک عضو از اعضای وضو
یا بیشتر یا کمتر برین باشد و قروح و جرح یا شکسته نباشد یا مرص حد عضو یا یکی از اعضاء که جرح
شود واجب است تیمم نماید و از آن جمله است در چشم که در آن باید تیمم کند و اگر کسی صاحب جرح
مستمر باشد چه بول و چه غائط و چه ریج وضو بسیار و نماز کند و احوط آنست جمع کند چنانکه وضو
میان دو نماز و اگر حال و مختلف باشد که وقتی باشد در اوقات نماز از برای او که تواند نماز را بای حدت
واجب است احتیاط نماید آنوقت اگر در اینحال در آشنای نماز حدتی واقع شد نماز را تمام کند و احوط
اعاده نمودنست نیز و واجب است بر او محافظت نمودن خود را از نجاسات باینکه اغیز نماید از
برای خود کیسه که در آن قدری پنبه یا مثل آن بگذارد که منع نماید سرایت نمودن نجاست بلب
و رخت و لیکن این در صورتیست که در حفظ نمودن آن متضرر نشود و اگر بشود واجب نیست
فصل پنجم در شکوک بدانکه هرگاه یقین داشته باشد در حدت و شک یا و هم بملطئه
و آتش باشد و وضو واجب است وضو همچنین هرگاه یقین در طهارت و حدت هر دو داشته باشد

در جیره و قمر زرد و محل ظاهر باشد واجب است مکرر رفتن بر جیره بقدر یک آب
بمحل مسح برسد یا فرو بردن عضو در آب بخوبی که آب بشو برسد و محل مسح بر جیره اگر ظاهر است
خوب و اگر نه تطهیر کند هرگاه ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد واجب است تیمم او جامع نمودن
میان آن و گذاردن چیز طاهر است بر جیره و مسح کردن بر آن و فرق نیست در جیره میان
بعض و تمام عضو بلکه جمیع اعضا و نه میان آنکه زیر آن پاک باشد یا نجس و نه میان آنکه جرح است
از تقریط خود باشد یا نباشد و در حکم جایز است که نهانی که بر جرح و قروح میبندند زیاد و آنست
که بر آنها میگذرانند و در چیزهایی که چسبندین آنها بدون حاجت باشد و کندن آن اذیت کند
احوط جمع میان جیره و تیمم است و هرگاه متضرر شود بمسح نمودن بر روی بشو یا جیره
و حایل سوی جیره نباشد واجب است تیمم نماید و هم چنین هرگاه یک عضو از اعضای وضو
یا بیشتر یا کمتر برین باشد و قروح و جرح یا شکسته نباشد یا مرص حد عضو یا یکی از اعضاء که جرح
شود واجب است تیمم نماید و از آن جمله است در چشم که در آن باید تیمم کند و اگر کسی صاحب جرح
مستمر باشد چه بول و چه غائط و چه ریج وضو بسیار و نماز کند و احوط آنست جمع کند چنانکه وضو
میان دو نماز و اگر حال و مختلف باشد که وقتی باشد در اوقات نماز از برای او که تواند نماز را بای حدت
واجب است احتیاط نماید آنوقت اگر در اینحال در آشنای نماز حدتی واقع شد نماز را تمام کند و احوط
اعاده نمودنست نیز و واجب است بر او محافظت نمودن خود را از نجاسات باینکه اغیز نماید از
برای خود کیسه که در آن قدری پنبه یا مثل آن بگذارد که منع نماید سرایت نمودن نجاست بلب
و رخت و لیکن این در صورتیست که در حفظ نمودن آن متضرر نشود و اگر بشود واجب نیست
فصل پنجم در شکوک بدانکه هرگاه یقین داشته باشد در حدت و شک یا و هم بملطئه
و آتش باشد و وضو واجب است وضو همچنین هرگاه یقین در طهارت و حدت هر دو داشته باشد

در جیره و قمر زرد و محل ظاهر باشد واجب است مکرر رفتن بر جیره بقدر یک آب
بمحل مسح برسد یا فرو بردن عضو در آب بخوبی که آب بشو برسد و محل مسح بر جیره اگر ظاهر است
خوب و اگر نه تطهیر کند هرگاه ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد واجب است تیمم او جامع نمودن
میان آن و گذاردن چیز طاهر است بر جیره و مسح کردن بر آن و فرق نیست در جیره میان
بعض و تمام عضو بلکه جمیع اعضا و نه میان آنکه زیر آن پاک باشد یا نجس و نه میان آنکه جرح است
از تقریط خود باشد یا نباشد و در حکم جایز است که نهانی که بر جرح و قروح میبندند زیاد و آنست
که بر آنها میگذرانند و در چیزهایی که چسبندین آنها بدون حاجت باشد و کندن آن اذیت کند
احوط جمع میان جیره و تیمم است و هرگاه متضرر شود بمسح نمودن بر روی بشو یا جیره
و حایل سوی جیره نباشد واجب است تیمم نماید و هم چنین هرگاه یک عضو از اعضای وضو
یا بیشتر یا کمتر برین باشد و قروح و جرح یا شکسته نباشد یا مرص حد عضو یا یکی از اعضاء که جرح
شود واجب است تیمم نماید و از آن جمله است در چشم که در آن باید تیمم کند و اگر کسی صاحب جرح
مستمر باشد چه بول و چه غائط و چه ریج وضو بسیار و نماز کند و احوط آنست جمع کند چنانکه وضو
میان دو نماز و اگر حال و مختلف باشد که وقتی باشد در اوقات نماز از برای او که تواند نماز را بای حدت
واجب است احتیاط نماید آنوقت اگر در اینحال در آشنای نماز حدتی واقع شد نماز را تمام کند و احوط
اعاده نمودنست نیز و واجب است بر او محافظت نمودن خود را از نجاسات باینکه اغیز نماید از
برای خود کیسه که در آن قدری پنبه یا مثل آن بگذارد که منع نماید سرایت نمودن نجاست بلب
و رخت و لیکن این در صورتیست که در حفظ نمودن آن متضرر نشود و اگر بشود واجب نیست
فصل پنجم در شکوک بدانکه هرگاه یقین داشته باشد در حدت و شک یا و هم بملطئه
و آتش باشد و وضو واجب است وضو همچنین هرگاه یقین در طهارت و حدت هر دو داشته باشد

و شک داشته باشد و در سوختن بر یک از دیگری واجب است و فوجیه آنکه باند حالت سابقه بر این
 دو حالت رایانده و اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضو پیش از فراغ از آن باید بعمل نیاید و آنچه
 واجب آنرا اگر کسی در حالات وی نداده باشد و اگر داده باشد وضو را از سر بگیرد و همچنین است حکم سهو
 و اجابت وضو مطلقا پس چندین بار از فراغ از وضو باشد چه نماز کرده باشد یا نه و نه بر کسر شک
 واجب نمیشود و هیچ صورتی از صورتی نه اصل وضو نه در عاده اجزاء اگر قیام داشته باشد
 بطهارت و شک نگیرد در حدث یا احتیال مبرومی بدیه حدوث آنرا یا منطقه بهم رساند اعتبار دارد
 و اجتنابیت وضو همچنین است اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضو بعد از فراغ از وضو و دخل
 شدن در محل دیگر بلکه بعد از فراغ شدن از وضو و چند از محل وضو بر نحو استیاضه باشد و داخل فعل
 دیگر نشده باشد چه طول کشید و باشد نخستین یا نه بای و و هم و غسل و در آن چند فصل است
 فصل اول در اموری که موجب غسل میشود و آن جنابت و حیض و نفاس و استیاضه و وس
 سبت و قوت شدن است و هر یک از این افعال غیر از غسل میت واجب است از برای نماز واجب
 و شرط است از برای مطلق نماز از سنت و واجب و همچنین واجب و شرط است از برای آن
 واجب و واجب میشود از برای مقدمه از برای مس نمودن کتابت و آن اگر مس نمودن آن واجب شود و
 مثل آنست غسل جنابت و حیض و نفاس از برای خواندن هر یک از سور عزائم چه تمام آن چه
 بعض آن و از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ کردن در باقی مساجد و از
 چیزی در آنها بشرط واجب شدن هر یک بنزد یا نحو آن و استیاضه در حکم حدات مذکوره است
 و در وجوب غسل از برای آنها بنا بر احوط بلکه شرط بودن آن خالی از قوت نیست همچنین واجب است
 هر یک از غسل جنابت و حیض و نفاس از برای واجب از دوزخ بنا بر احوط هر چند ظاهر آنست که
 واجب نیست از برای غیر روزه ماه رمضان و قنای آن و اما حکم غسل استیاضه از برای روزه حکم

فصل اول در غسل
 و غسل است از برای
 مس نمودن مسجد
 مدینه و الحرام
 و درنگ کردن
 در باقی مساجد
 و از برای داخل
 شدن در مسجد
 الحرام و مسجد
 مدینه و درنگ
 کردن در باقی
 مساجد و از برای
 داخل شدن در
 مسجد الحرام و
 مسجد مدینه و
 درنگ کردن در
 باقی مساجد

صوم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و شرط است غسل جنابت از برای هر آنکه در آن ایام باشد
 احوط مس نکردن غیر آن از اعلا علم است در جمیع لغات و سایر اسما و غیر اعلا علم و مثل غسل در سیم
 عبد الله و غیر آن و همچنین شرط است غسل جنابت از برای هر آنکه در آن ایام باشد و ان شاء الله
 علیه السلام بار احوط بلکه اختیار آن خالی از وجوب نیست واجب شود غسل گاهی نیز در عهد و قسم و آب
 نیست غسل از برای غیر آنچه ذکر شد و نه واجب است اغسال مذکور و لغتها بلکه مستحب است
 لغتها **فصل دوم در بیان حقیقت غسل است** بدانکه غسل عبارتست از شستن ظاهر
 جمیع بدن و شستن موی واجب نیست هر چند احوط است و اگر موقوف باشد شستن بشو
 شستن موی البته باید بشوید موی را در اینجا نادر داخل گوش و دهن و دماغ و این بلیک
 چشم داخل سوراخ احلیل و مثل آن شستن آن ضروری نیست و هم چنین ضروری نیست شستن
 سوراخی که در گوش میکنند از برای حلقه هرگاه تنه باشد که باطن آن دیده نشود و بسک احوط
 شستن آنست و اگر دیده شود باطن آن واجب است شستن آن و مثل آنست سوراخ
 دماغ در دو طرف ظاهر و هم چنین است حکم بینی هرگاه بریده شده باشد و شستن ظاهر بدن
 باید باز تماس باشد یا بتیغ و او را بر نفس و در آب است یک قریب و عین عرف گویند یک نعل داخل و آب
 شده و ضروری نیست بر آوردن جمیع بدن از آب بلکه اگر آب باقی ماند بکافی آنکه تا سینه و آب باشد ضروریست و لیکن
 احوط بر آوردن جمیع بدن از آب و اگر قدری باقی ماند از بدن چیزی بسیار کم باشد که شسته نشود و بعد از
 بیرون آمدن از آب ملوم شود باید اعاده نماید غسل و خلاف است که غسل تماس بین موی المصوب است باین
 که اول آن رسیدن اول جزء از این است **باب و اختصار آن** رسیدن آن جزء از این
باب یا انی المصوب اما نیت با تحقق آن بر رسیدن آن جزء از این است
 به آب و قول دوم خالی از رجحان نیست هر چند احوط جمع نمودن میان

در شستن موی
 باید بشوید موی را در اینجا
 نادر داخل گوش و دهن و دماغ
 و این بلیک چشم داخل سوراخ
 احلیل و مثل آن شستن آن ضروری
 نیست و هم چنین ضروری نیست
 شستن سوراخی که در گوش میکنند
 از برای حلقه هرگاه تنه باشد که
 باطن آن دیده نشود و بسک احوط
 شستن آنست و اگر دیده شود باطن
 آن واجب است شستن آن و مثل آنست
 سوراخ دماغ در دو طرف ظاهر و هم
 چنین است حکم بینی هرگاه بریده
 شده باشد و شستن ظاهر بدن باید
 باز تماس باشد یا بتیغ و او را بر
 نفس و در آب است یک قریب و عین
 عرف گویند یک نعل داخل و آب شده
 و ضروری نیست بر آوردن جمیع بدن
 از آب بلکه اگر آب باقی ماند بکافی
 آنکه تا سینه و آب باشد ضروریست
 و لیکن احوط بر آوردن جمیع بدن از
 آب و اگر قدری باقی ماند از بدن
 چیزی بسیار کم باشد که شسته نشود
 و بعد از بیرون آمدن از آب ملوم
 شود باید اعاده نماید غسل و خلاف
 است که غسل تماس بین موی المصوب
 است باین که اول آن رسیدن اول
 جزء از این است **باب و اختصار آن**
 رسیدن آن جزء از این **باب یا انی
 المصوب اما نیت** با تحقق آن بر
 رسیدن آن جزء از این است به آب و
 قول دوم خالی از رجحان نیست هر
 چند احوط جمع نمودن میان

هر دو است و نیت لکن واجب نیست دانستن این معنی که غسل هر یکی از این دو است یا فی الحاصل پس
 هرگاه نداند واجب نبودن این را و غسل کند صحیح است غسل آن و مراد بترتیب شستن هر است
 پیش از طرف است و طرف است را پیش از طرف چپ کردن را با سبب اینست و احوط شستن
 طرف راست گردن است نیز با طرف راست و شستن طرف چپ است با طرف چپ آنها نمودن
 بجانب چپ و تفرقی نیست در معتبر بودن ترتیب در میان کسی که سبب را بداند یا نداند یا
 فراموش نموده باشد و واجب نیست ترتیب در میان اجزاء اعضا و احوط شستن با نیت
 با طرف راست و چپ و هر یک از هر طرف راست و طرف چپ قدری زیاده از نه یا ترا باید
 یا یقین شستن قدر واجب حاصل شود با اینکه قدری از بدن را بشوید با گردن و قدری از طرف
 چپ را با طرف راست و قدری از طرف راست را با طرف چپ چنانچه قدری از گردن که
 محاذی هر یک از دو طرف است باید داخل شود در آن طرف بلکه قدری بسته از هر طرف
 و تنوالات در اینجا ضرورت نیست ولیکن در غسل استحاضه احوط مراعات است هرگاه غسل پیش از
 سلامتی از مرض استحاضه باشد و اگر بعد باشد بے اشکال معتبر نیست و هم چنین است
 حکم در یس و مبطل پس اگر قلیله از بدن باقی بماند که شسته نشده باشد می شود
 اعاده غسل نسکندر و لیکن اگر در سر باشد باید بعد از شستن آن بشوید طرف راست و چپ
 و اگر در طرف راست باشد باید طرف چپ را بعد از شستن آن بشوید و اما اگر در طرف
 چپ باشد بغیر آنچه باقی مانده است دیگر چیزی نباید بشوید و نیت را ستان شستن سر
 نماید و اگر تشک کند در عضو سے از اعضاے غسل اتفات نکند اگر بعد از تمام شدن غسل
 باشد هر چند از مکان خود حرکت نکرده باشد و اگر پیش از تمام شدن باشد آنرا بطل آورد
 و اگر تشک باشد اتفات بآن نکند چه از مکان غسل حرکت کرده باشد چه نکرده

در غسل شستن
 اگر تشک در خط او حرکت
 باشد احوط حرکت
 نکردن از مکان خود
 چنان است که در خط
 حرکت نکند

آن بآنست که قدری پنبه داخل در فرج خود کند و قدری صبر نماید و بهتر آنست که وقتی که
میخواهد این عمل را بکند به پشت بخوابد و پاهای بلند بکند و بعد از آنکه مدتی گذشت
پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر خون در دور آن واقع شده باشد آن خون بکارت
است و اگر خون تمام پنبه را فرو گرفته باشد خون حیض است و شرط است استی
مذکور اینکه قروح یا جروح احاطه بفرج مثل احاطه بکارت نداشته باشد و هم چنین
خون بسیار نباشد که نتوان تشخیص نمود و اگر نماز کند بدون استیمان مذکور با ممکن بودن
آن نماز باطل است هر چند بعد طاهر شود که خون بکارت بوده است و گاهی شبیه
میشود بخون قرحه و طهری شناختن آن آنست که به پشت بخوابد پس پاهای را
بلند کند پس انگشت میان را در فرج داخل کند پس اگر خون از طرف چپ می آید
خون حیض است و اگر از طرف راست می آید خون قرحه است و اگر خون در دو طرف
طاهر شود و استیمان بے فائده و باطل خواهد بود و اگر امتحان نکرده نماز کند با ممکن
بودن باطل است نماز هر چند بعد معلوم شود که حیض نبوده است و اگر شبیه شود
بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بهر دو علم نداشته باشد بان چنانچه از آن
چیزی بیرون آید که شک کند که آن انسان است یا سبأ انسان یا غمیه آن
خصوصاً هرگاه در عادت اتفاق افتد حکم حیض میکند و هم چنین هر خونی که در پنبه
در میان سهوده و برده و گستره منقطع شود حیض است ما و امی که اندک از قروح
یا جروح است و هم چنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون به بیند
و اما صاف حیض در آن باشد و حیض خواهد بود و هم چنین هرگاه خون بر سه
منقطع شود و در بین ده روز باز دیده شود و منقطع شود تمام حیض است و حیض

باجمل جمع میشود بنا بر اقوال و هر خوئی که پیش از نه سال دیده شود آن خون حیض است
و هم چنین هر خوئی که در حال یاس به پینه و حد یاس و در قرشی تمام شدن شصت سال
قری شریعت و در غیر قرشی تمام شدن پنجاه سال قمری شریعت نیز و بعضی
ملحق کرده اند بطیبه را بقمرشی و در آن وجهی هست و قرشی گفته است که نسبت آن
بنظرین کنانه پیرسد آن از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر به تنهایی کفایت میکند
و اما از طرف مادر به تنهایی کفایت نمیکند و اگر زن متبیه باشد قرشی بودن آن
ملحق بغير قرشی میشود و اکثر زمان حیض ده روز است مثل کمتر یا مبالغه خالی بودن
از حیض که آن نیز ده روز است و آنچه گفته از آن حیض نمی تواند شد سه روز است
پس هرگاه یک روز یا دو روز خون به پینه حیض نخواهد بود و هرگاه دو دو عدد در دو ماه
متساوی خون به پینه صاحب عادت میشود ولیکن اگر عدد دو وقت هر دو مساوی
باشد مثل اینکه در ده روز اول پنج خون پیدایند از صاحب عادت و قتی و عددیه گویند و اگر عدد مساوی باشد
در وقت مثل یک در ماه اول پنج روز خون دید از او و در ماه دوم پنج روز خون دید از او آنرا مساوی
عادت عددیه گویند و اگر مساوی باشد در وقت نه عدد مثل آنکه در ماه اول خون دید پنج روز و در ماه دوم شش روز
و هر دو از او ماه خون دید آنرا صاحب عادت و قتی و عددیه گویند و تحقق میشود عادت نیز مساوی دیدن
خون در دو دفعه در یک ماه هم چنانکه تحقق میشود عادت نیز به بدن خون در دو دفعه مساوی و
بیشتر از دو ماه و در صورت عادت و قتی و عددیه یا عادت و قتی به تنهایی به بدن خون هر
عادت کند هر چند خون بصفته حیض نباشد و مساوی عادت و قتی به تنهایی آن حکم صحت است و او حکم
می آید و در صاحب عادت عددیه یا قتی خلاف است و اقوالی است که بگوید خون نیز
ترک عادت کند و صاحب عادت بگاه خون او از عادت تجاوز نماید و صاحب عادت

عادت
اگر خون حیض
نیز در خون
نشان داده شود
آن خون حیض است

نماید بترک نمودن عبادت اگر عادت آن از ده کمتر باشد ولیکن این احتیاط بر همه استحبابست
و در عدد ایام احتیاط خلافتست و اقوی استحباب آنست تا بدو روز هر چند اکتفا نمود
بیک روز یا دو روز است و بهتر تقدیر هرگاه خون منقطع شده بدو روز یا کمتر تمام حیض
است و هرگاه که نشت از ده روز اگر کمتر باشد یا داشته باشد و موافق با عادت
باشد عادت آن معتبر است و زاید بر عادت استحباب است بلی اشکال و اگر کمتر
داشته باشد و تمیز مخالف با عادت باشد هرگاه ده روز در وسط فاصله نشود متابعت
نمودن عادت خالی از رجحان نیست و هرگاه ده روز فاصله نشود اگر مجموع از ده روز
نمیگذرد تمام ایام عادت و تمیز را حیض قرار دهد و اگر مجموع از ده روز بگذرد رجوع
بعادت نماید و غیر صاحب عادت مستقر هرگاه ممکن شود او را رجوع نمودن بصفت
یا نیکه آنچو بصفت حیض است کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد و آنچو بصفت حیض
نباشد به تنهایی یا با یام پاک دو روز یا بیشتر باشد رجوع کند بصفت حیض و بجز
ویدن خون ترک عبادت نماید بلکه اقوی آنست که ترک عبادت نماید هر چند
خون بصفت حیض نباشد و هرگاه رجوع بصفت ممکن نباشد یا نیکه آنچو بصفت
حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد و آنچو بصفت حیض نباشد تنهایی یا با یام
پاک کمتر از ده باشد پس اگر مبتدئه باشد و آن عبارتست از کسیکه ابتدا سخن ویدن
نموده باشد و عادت آن مستقر نشده باشد رجوع نماید بعادت خویشان پدری و مادری
خود یا پدری تنها یا مادری تنها اگر ممکن باشد یا نیکه از برای او خویشانی نباشد و ایشان
نیز متفق باشند اگر ممکن نباشد یا نیکه از برای او خویشانی نباشد یا باشد و متفق
نباشند یا ممکن نباشد مطلع شدن بر عادت ایشان مثل مضطرب است و مضطرب

[illegible]

عبارت تست از یک یک فراموشی کند عادت خود را بعد از آنکه صاحب عادت مستقره شده باشد یک یک خون مکرر دیده باشد و عادت از برای آن مستقر نشده باشد و آن باید در هر ماه هفت روز را حیض قرار دهد و لکن حکم مذکور از برای مضطرب در صورت فراوانی عادت مختلف ندارد و هرگاه عدد و وقت هر دور فراموشی کرده باشد یا عدد را تنها و اگر وقت را تنها فراموش کرده باشد در آن تفصیلی نیست که در این رساله ذکر آن مناسب نیست باقی ماند احکام حائض و از جمله آن آنست که صحیح نیست از آن نماز نه واجب نه سنت و نه اصل و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر در بین نماز حائض شود نماز او باطل است حتی اگر از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن سلام واجب نیز اگر در نماز باشد و گمان نماید که حائض شد داخل کند و خود را بمال و بوی که خون بیرون می آید پس اگر خون بیرون آمده باشد از نماز بیرون را و در آن نماز را تمام نماید لکن ظاهر اینست که اگر چنین نکند و نماز را تمام نکند عیبی ندارد و نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حائض شدن یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام نمودن نماز و چنانچه مطلبی مبطل نیست شک نیز مبطل نیست و در حکم حیض است سایر احداث و هم چنین صحیح نیست از آن روزه و نه طواف و حرام است بر آن داخل شدن مسجد الحرام و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و درنگ نمودن در باقی مسجد و ظاهر جایز بودن عبور است در روز و اوقات مقدسه مگر روزه جناب نبوی صلی الله علیه و آله اگر مستلزم عبور در مسجد انجناب باشد و حرام است گذاشتن چیزی در مسجد و خواندن یکی از سوره عزائم و اجزاء آنها بقصد جزئیت اگر مشترک باشد و اگر مشترک نباشد

حائض اگر در وقت
نماز در آنجا
باشد

حرام است چه بقصد خیریت و چه بقصد غیر خیریت و حرام است مسنون نمودن کتابت قرآن و وطنی کردن حایض در قبل مادامیکه خون باقیست و هرگاه طاهر شد جائز است بشروط شستن فرج و هرگاه وطنی نمود و حیض احوط و وجوب کفاره است هر چند قول با استحباب خالی از رجحان نیست و کفاره در غیر کنیز سه ربع مثقال صیرفی طلا است در اول حیض و در وسط نصف و در آخر ربع و احوط آنست که سکه دار باشد و کفایت نمیکند قیمت و در کنیز سه مد گندم میدهند از برای هر فقره یک مد و از جمله احکام است تطهیر است یا منقطع شدن خون پیش از ده روز یا نیکینبه بگذارد و فرج خود بعد از آنکه پاسه چپ را بر دیوار بگذارد و شکمش را بر آن بچسپاند بقدریکه حقیقت امر ظاهر شود پس هرگاه نیکینبه پاک بیرون آمد طاهر است از حیض و اگر ملوث بیرون آمد بقدریکه صبر کند تا پاک شود یا ده روز بگذرد و صاحب عادت گذشت حکم آن و شکم و پا بر دیوار گذاشتن مستحب است مطلب سوم در نفاس و آن خونست که در وقت زائیدن زنان می آید خواه همراه طفل می آید خواه بعد از آن خواه هر وقت انبساط کند از ده روز باشد که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از آن خون بسینه نفاس نخواهد بود و فرقی نیست میان آنکه طفل تمام متولد نشود یا تمام نشده سقط شود هر چند مضروب باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم به ساقی آن که آن مبدء انسان است یا حیوان باشد و در آن لطفه و علقه مشتبه اعتبار ندارد و هم چنین مجزئ است از این بدن هرگاه خون بهیند و نه خون پیش از زائیدن هر چند بقدر لطفه باشد و از برای اقل نفاس تحدید نیست پس ممکن است که بقدر لطفه باشد و اکثر آن ده روز است و آن نفاس غیر صاحب عادت مستقره است چه برده و منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت مستقره نفاس او بقدر عادت

است
در غسل
نفاس
در اول
حیض
در وسط
نصف
در آخر
ربع
و احوط
آنست
که سکه
دار
باشد
و کفایت
نمیکند
قیمت

اوست و اما اگر برکت از ده روز خون او منقطع شود نفاس او تمام آن مقدار است
و هم چنین اگر سه روز منقطع شود و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس است و تمته
استحاضه ولیکن آنچه ذکر شد از آنکه عادت او نفاس قرار دهد یا ده روز را و حتی آنست
که در اول و آخر خون ببیند یا در تمام مدت مذکور به بخلاف آنکه اگر در یکی از اول
یا آخر یا اوسط خون دید نفاس او مقدار ویدن خونست چنانچه اگر در وسط و
آخر یا اول و وسط خون ببیند نفاس آن مختص بطرفین و آنچه زمان باین آنست
خواهد بود پس یکمیکه عادت آن هشت روز باشد و در اول و آخر خون ببیند
تمام نفاس است و اگر در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس
خواهد بود چنانچه اگر نندید مگر یک روز ازین روزها نفاس آن مختص بمقدار
دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم شش و دید و از عادت گذشته و هر دو منقطع
شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثل آنست که کشندی حال مسیده
و مضطرب تا ده روز و هر چیزیکه می باشد برعکس از عرام و واجب و مستحب
و مکروه بر نفاس نیز چنین است مطلب چهارم در استحاضه بدانکه آن
بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست که گهته یا پنبه که در فرج
میگذارد خون با و برسد ولیکن او را فرو نگیرد و تمام و متوسطه آنست که این
در پنبه فرو رود و از آن نگذرد و کثیره آنست که خون از پنبه بگذرد و بکینه برسد
چه اگر کینه بگذرد یا نگذرد و در قسم اول غسل واجب نیست و وضو واجب است
از برای هر نماز واجب و اگر خواهد نافله کند هر نماز را یا یک وضو نشیند
بکند و در قسم دوم یک غسل واجب میشود و از برای نماز صبح علاوه بر وضو

جمع آنکه اگر در ده روز
یا بیشتر نفاس قرار
دهد و حال آنکه عادت
او نفاس است و در آن
روزها عادت او نباشد
چنانچه است که در
روزها عادت او نباشد

برای هر نماز ولیکن واجب شدن غسل مشروط است بانکه پیش از نماز صبح خون پنبه
را نشه و گیرد پس اگر بعد از نماز خون پنبه را فریاد گیرد حکم آن حکم فلیده است که
غسل در آن روز واجب نمی شود بلکه واجب است وضو از برای هر نماز واجب
و مشروط است در هر نماز سنت و در قسم سوم غسل واجب میشود یکی از برای
نماز صبح اگر نماز شب را نگیرد اگر کند جمع نماز میان نافه شب نماز صبح آن
غسل چنانچه کفایت میکند از برای سایر نمازها و در وقت غسل هر یک از اعضا آن
ویکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب و عشا
که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نمازی را بیک غسل بکشد جایز است و وضو
باید بگیرد یا هر یک از اغسال هم چنانکه گذشت و در واجب بودن وضو از برای
هر یک از نماز عصر و عشا خلافت و احوط عدم ترک است بلکه وجوب خالی از برهان
نیست و واجب بودن غسل در وضو در قسم گذشته در حالتی است که خونی که با
غسل با وضو میشود پیش از نماز به هم رسیده هر چند در غیر وقت آن نماز باشد بشرط
آنکه غسل با وضو بعمل نیامده باشد از برای آن خون بعد از دیدن آن
ولیکن آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقت است خون و در بیک
نسبت باشد پس تبدیل روعه مثل آنکه کثرت بقلیت برگردد یا قلت
بکثرت برگردد حکم هر یک در پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح
کثرت برگردد و بقلیت کفایت میکند یک غسل و اگر پیش از
غسل نه سرین برگردد کثرت بقلیت کفایت میکند دو غسل چنانچه
در باب نماز صبح قلت برگردد بکثرت دو غسل خواهد نمود و آن

۹
احوط آنست که پیش از
غسل بکشد از برای
نماز صبح اگر نماز شب
نماند نماز صبح آن
غسل چنانچه کفایت میکند
از برای سایر نمازها
و در وقت غسل هر یک از
اعضا آن و یکی از برای
نماز ظهر و عصر که جمع
کند میان هر دو و یکی
از برای نماز مغرب و عشا
که جمع کند نیز میان
هر دو و اگر خواهد هر
نمازی را بیک غسل بکشد
جایز است و وضو باید
بگیرد یا هر یک از اغسال
هم چنانکه گذشت و در
واجب بودن وضو از برای
هر یک از نماز عصر و عشا
خلافت و احوط عدم ترک
است بلکه وجوب خالی
از برهان نیست و واجب
بودن غسل در وضو در
قسم گذشته در حالتی
است که خونی که با غسل
با وضو میشود پیش از
نماز به هم رسیده هر
چند در غیر وقت آن
نماز باشد بشرط آنکه
غسل با وضو بعمل
نیامده باشد از برای
آن خون بعد از دیدن
آن ولیکن آنچه ذکر
شد در حکم سه قسم
در وقت است خون و
در بیک نسبت باشد
پس تبدیل روعه مثل
آنکه کثرت بقلیت
برگردد یا قلت
بکثرت برگردد حکم
هر یک در پیش از
غسل نمودن از برای
نماز صبح کثرت
برگردد و بقلیت
کفایت میکند یک
غسل و اگر پیش از
غسل نه سرین
برگردد کثرت
بقلیت کفایت
میکند دو غسل
چنانچه در باب
نماز صبح قلت
برگردد بکثرت
دو غسل خواهد
نمود و آن

روز و اگر بعد از نماز ظهر چپین شد یک غسل می کند
 در چپین اگر بعد از نماز صبح قنوت برگردد و توسط در آن روز غسل بر او نیست و احوط
 آنست که از برای رفع ناخوشی استحاخذ و جای که موجب وضو بود و جای که موجب غسل بود
 غسل نباید مثل آنکه برگاه وضو یا غسل نمود و پیش از نماز کردن و آنست از حال
 خود که دیگر خون نخورد وید و رفع ناخوشی او خواهد شد اعاده نماید آنچه نموده بود و اول
 از وضو یا غسل و واجب است بر استحاذه استبک کردن باینکه چپه بردارد و بقدریک
 متعارف است در معلوم شدن حال یا آنقدر صبر نماید و بعد بمقتضای آن غسل
 از شقیع شدن خون یا قلیل بودن آن یا متوسط بودن یا کثیف بودن و هم چپین
 واجب است عوض نماید چپه را یا بشوید آنرا اگر نجس شده باشد و هم چپین بشوید
 طسار فرج را اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض نمودن گفته یا شستن آنست
 هرگاه ملوث بخون شده باشد چنانچه احوط آنست که بعد از غسل بلکه وضو نماز را
 تا خیر نکند و اتمام نماید و حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن خون نادانمیکه متضرر
 نشود و اگر متضرر شود واجب نیست و اگر در پیش غسل حدث اصغرا او صا و شود
 احوط آنست که غسل مذکور را تمام نماید و اعاده نماید و وضو بسیار دم چپند قبول
 بصحیح بودن غسل و لازم بودن وضو مطلقا خالی از بهمان نیست و فرق نیست
 در باطل نبودن غسل میان واجب و مندوب و اگر حدث اکبر در اثنا غسل واقع
 شود اگر همان حدثی که رفع آنرا میگردد واقع شود اعاده غسل باید بشود و بعضی و
 نفاس در حکم اعداست و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود و مطالب
 پنجیم در غسل مس میت به آنکه واجب میشود غسل مس نمودن میت

در وضو یا غسل
 واجب است
 غسل از شقیع شدن خون
 یا قلیل بودن آن
 یا متوسط بودن
 یا کثیف بودن
 و هم چپین
 واجب است
 عوض نماید
 چپه را یا بشوید
 آنرا اگر نجس
 شده باشد
 و هم چپین
 بشوید
 طسار فرج را
 اگر نجس شده
 باشد بلکه
 احوط عوض
 نمودن گفته
 یا شستن آنست
 هرگاه ملوث
 بخون شده
 باشد چنانچه
 احوط آنست
 که بعد از
 غسل بلکه
 وضو نماز را
 تا خیر نکند
 و اتمام
 نماید و حفظ
 نمودن خود را
 از بیرون
 آمدن خون
 نادانمیکه
 متضرر نشود
 و اگر در پیش
 غسل حدث
 اصغرا او صا
 و شود
 احوط آنست
 که غسل
 مذکور را
 تمام نماید
 و اعاده
 نماید و وضو
 بسیار دم
 چپند قبول
 بصحیح بودن
 غسل و لازم
 بودن وضو
 مطلقا خالی
 از بهمان
 نیست و فرق
 نیست در
 باطل نبودن
 غسل میان
 واجب و
 مندوب و اگر
 حدث اکبر
 در اثنا غسل
 واقع شود
 اگر همان
 حدثی که
 رفع آنرا
 میگردد
 واقع شود
 اعاده غسل
 باید بشود
 و بعضی و
 نفاس در حکم
 اعداست و
 اگر غیر آن
 واقع شود
 غسل باطل
 نمیشود و
 مطالب
 پنجیم در
 غسل مس
 میت به آنکه
 واجب میشود
 غسل مس
 نمودن میت

میدارند و شستن و پیش از غسل دادن و در حکم میت است قطعه که در آن استخوان
باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرد و در وجوب غسل محسب نمودن استخوان
بجای گوشت اشکال است و احوط غسل نمودن است و الظاهر واجب نمودن
غسل است بسبب نمودن چیزه که حیوان در آن حائل نکرده باشد مثل مشعل
مطلب ششم در غسل میت و سایر احکام آن از کفن نمودن و نماز کردن و دفن
نمودن و در آن بحث چند است بحث اول در غسل و در آن دو فصل است فصل
پراکنده غسل دادن میت واجب کفائست باین معنی که بر همه مکلفین واجب است
و هرگاه یک نفر غسل را بعمل آورد از دیگران ساقط است و او را بآن بلکه بسیار
اسیر کفائت میت شور است نسبت بزن خود چه آن زن آزاد باشد چه بنده
چه واکمه باشد چه برتنه و لیکن در متعه اشکال میاید باشد و عمل با حیاط و خوبست و لیکن
شور مالک مقدم است بر غیر مالک و اگر متعه باشد شریک خواهند بود در ولایت
و بعد از مالک ارحام است و ایشان مقدم بر اجنبی میباشند هر چند ایشان باشند
یا وصیت نموده باشد که او غسل دهد هر چند احوط از برائے و رتبه عمل نمودن بوجوب
است هر چند با شمی نباشد و طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است پس
پدر و مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر
اعمام و اخیال میباشند بعد از آن و لا و عتیق مقدم است بر ولا و ضامن جیره و ضمان
جیره مقدم است بر عاقل شرعی و بانی و نوحیه یک از مراتب احتیاط مقدم در شستن حاکم
شرع است بر غیر و بعد از آن عدول مؤمنین و آباء ارباب طبقه و اعهده پس
پدر مقدم است بر مادر و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد بلکه از هر طبقه مقدم

غسل دادن میت واجب است
و هرگاه یک نفر غسل را بعمل آورد
از دیگران ساقط است
و او را بآن بلکه بسیار
اسیر کفائت میت شور است
نسبت بزن خود چه آن زن آزاد
باشد چه بنده چه واکمه باشد
چه برتنه و لیکن در متعه
اشکال میاید باشد و عمل با
حیاط و خوبست و لیکن شور
مالک مقدم است بر غیر مالک
و اگر متعه باشد شریک خواهند
بود در ولایت و بعد از مالک
ارحام است و ایشان مقدم بر
اجنبی میباشند هر چند ایشان
باشد یا وصیت نموده باشد که
او غسل دهد هر چند احوط از
برائے و رتبه عمل نمودن بوجوب
است هر چند با شمی نباشد و
طبقات ارحام بترتیب طبقات
ارث است پس پدر و مادر و
اولاد مقدم بر جد و جده و برادر
و خواهر میباشند و ایشان مقدم
بر اعمام و اخیال میباشند بعد
از آن و لا و عتیق مقدم است
بر ولا و ضامن جیره و ضمان
جیره مقدم است بر عاقل شرعی
و بانی و نوحیه یک از مراتب
احتیاط مقدم در شستن حاکم
شرع است بر غیر و بعد از آن
عدول مؤمنین و آباء ارباب
طبقه و اعهده پس پدر مقدم
است بر مادر و اولاد و اولاد
و اولاد و اولاد و اولاد بلکه
از هر طبقه مقدم

است بر غیر ایشان و بالغ ایشان مقدم است بر غیر بالغ از ایشان و کسیکه نزدیک
باشد بمیت به پدر و مادر مقدم است بکسیکه نزدیک باشد بمیت به پدر و اگر غسل
داشته شود میت به اذن اولیا باطل است و هم چنین است حکم در نماز و شرط آنست
که غسل دهند بمیت شیعۀ اثنا عشری یا شد مگر در صورت اضطرار که جائز است
غسل دادن سستی بلکه یهود و نصاری و لکن اگر از یهود و نصاری باشد پیش از
غسل امر کند ایشان را بتبستن بدن خود و احوط در هر سه صورت آنست که نیت
غسل را شیعۀ اثنا عشری بکند بلکه هرگاه سستی غسل میدهد احتیاط بمیت نمودن
مرد و است و هرگاه عند رفق شد غسل را اعاده نماید در هر سه صورت و هم چنین
شرط است که غسل دهند مثل میت باشد در زکورت و الوثیت مگر در محام
نون و شوهر و پسر سه ساله اگر زن آنرا غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل
بدهد عیب ندارد و جائز است از برای مولی غسل دادن کثیر خود و کسلی نیز
بعید نیست هر چند احوط ترک آنست و واجب است غسل دادن هر مومن
اثنا عشری و واجب نیست غسل دادن کافر چه از اهل کتاب باشد و چه از غیر ایشان
اما در مخالف و واجب نبودن خالی از رجحان نیست و در حکم میت است سینه او
یا قطعه که در آن سینه باشد پس غسل دادن واجب است بلکه کفن نمودن و نماز
کردن بر آن و واجب است غسل دادن و کفن نمودن و حنوط کردن قطعه که در آن
استخوان باشد هرگاه از میت جدا شده باشد بلکه احوط الحاق جدا شده از زنده و
استخوان به گوشت است آن و هم چنین طفلیکه در شکم چهار ماهه شده باشد
و سقط شود واجب است در آن غسل و حنوط و دفن نمودن و اما نماز پس از آن

احوط در محام
رجال نفوت است
کافی از رجحان نیست
در غیر سستی
احتیاط ترک نشود
سینه او
غسل مخالف
است سینه او

واجب است و زینت هر گاه چهار ماه کمتر داشته باشد واجب است او را در کفن
پیمیدن و دفن کردن و واجب است از آن نمودن نجاست از بدن میت پیش
از غسل و پوشاندن عورت او را از نامحرم در حال غسل مثل سائر احوال چنانچه
واجب است روی بقبله نمایند میت را در حال احتضار اگر روی بقبله نباشد
بر پشت بخوابانند و او روی او کف پانامی او را مواجه قبله نمایند و قطع
نمیشود و جوب مذکور بمحقق شدن وفات مگر در دفن نمودن و احوط مراعات اینست
بعد از پیرون رفتن روح تا بدفن نمودن نیز و فرق نیست در جوب مذکور میان
آنکه مختصر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست غسل دادن کسیکه
واجب شده باشد کشتن آن بر جمیع اقصای یا غیبه آنرا غسل کرده باشد یا
حاکم شریع یا از جانب خود اعنالی را که واجب است از برای میت و اگر بعد از
سه غسل بمیرد بسید دیگر واجب است غسل دادن او فصل دوم در
کیفیت غسل واجب است غسل دادن میت را بیه غسل بیدر بجا فور و
تا بجا پس و واجب است ترتیب در میان سه غسل بنحو مذکور و فرق نیست در این
حکم میان آنکه میت جنب باشد یا حایض باشد یا نباشد و احوط غسل دادن
میت است بغسل ترتیبی بر چند اظهر کفایت نمودن غسل ارتباطی است
و کیفیت هر یک از ترتیب و ارتباط بنحویست که در غسل جنابت گذشت و هم
چنین شرط است نیت در هر یک از سه غسل و نیت هر غسلی را مستقر نمودن
در آن نماید و اگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بیه میت را بقصد هر یک از آن
سه غسل و یک تیمم بمثل مجموع و اظهر کفایت آنست و هم چنین اگر تبرسد

این اشعار
نموده اند
صلح احوط
بنحویست
نیت مطهره

بر میت از غسل دادن از هم ریختن پوست یا گوشت آنرا مثل آنکه سوخته باشد یا آبکد داشته باشد یک تیمم برپندار و احوط سه تیمم است نیز چنانچه گذشت و تیمم را باید بدست خود و بعل آوردن نه بدست میت و احوط مباح بودن مکان غسل است بخت دویم در تکفین واجب است کفن نمودن میت چه مرد باشد و چه زن و چه خفته چه مسووح لبس پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه است که آنرا ستر با سری سینا مند و شتر طاست در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را داشته باشد و در لفافه آنکه از طول اینقدر زیاد باشد که توان دو سه کفن را بست و از عرض اینقدر زیاد باشد که بر روی هم بیفتد و طرف آن را افضل بلکه احوط در پیراهن بلند نمودن آنست تا بقدم و در لنگ پوشانیدن آنست از سینه را تا بقدم لیکن احوط و اظهار آنست که زاید بر قدر واجب را بدون اذن کبار ورش نکنند چنانچه اگر صغیر داشته باشد از مال صغیر بپندارند و اگر مقدر نباشد سه پارچه اکتفا نمایند با نچه مقدر است است چه یک پارچه باشد چه دو پارچه بلکه اگر مقدر نشود و مگر پوشانیدن عورت نیز واجب است و کیفیت تکفین آنست که لنگ مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه باشد و احوط آنست که هر یک از سه پارچه پوشانند آنچه را که در زیر آنست و جائز نیست مغموب بودن کفن و نه نجس بودن و نه عریض بودن و نه پوست بودن هر چند از حیوان تذکیر باشد و ماکول اللحم باشد و احوط آنست که کفن نمایند از ثوبی که از مو و رگ بافته باشند هرگاه از ماکول اللحم و اگر غیر ماکول اللحم باشد معروف و ریا اصحاب آنست که جائز نیست و کفن واجب بیرون کرده می شود از اصل آنست

این احکام از باب دوم
مکتوب در احکام نیت
برگرفته خود از این کتاب
مکتوب

هر چند مردیون باشد گزین که گفتن او بر میت واجب است هر چند زن باشد اگر واجب است
 باز غسل جنوط کردن و آن سج کردن هفت موضع سجود است بکافور و کفایت
 میکند در آن سسمی و اگر پیش بدارد و جنوط را بر غسل کفایت نمیکند و فرق نیست
 مابین مرد و زن و خنثی و مسووح و صغیر و کبیر لیکن مخصوص است این وجوب بدیتی که
 محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی خوش نزدیک او نمیرسد چه از کافور چه از غیر کافور
 و چه در تحنيط و چه در تفصيل بحث سوم در نماز میت و در آن دو فصل است
فصل اول بدانکه واجب است نماز بر هر کس شیعۀ اثناعشری باشد بطابقیه
 شریعۀ باشد و چه گشته شده باشد بقصاص یا خود خود را گشته باشد یا ختنه نکرده باشد
 یا غیر ایشان باشد از ارباب کبایر و هم چنین واجب است بر تنی چه در حال یتیمه و
 چه در حال غیر یتیمه و جایز نیست نماز بر کافر چه کافر اصلی باشد چه مرتد چه ذمی باشد
 چه غیر ذمی ولیکن جایز است بر بعضی از فرق مثل ناصبی بلعن بر آن کردن بخوبی که
 می آید و ملحق میشود و بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل و دیوانه اگر
 متولد شده یا باشند از مومن یا مؤمنه و هم چنین واجب است نماز بر یقیط
 و از الاسلام بلکه مشرکین و آنته اند یقیط و از الکفر را نیز هر گاه در آن مسلم
 باشد چه ممکن باشد و که آن یقیط از آن فصل دوم بدانکه نماز واجب
 است بوجوب کفائی بر هر مکلفی لیکن شرط است در صحت آن از آنکه مومن
 آشنی عتق باشد و از جمیع مکلفین بلوغ که اگر طفل متمیز بجا آرد و صحیح است از او لیکن
 ساقط نمی شود از مکلفین تکلیف ظاهری و او را بنماز او را ب تفصیل است
 و ب تفصیل گذشت و جایز نیست نماز بر میت بدون اذن ولی چه فرامی و چه

۹۰
 و کتب معتبره
 در این باب

جماعت و اگر ولی اذن ندهد احدی را بر جماعت و خود نیز اقدام نکند با قیام صیامت
 اگر منوط بجز شرعی باشد منشا ساقط شدن ولایت نمیشود و نماز را فردی خواهند
 کرد با اذن ولی یا خود خواهند کرد و اگر سبب بجز شرعی نباشد احوط باقی گذاردن امر
 است بر وی که بچند ساقط شدن ولایت او در آن حال خالی از قوه نیست
 و احوط اذن گرفتن از حاکم شرع است در اقامه چنین جماعتی با مسکن و باو
 مسکن از عدول مومنین و کیفیت نماز آنست که ثبوت بکند و پنج تکبیر اول نماز
 تکبیره الاحرام است بگوید در میان آنها چار و عا بنخواند اول تشهد و تین دوم
 صوات بر پیغمبر و آل آن جناب سوم دعا از بر اسم مومنین چهارم از بر اسم
 سیت پس بعد از تکبیر اول بگوید آشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
 محمدا رسول الله و بعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد
 از تکبیر سوم بگوید اللهم اغفر للمومنین و المومنات و بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم
 اغفر لهذا المیت و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند لیکن ایضا در تشهد
 است که میت شیعہ اثنی عشری باشد پس اگر طفل باشد چه نماز بر او واجب
 باشد چه نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجله لا یویه فاما سلفا و ذریه
 واجل اگر مرد و مادر طفل هر دو مومن باشند و اگر یکی از ایشان کافر یا کافر آن باشد
 و عا را باو ننمایند و اگر میت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر چهارم اگر بگوید اللهم
 ان کان یحب الخیر و اهله فاغفر له و ارحمه و تجاونه عنه خو بست و اگر
 از مخالف باشد یا ناصبی که تقیه بر او نماز کند و در نماز مخالف بعد از تکبیر چهارم
 بگوید اللهم اصله جوفه نار و قبره نار و سلط علیه الممیتات و الممیتات

این احادیث
 در کتاب
 صیامت

و در نماز ناسی بگوید اللهم اخذ عبدك في عبادك وبلده ذك اللهم اصله
 أشد نارك اللهم اذقه حر عذابك فإنه كان يؤالي أعدائك و...
 اولیاءك وینقض اهل بیت نیتك و بکبریم و نماز این دو صنف نیست و اگر
 سیت مستضعف باشد بگوید اللهم اغفر للذين تابوا واتبعوا بسبيلك و قهم
 عند ابي بحيم و واجب است در آن نیت و قیام و روی بقبله نمودن با امکان گذاردن
 سیت را بطرف راست نماز گذار مگر آنکه ماسوم باشد و هرگاه عکس نگذار سیت را
 نماز باطل میباشد چه از روی عمد باشد چه از روی فراموشی چه از روی جهل و هم
 چنین شرط است به پشت خوابانیدن میت را در حال نماز بخت چهارم
 در دفن واجب است و دفن نمودن میت را بوجوب کفائی بخوبی که پنهان نماید چه میت را
 در زیر خاک بخوبی که محفوظ بماند جثه او از ضرر روزندگان و پوی اواز انتشار و واجب است
 بخوابانند او را بدست راست روی بقبله و هرگاه در کشتی باشد و دفن او ممکن نباشد
 بگذارند او را در نظریه مثل حمزه و سوار او را ببندند و در دریا اندازند و یا آنکه برپای او چوب
 سنگینی مثل سنگ ببندند و او را در دریا اندازند ولیکن احوط بجا آوردن اول است
 با امکان و اگر سیت زن غیر مسلم باشد چه کتابیه و چه غیر کتابیه و حامل باشد بطول
 واجب است او را پشت بقبله دفن نمایند تا آنکه طفل روی بقبله باشد هرگاه طفل
 روح شده باشد و حرام است نبش نمودن قبر مگر در صورتی که بعضی آنها را در شاد
 ذکر نموده ایم و هم چنین حرام است نقل کردن میت را بعد از دفن بغیر شش انگشت
 بلکه در شاد بیشتر و نیز در شاد و حرام است دست زدن بصورت و خراشیدن
 آن و کشیدن مو و چه در محلات اقارب و چه در غیر اقارب و هم چنین شق نمودن رخت

بر غیر بر بر و بر و پاب سوم و تیمم دوران چند فصل است فصل اول در انتقال شدن از وضو و غسل تیمم بدان سبب تیمم ممکن نشدن وضو و غسل است و آن بجهت چیزی میشود اول نداشتن آب بقدر آنچه کفایت کند او را و آن طهارت که بر او واجب شده است از وضو یا غسل هر چند بقدر بعضی از آن آب داشته باشد و اگر آب اینقدر باشد که کفایت نماید از برائے از آن نمودن نجاست آنرا و آن نجاست آن آب تیمم نماید هرگاه آن نجاست معفو نباشد و یافت شود چیزی که آن تیمم نماید اگر طهارت را مقدم بر او دوم نرسیدن آب بسبب ترس از درنده یا دزد و ترس یا مال یا عصب من خود یا بجهت نرسیدن آلات و اسباب آب کشیدن یا گرم کردن یا محتاج به تنخواه باشد که آب بخرد و مسیبه نباشد او را و امثال آن و اگر مقدر باشد خریدن آب یا آلاتی که موقوف است تحصیل آب با آنها بخرد هرگاه متضرر بآن نشود و اینکه احجافه دوران نباشد بحسب حال آن و فزونی در میان زیادت و نقص و غیر آن نیست و اگر مقدر شود از برائے او گذرن چاه بدون عسر و مشقت شدید یا آب بیرون آوردن از چاه هر چند آنکه رخت خوراد و چاه کند و آب بیرون آورد ترک نکند بشرط آنکه احجاف نباشد در آن سوم آنکه تیر و در استعمال آب بر تلفی یا حادث شدن مرض یا طول کشیدن ناخوشی یا عصبان علاج ناخوشی و امثال اینها و کفایت میکند در صورت حصول ضرر مظنه بهم رساندن چه از تجربه باشد چه از قول طبیب عادل بلکه غیر عادل بلکه کفایت نمودن آنست که باعث خوف شود قوی است و از جمله ضرر ششیم است و ظاهر حصول آنست بترکیدن دست یا صورت و خون افتادن آن و ترک تیمم در این حال البته آنست

اگر بطهارت اختیاری احتیاطا خواند بکند و از جمله اعذار از برای تیمم تنگی است
هر چند بالفعل نباشد و معتقد داشته باشد به رسیدن حدوث او را بلکه کفایت نمودن
احتمال مسامحه نیز قوی است و از جمله اعذار نیز تالم ببردی هواست یا گرمی آب
و سیر نبودن چاره و واجب است طلب نمودن آب بر سگاف هرگاه ممکن باشد
و ضرری با و نرسد و یقین نداشته باشد نبودن آب را و وقت گنجایش طلب داشته
باشد و مقدار طلب یک تیر پرتا نیست از تیر انداز معتدل بآلت معتدل اگر زمین
پست و بلند و مشعل بر اشجار و احجار باشد و اگر نیاشد بقدر دو تیر پرتا بخت
در چهار سمت و اگر نزدیک طلب نمود و نماز کرد با وسعت وقت نماز باطل است مگر
مگر در تنگی وقت نماز صحیح است **فصل دوم** در انچه بان تیمم باید کرده شود
نجاک خاص تیمم کردن بے اشکالست چنانچه هرگاه قدرت نداشته باشد بر خاک
زمین و سنگ تیمم نمودن بغبار رخت یا نمند یا یا ال اسپ یا شال آن بے اشکال است
و هم چنین هرگاه هیچیک از انچه گذشت میسر نشود مگر سنگ تیمم نمودن بان نیز بے
اشکالست و اگر میسر نشود مگر سنگ و غبار رخت و جل و یا ال حیوان یا یکی از آنها
اوج جمع نمودن میان تیمم غبار و سنگ است و مجیز است و اختیار نمودن غبار
رخت و جل و یا ال حیوان و در آنجا معتبر است جمع کردن غبار و اشکالین
و نحو آن و اگر هیچ غبار در آنجا نیم نرسد نیم بان نکند و هم چنین هرگاه غبار از خاک
و نحو آن باشد تیمم بان نکند و هرگاه هیچیک از انچه گذشت میسر نشود و کل میسر
شود بان تیمم کند بآنکه قدرت نداشته باشد بر خشکاندن آن بسبب تنگی
وقت و اشال آن و این در وقتی است که از چیزی که صحیح نیست تیمم بان شل

در تیمم
باید که
در تنگی
وقت

خاک تر نباشد و کیفیت تیمم بگل مثل تیمم بجاک است و اگر سنگ گل هر دو میسر شود احوط
جمع است میان تیمم هر دو هرگاه قیاس در باشد تیمم نمودن بجاک احوط ترک نمودن
عین خاکی است بلکه قول بآن خالی از قوت نیست و هرگاه بچیک از آنچه گذشت
سپید نشود و ساقط می شود و تیمم نماز هر چند میسر شود یعنی که بتوان بآن وضو نشست
یا غسل کرد و بعضی قائل شده اند بوضو یا غسل بآن و بعضی قائل شده اند بیه تیمم و
احدین طایفه در جمع میان هر دو وقتضا است و فرقی در میان انواع خاک از مسخ
و سفید و غیر آن نیست و جائز است تیمم نمودن بجاک مستعمل و در تیمم و بجاک
قبر هرگاه علم نداشته باشد نجاست آن و جائز نیست تیمم نمودن بجاک سفید
و بغیر زمین مثل آستان و آرد و معادن مثل زرنج و سمره و خاک تر غیر زمین
احوط و اوقوت ترک نمودن تیمم است بجاک تر زمین و بنین آهک و گچ بعد از شستن
و مکرر است تیمم نمودن بزمین شوره زار فصل سوم در بیان کیفیت تیمم
درست زدن باطن و دو کف و دست را با هم در صورتی که ممکن باشد در حالتی که هر دو
کف پهن باشد و هم چنین واجب است مسح کردن پیشانی از ریشگاه موی
ستر تا بطرف بالای سر و باطن هر دو کف با یکدیگر و احوط علاوه نمودن بر پیشانی
است که عبارت از دو طرفه پیشانی است و هم چنین علاوه نمودن بر دوا است
و هم چنین واجب است مسح کردن پشت هر یک از دو کف را از بند دست
تا بند انگشتها باطن کف دست دیگر و هرگاه ممکن نشود مسح نمودن باطن
کف مسح کند بظاهر آن و جهت است و پیشانی از دو کف تمام را مسح نمودن
و دوا مسح که عبارت از باطن دو کف باشد تمام مسح نمودن معصوم نیست

مسح
با کف دست
پشت
پیشانی
و دوا

احوط است و از اطراف خود و در هر یک از اعضا تیمم چیزی را زیاد نمایند از برای
 جزم نمودن ب حصول قدر واجب و واجب است در تیمم نیت قربت و احوط تعیین
 وجوب یا نیت و استباحه عمل است بخو که در وضو گذشت و اما منع حدث و اینجا
 قصد آن خلاف احتیاط است بلکه معقول نیست و احوط تعیین نمودن بدل بودن
 از وضو یا غسل است و اما اگر تیمم بدل از وضو و غسل هر دو در ذمه تکلف باشد
 معین است تعیین نماید که تیمم بدل از وضو میکند یا بدل از غسل و احوط نیست
 که نیت نماید باین طریق که تیمم میکنم بجهت مباح شدن نماز بدل از وضو یا غسل
 از جهت اینکه واجب یا مستحب است قربت الی الله و در عدد زون دست چپین
 خلافت و اظهر کفایت کردن یک دفعه زون است چه آنکه تیمم بدل از غسل باشد
 چه وضو و چند احوط جمع نمودن میان یک دفعه زون و دو دفعه زون است خصوصا
 در تیمم بدل از غسل و واجب است در تیمم ترتیب باین طریق که زون دست
 پیش از مسح نمودن پیشانی و مسح نمودن پیشانی پیش از مسح نمودن دو دست
 و مسح نمودن دست راست پیش از مسح نمودن دست چپ باشد لیکن این
 و صورتی است که یک دفعه بزنند دو دست را بر زمین و اما در صورتی که دو دفعه
 بزنند دفعه دوم پیش از مسح نمودن دو دست میباشد باشد و هم چنین واجب
 است در تیمم طهارت کردن خاک و بجای آوردن خود شخص هم چنانکه در وضو
 و غسل مذکور شد و هم چنین واجب است موالات هر چند تیمم بدل از غسل باشد
 و مراد آن بچه در پائین بودن عری است و هم چنین واجب است در میان دست
 و خاک و مسح و مسح مانعی نباشد و تیمم پیش از وقت و رخصه صحیح نیست و در

در وضو و تیمم
 در وضو و تیمم
 در وضو و تیمم
 در وضو و تیمم
 در وضو و تیمم
 در وضو و تیمم

وقت فریضه صحیح است در حال تنگ بودن وقت و اما در وسعت وقت اشکال است
 و احوط تأخیر نمودن آنست خواه اسید دفع شدن عذر داشته باشد یا نه هر چند
 اظهار آن تقدیم در اول وقت است هر گاه علم داشته باشد که عذر بر طرف نمیشود
 تا آخر وقت و فرقی نیست در جواز تیمم در حال تنگ بودن وقت میان نماز واجب
 و سنت و یومیته و غیر یومیته و اگر کسی نماز کند به تیمم صحیح واجب نیست بر او اعاده
 نمودن نماز چه در حضر باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه در خارج وقت متعدد
 بر جنابت باشد یا نه عالم باشد یا نباشد و چون آب در صورت تقدیر جنابت یا به تیمم
 از برای نمازی باشد که آن نماز بر ختمی پشیده باشد که متعذر باشد بر او از آن
 نجاست غیر معفو از آن وقت یا نه و هم چنین است حکم بدن و اگر تیمم از برای
 فریضه حاضر نمود بعد از آن میتواند داخل در نماز دیگر بشود در اول وقت و با
 نیست احتیاطا تا آخر وقت و اگر قضا در ذمه شخصی باشد میتواند تیمم از برای
 آن نکند هر وقت که اراده نماز داشته باشد و جایز است نماز بیا بجا آوردن
 بیک تیمم و اگر بعد از آنکه تیمم نمود پیش از شروع در نماز آب بیاید و ممکن شود او را
 استعمال کردن آن و بقدر زمان استعمال نمودن آب بگذرد تیمم آن باطل می شود
 و اگر در میان نماز آب بیاید باطل نمیشود چه بقدر زمان استعمال بگذرد چه نگذرد
 و احوط تمام نمودن نماز و قضا یا اعاده آنست و باید دانست که آنچه ذکر شد
 بنابر قول بجواز تیمم در وسعت وقت است و اما بنابر قول بآنکه جایز نیست تیمم کردن
 تنگی وقت بے اشکال اتمام واجب است و اگر کسی تیمم کند بدل از غسل و محدث
 بعد از آنکه تیمم کرد و آب استعمال نمود و احوط آن است که جمع

احوط بجای آوردن
 عذر تا فریضه
 نماز است
 استظهار بقضای
 رافع از تیمم و آنچه
 و جنابت یا فریضه
 حال استعمال
 قضا یا تیمم
 بقدر آنکه جایز نیست
 تیمم کردن
 تیمم کردن
 تیمم کردن

نماید میان وضو و تیمم بر تقدیری که قادر باشد بر آب و صبح نمودن میان دو تیمم
بر تقدیری که قادر نباشد بر آب یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل ^{فصل}
چهارم در تیمم واجب بدانکه واجب است تیمم بر محدث از برای نماز واجب
وطواف واجب و شرط است از برای سطل نماز چه واجب و چه سنت بشتر
ممکن نبودن وضو یا غسل و ممکن بودن تیمم و واجب است تیمم از برای سائر آنچه
واجب بشود و طواف است آنچه از برای آن مثل روز ماه مبارک رمضان و قضا
آن و تیمم از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و رنگ کردن در باقی حرم
و مس نمودن کتابت قرآن اگر واجب شود هر یک از امور مذکور مثل وضو است و
واجب است بیکدیگر محکم شود در مسجد مدینه یا مسجد الحرام از برای بیرون آمدن آن
هرگاه غسل ممکن نباشد بابت تکلیف مسجد نشود بجا است و هرگاه غسل ممکن باشد
و زمان آن کمتر از زمان تیمم یا مساوی با زمان آن باشد و بابت تکلیف مسجد
بجا است و وجوب غسل در اینحال جنایی از قوت نیست و بعضی اهل کفر و تشکیک
حائض و نفسار و زوجه و تیمم از برای بیرون آمدن آن و آن در وقت
واجب می شود تیمم پسند و عهد و قسم بشرایطی که در کتاب مذکور در زمان رسیده
انتشار الله تعالی میخواست و هم در طهارت از نجاست و در آن چه در باب
است باب اول در انواع نجاسات و آن دوازده قسم است اولی و
دوم بول و غائط است از هر حیوانی که حلال گوشت نباشد و در آن نجاست
سالمه باشد یعنی خون قوی چنده که بیرون می آید از رگ و در آن نجاست
نیست و در غیر ما کول اللحم آنکه انسان باشد یا حیوان صحرائی باشد و در آن نجاست

در تیمم واجب است
تیمم بر محدث از برای نماز
واجب و طواف واجب و شرط
است از برای سطل نماز چه
واجب و چه سنت بشتر ممکن
بودن وضو یا غسل و ممکن
بودن تیمم و واجب است تیمم
از برای سائر آنچه واجب
بشود و طواف است آنچه از
برای آن مثل روز ماه مبارک
رمضان و قضا آن و تیمم از
برای داخل شدن مسجد الحرام
و مسجد مدینه و رنگ کردن
در باقی حرم و مس نمودن
کتابت قرآن اگر واجب شود
هر یک از امور مذکور مثل
وضو است و واجب است بیکدیگر
محکم شود در مسجد مدینه
یا مسجد الحرام از برای بیرون
آمدن آن هرگاه غسل ممکن
نباشد بابت تکلیف مسجد
نشود بجا است و هرگاه غسل
ممکن باشد و زمان آن کمتر
از زمان تیمم یا مساوی با
زمان آن باشد و بابت تکلیف
مسجد بجا است و وجوب غسل
در اینحال جنایی از قوت
نیست و بعضی اهل کفر و
تشکیک حائض و نفسار و
زوجه و تیمم از برای بیرون
آمدن آن و آن در وقت واجب
می شود تیمم پسند و عهد
و قسم بشرایطی که در کتاب
مذکور در زمان رسیده
انتشار الله تعالی میخواست
و هم در طهارت از نجاست و
در آن چه در باب است باب
اول در انواع نجاسات و آن
دوازده قسم است اولی و دوم
بول و غائط است از هر
حیوانی که حلال گوشت
نباشد و در آن نجاست سالمه
باشد یعنی خون قوی چنده
که بیرون می آید از رگ و در
آن نجاست نیست و در غیر
ما کول اللحم آنکه انسان
باشد یا حیوان صحرائی
باشد و در آن نجاست

ظاهر است مادامیکه علم نجاست بمباشرت ایشان بر طوبت و مانند آن بهم نرسد
و مطلق منقطع کفایت نمیکند در نجاست شتم شراب و غیر مکرری که در اصل و آن
باشد و هر چند بخشکد و مشهور الحاق آب انگور است بآن هرگاه غلیان بهم رسد
و یعنی علاوه نموده اند اعتبار را شدت و این در ظاهر و احوط اجتناب است
مطلقا اگر اسکار از آن بیرون نشود و الا حکم نجاست بآن اشکالست و قسم قعاق
است و آن از جو بلبل می آید هم چنانکه محقق ذکر نموده اند و معشبه در آن صبیح
اسم است و عرف عرب یا زو هم عرق جنب است از حرام خواه در وقت
حصول جنابت باشد یا بعد خواه در زن باشد یا در مرد از دنیا باشد یا لواط
یا و طی بهیمه یا غلبه آنها از آنچه حرمت آن ذاتی باشد بلکه و طی حایض و و طی
در روز و روزه یا و طی و طسار پیش از کفاره و اذن نیز اقویست اجتناب است
و از زو هم عرق شتر حلال است بلکه طلق حیوان حلال بنا بر احوط پاپ
و دوم در احکام نجاسات واجب نیست ازاله نجاست لنفسها بلکه تنجیه
است و شرط است ازاله آن از رخت و بدن از برای صحت نماز و طواف
بابرکان و معقوب نمودن و از محل سجود پیشانی از برای سجده کردن و از ظروف
از برای استعمال کردن بر طوبت و آنچه شرط بطهارت است از خوردن و
آشامیدن و تطهیر نمودن هرگاه استعمال آن مستلزم تعدی نجاست باشد
و از ماکول از برای استعمال خوردن و واجب است ازاله نمودن آن از مساجد و بهم
چنین از مصحف و آلات مخصوصه بآن مثل جلد و از فرائض مقدمه سر و پیش
آنخابنا بر احوط حرام است نجس نمودن مسجی و معفو است خون قروح

و جروح ماد ای که خون منقطع نشود با لمره چه جاری باشد و انما یا نه چه شفت در الطمیر
آن باشد یا نه چه در رخت باشد چه در بدن چه مقدورا و باشد عوض نمودن خرت
یا نه بدست مال و کمنه تواند منع از نجس شدن نماید یا نه ممکن باشد چاره آن بدو
یا نه مجروح نموده باشد خودش بعضیان یا نه و هم چنین معفو است عرق که با آن نجس
شود که انسان را کمتر میست که از آن خالی باشد ولیکن عفوان آنچه شنیده شد
مخصوص صاحب روح و متروح است پس اگر آن رخت را دیگری بپوشد معفو
از برای آن نیست و هم چنین است اگر شک کند که خون از جروح و متروح است
یا از غیبه آن و معفو است نیز خون گستران در هم در رخت بلکه در بدن و در رخت
عفو هر چند احوط اجتناب است لیکن این حکم در خون غیر صغیر و نفاس و استحاضه
است بلکه خون غیر نجس العین و غیره اقول اللهم بنا بر احوط بلکه خالی از رجحان است
و احوط و مقدار در هم اکتفا بمقدار ناخن ابرسم ستافت است یا بمقدار
محمدیته حویز او و یا قطر تحذیر یا خمس راحت است که کودی کهن دست باشد
و مراد بناخن ابرسم ناخن انگشت بزرگست و هم چنین معفو است نجاست
بجز آنکه نماز آن تمام نشود چه لباس باشد چه غیر لباس و لباس چه در محل خود
باشد چه نباشد هر چند عامه بپسیده باشد و احوط در اخیر اجتناب است چنانچه
هرگاه قبائی را تا نموده در جیب خود گذارد و ناخن است که باطل نمی شود نماز
و تربیت کننده صبی یا صبیته اگر یک جامه داشته باشد کفایت می کند شستن
آن روز یک مرتبه از بول هر وقت که خواهد لیکن بهتر آنست که در آن جامه
روز پیش و یک چهار نماز را بطهارت یا کمتر بدون نجاست بجای آورد باشد

دواجب است در شستن بول از رخت و بدن دود فعه هرگاه شسته شود آب
غیر جاری مگر بول طفل شیر خواره مسلم که در آن ریختن آب کاف نیست یا فیه و
گرفتن تمام محل را که بول آن رسیده باشد یا غلبه آب بر بول هر چند غلبه
محل خود بیرون نزد دو لیکن احوط بیرون کردن آنست و اما در آب جارسه
کفایت میکند یک دفعه بلکه در آب گرنیز دو پیست کفایت کردن یک دفعه
هر چند احوط تعدد است و در غیر رخت و بدن و بول از سایر نجاسات و احوط
آنست که دو دفعه بشوید و غیظ طرف هر چند احوط کفایت نمودن یک دفعه
است در غیر بول و اما در طرف سه دفعه باید شسته شود و از هر نجاست غیر از
نجاست مردن موش و شراب و ولوغ سنگ و خاک که عبارتست از آثامین
آنها از طرف بطرف زبان پس و مردن موش خصوصاً در نوعی از آن که عبارت
از چیز است احوط آنست که هفت دفعه شسته شود هر چند در غیر جز
ظاهر الکفایت سه دفعه است و هم چنین در شراب احوط آنست که هفت دفعه
بشوید هر چند ظاهر کفایت سه دفعه است و هرگاه طرف از چوب یا سنگ
باشد بیه روغن یا که و باشد احوط اجتناب است هر چند احوط قبول تطهیر
آنست و اما در ولوغ سنگ و خاک پس در خاک واجب است هفت دفعه شستن
و در سنگ واجب است سه دفعه شستن هر چند احتیاط آنست که هفت دفعه
بشوید لیکن شستن اول باید بجا باشد و احوط آنست که خاک خشک
بماند به وضع نجاست یک دفعه و خاک را مروج آب نمایند و موضع نجاست
آن بشویند یک دفعه دیگر و بعد از آن بشویند دو دفعه و خاکستر و آه که در

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰

و پشت آن و اشغال آن با بوض خاک کفایت نمی کند و موقوفست تطهیر را بچیزی که
 آب در آن فرو می رود بیشتر از اگر شسته شود بآب قلیل مگر بول رقیق که چنانچه
 به فشردن ندارد چنانچه گذشت و اما در آب جاری یا اگر ظاهر نیست حاجت
 نیست بفشردن هر چند آلوده است و واجب در تطهیر نجاسات بر طرفین
 کردن عین نجاست است نه رنگ آن و نه بوی آن و فرق نیست در وجوب
 به طرف کردن میان نجس و نجس و هرگاه موضع نجاست مشتبه شود اگر در
 یک لباس باشد عین است شستن بر موضع که از آن احتمال نجاست
 در زیادتر آن باشد واجب است شستن جمیع و اگر اشتباه در چند
 لباس یا غیر لباس باشد هرگاه غیر محصور است واجب نیست شستن
 آن و اگر محصور باشد واجب است و اگر ممکن نشود شستن لباس از براس
 نماز کردن جایز است بر نه نماز کند بلکه معین است و اگر انعی از بر نه
 شدن بهم رسد مثل سر او آنچه متضرر شود با و نماز کند با رخت نجس و اعاده
 و قضا ایراد نیست و اگر دو لباس از براس نماز گذار باشد یکی نجس و دیگری
 طاهر و مشتبه باشند و ممکن نشود از براس او غیر آن و نه بشستن آنها نماز
 را در هر دو یکند و هرگاه نماز را بجا آورد با نجس بودن رخت یا بدن و علم
 داشتن بآن واجب است اعاده نمودن نماز در وقت و قضا نمودن آن
 بعد از وقت و اگر فراموش نمود از آنکه گردن نجاست را و بعد از فراغ از
 نماز بخاطرش آمد اعاده و قضا آن واجب است و اگر در بین نماز بخاطر
 بیاید اعاده واجب است و اگر وقت اعاده باقی نماند باشد تمام کند

در تطهیر نجاست
 در تطهیر نجاست

در تطهیر نجاست
 در تطهیر نجاست

بخورن می باشد که در طاق و عرب و حجاز متعارف است و حکم آب جاری است در پاک
نمودن و نجس نشدن بجز رسیدن نجاست بشرط آنکه متصل باشد بخرزین و آنچه
در خرزین است بقدر که باشد لیکن در صورت تغییر آب حوض در تطهیر آن شرط
است که آب خرزین بقدر که باشد بعد از برطرف شدن تغییر و فرقی نیست در
آنچه ذکر شده در میان حمام و غیر آن دو هم آب باران و حکم آن حکم آب جاریست
در نجس نشدن بجز رسیدن نجاست بآن و پاک نمودن غیر در حال باریدن
هر چند جاری نشود چه در زمین جمع شده باشد چه از ناودان بیاید چه بسیار
باشد چه یک قطعه چه خوب استقامت بیاید یا باد آنرا بسته ببرد و فرقی نیست
میان آنچه ظاهر آب باران بآن برسد و باطن آن در پاک شدن و حاجت بیشتر
در آن نیست سوم آب ایستاده پس اگر آن بقدر که باشد نجس نمیشود و اگر
بتغییر نمودن رنگ یا طعم یا بوی آن نجاست چه آنکه تمام آن تغیر شود
یا در سه از آن و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسّی است یعنی تغیر شود بچشم
رنگ آن بچشم و طعم آن بدان و بوی آن بدمایح اذراک شود و اعتبار
نیست بغير از صفت رنگ و طعم و بوی و نه باین سه صفت هر گاه صفت نجس
باشد خواه اصلی باشد یا آنکه کسب کرده باشد از غیر نجاست و نه هر گاه
حاصل شده باشد بجا و رشدن آب نجاست را و نه بقرض نمودن اوصاف
که کوره را در نجاست یا در آب و اگر بحسب وزن هزار و دو لیست رطل
عراقی است که بوزن شاه که عبارت از شانزده عباسی باشد شصت و چهل
من بنقیضه بیست مثقال میشود و بوزن تبریزه در شصت عباسی صد و

۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و هشت من بنقیعه بیست مثقال میشود بوزن تبریزی سی شاهی صمد
 و سی و شش من و نیم میشود و بحسب ساعت سه و جب و نیم در طول و سه
 و جب و نیم در عرض و سه و جب و نیم در عمق است و اگر اطراف عرض و شلی
 آن احتکات داشته باشد در طول و عرض و عمق یا بعضی از آن باید چوب چل
 و دو و جب و هفت من و جب باشد بوجب معارف و اگر آب بقدر کربا شده
 هر چند بقدر یک مثقال کم باشد نجس میشود بر رسیدن نجاست هر چند آب
 وارد بر نجاست شود یا نجاست باشد که اجتناب نمودن از آن ممکن نباشد
 مثل سر سوزن از خون و اگر شک کند که آب بقدر کربا رسیده یا نه باید بشود
 تا آنکه رسیده است چنانچه اگر شک کند بعد از آنکه بقدر کربا بود کمتر یا نه
 حکم باید بکند تا آنکه باقی است بر قدر کربا و طاهر میشود آب مذکور بآب که نجس
 نشود بر رسیدن نجاست و معتبر است مزوج شدن آب مطهر و کفایت
 نمیکند مجرد اتصال چهارم آب چاه و آن نجس نمیشود مگر با آنچه آب که نجس
 میشود چنانچه گذشت و لیکن مستحب است کشیدن آب از راه گاه واقع شود
 نجاسات بلکه غیر نجاست در آن و احوط عدم ترک است و آن بیازده قسم
 منقسم میشود اول کشیدن تمام آب چاه از برای نجاستی که تغییر بدید طعم یا بویا
 رنگ آب را و از برای ریختن شراب و فقا و سایر مسکراتی که روان باشد
 در اصل چه کم باشد چه بسیار مگر در شراب که در قطره آن سی دو کفایت میکند
 هر چند افضل کشیدن تمام آب است و هم چنین سنت است کشیدن تمام
 آب از برای منی و خون حیض و استیاضه و نفاس و گاو و زشتی و غیره چنانچه باشد

اگر کسی بخواهد
 از کربا بکشد
 باید که آب را
 با دست بکشد

و چه ماده از برائے آب انگور که بخوشش بیاید و دولت او زفته باشد و از برای
 عرق جنب از حرام و عرق شتر حلال و سنگ و خاک هرگاه زنده بیرون بیاید یا
 احوط و فضله و بول غیر ماکول اللهم حتی انسان لکن در غیر بول صبی و مرد و هر چند استخیا
 کشیدن جمیع آب نیز در آنها و حیبه و خوبست و دم جنین از برائے بول و فضله
 نجس العین و خون آن و از برائے افتادن خیل و کافور گاه در آن بمید و بازند
 بیرون آید و سایر نجاسات که خون ارد نشده باشد از برائے کشیدن آب بجهت
 استحوا و داخل و منصوص نشود هر چند بفحوی باشد و اگر ممکن نباشد کشیدن
 تمام آب چاه یا مشتقت داشته باشد بجهت بسیاری بیرون آمدن آب بسیار
 آن چهار نفر مرد و بنوبت آب بکشند و در یک روز از طلوع صبح صادق تا مغرب
 و تمیّه استیاب و شروع در عمل می باید قدر سه پیش از صبح باشد و فراغ بعد از
 مغرب و اگر اعتسالی در عمل بهر سه مثل تکمیل و زیدین در عمل یا بعضی روز
 مشغول عمل نشود و عمل را باید اعاده نماید و دم کشیدن یک کر آب از برائے مردن
 و سب و قاطر و الاغ و گاو و ماده سوم کشیدن هفتاد و دو از برائے مردن انسان
 مسلم چه مرد باشد چه زن چه بالغ باشد چه طفل چه کم کشیدن پنجاه و دو از برای ریختن خون بسیار از
 طاهر العین و غیر خون حیض و استسقاء و نفاس و در خون و جگ گوشتند اکتفا نمودن بی حیصل
 و لو خوبست و از برای غائط انسان که تر باشد یا از هم پاشیده باشد و در دم اکتفا نمودن
 بچهل و دو نیز خوبست لیکن لحوط پنجاه و دو است چنانچه کشیدن چهل و دو از برای ریختن بول مرد
 مردن که به شتمال و روباه و خرگوش و سنگ و شبیه آن ششم کشیدن سی و دو از برای ریختن
 آب یا شیی که در آن بول و غائط و فضله سنگ باشد یا یکی از آنها هفتم کشیدن ده و دو

از غیر مالک الیهم باشد یا از طوری که باشد که نجاست می خورد هرگاه موضع ملاقات گاه
ظاهر باشد یا از مسوخ باشد فصل دوم در باقی مطهرات و آن چند چیز
است اول آن قنات آن پاک میکند زمین و بوی او حصیر را از بول هرگاه خشکاند
آنها همین آفتاب هر چند هوا خالی از باد نباشد بلکه طاهر آنست که پاک می کند
هر نجاستی را که از بر است آن جرم نباشد هر چند آن نجاست بر زمین و بوی او
و حصیر نباشد بلکه بر غیر آن نیز از پیربائی باشد که منقول نباشد مثل خشت
وسیه و علف و اقی چیزها یک از زمین سی روید مادامی که در جای خود بماند
باشد و قطع نشده باشد و هم چنین است حکم دیوار و سقف و در و درخت
و ماری و ستون و نحو آنها چنانچه فرق نیست در زمین میان آنکه سنگ باشد
یا خاک یا سنجوان بر روی خاک فرش شده باشد یا بر سنگ و تیر و گچ و
آبک و نحو آنها یا نشده باشد و اگر نجاست خشکیده باشد و دوباره آنرا
تکرار کنند و آفتاب آنرا خشکاند کفایت میکند و فرق نیست در پاک
نمودن آن میان ظاهر و باطن هرگاه رطوبت متصل باشد از ظاهر یا باطن
و اگر ظاهر خشک باشد و نجاست باطن متصل باشد از ظاهر یا باطن
آفتاب پاک نمیشود و قسم زمین در آن پاک میکند ته قدم و ته چکمه و زمین
را هرگاه نجس باشد بر راه رفتن یا بالیدن بر زمین بخیشتی که عین نجاست
بر طرف شود هر چند احوط راه رفتن بقدر پا نزد ذراع است اگر نجاست
در کمتر از پا نژده ذراع بر طرف شود و هم چنین پاک میکند هر چیزی را
که دعا و پا باشد و ته حصای اعرج را و از او که زمین گیر را پاک آن را

و در پاک کردن زمین
با آفتاب و بوی او
و در پاک کردن زمین
با آفتاب و بوی او
و در پاک کردن زمین
با آفتاب و بوی او
و در پاک کردن زمین
با آفتاب و بوی او

بلکه تنبیه و عصا و تراده و غیره را ولیکن اکتفا بانچه اول ذکر شد احوط است
بلکه احوط از ان اکتفا بنعلین و چکمه است و شرط نیست خشک بودن زمین و
طهارت آن و رطوبت داشتن ناسخ از نعلین و قدم و امثال آن هر چند احوط
است سوم استحاله است بتبدیل شدن حقیقت نجس یا متنجس بحقیقت
چیز دیگر که نجس نباشد و صورت نوعیه نجس یا متنجس در صورت نوعیه چیز دیگر
که از نجاسات نباشد و اما تبدیل و صاف یا متفرق شدن احضا اعتبار ندارد
و باعث پاک شدن نمیشود و در استحاله انواع بسیار میباشد از قبیل پاک
شدن یا دوپوشیدن عذره و مثل آن و زغالی که از چوب نجس حاصل شود و احوط اعتبار
است و هم چنین در خرف هر گاه گل آن نجس باشد بنا بر اقوال و هم چنین
که م شدن عذره و نمک شدن بول شدن آب نجس از برای حیوان
ماکول اللحم و هم چنین شیر یا سرکین یا رجع شدن غذا است نجس هر چه باشد از برای
آن و هم چنین استحاله شدن نجس یا متنجس بخار هر گاه علم بیالافتن اجزاء آن
یا بخار هم نرسد و هم چنین است استحاله عصیر نجس بسیر که در هم چنین شراب
هر چند بغلا ج باشد خواه آنچه علاج بآن میشود باقی بماند یا مستهلك شود
چهارم اسلام و آن پاک سی نماید بدن و رطوبات کافرا از آب و دهن و
بلغم و امثال آن و هم چنین آنچه متصل بدن او باشد از صوی و ناخن و دندان
و ماکر و د و آنچه بر طوبت ملاقات آن نموده باشد نجس است و هم چنین
است لباسی که پوشیده است هر گاه در حال کفر نجس شده باشد بجز باریکه
دیگر و احوط اجتناب است که از طریقه که در حال کفر هم رسیده باشد در بدن آن باقی

و نمازیکه از پرفوت شده باشد و آنچه واجب است از نماز یومیه بر هر یک کافیه
که خالی از حصین و نفاس باشد و قادر باشد بر عابر طهارت، اختیاری یا اضطرار
در شبانه روزی پنج نماز است که مجموع آن هفده رکعت است و در عصر
از برای هر یک از ظهر و عصر و عشا چهار رکعت و از برای مغرب سه رکعت
و از برای صبح دو رکعت مگر در روز جمعه که واجب است عوض ظهر دو رکعت
عینا یا تخیرا بشیر و طلیکه بعد از این مذکور خواهد شد و در سفر و حالت خوف از هر
چهار رکعتی دو رکعت کم میشود و از باقی چیزهای کم نمیشود و باب دوم در
اوقات نماز برای یومیه واجبیه بدانکه از برای هر یک از آنها دو وقت است
اول از برای فضیلت و دوم از برای کفایت نمودن در امثال پس
وقت اول نماز ظهر زوال آفتاب است از دایره نصف النهار و سمت
راس تا اینکه سایه مثل شاخص شود و وقت دوم آن بعد از گذشتن وقت
اول است تا آنکه باقی بماند بمغرب بمقدار ادا نمودن نماز عصر و وقت اول
نماز عصر بعد از گذشتن مقدار ادا و واجب نماز ظهر است تا آنکه
سایه و مثل شاخص شود و وقت دوم آن بعد از وقت اول است
تا مغرب و وقت اول نماز مغرب از غروب است تا بر طرف شدن شفق
مغربی و آن سرخسیت که در سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب
و وقت دوم بعد از وقت اول است تا آنکه باقی بماند نصف
شب بمقدار کردن نماز عشا و وقت اول نماز عشا بعد از گذشتن
مقدار ادا و واجب از نماز مغرب است تا ثلث شب و وقت دوم

آن بعد از گذشتن وقت اول است تا نصف شب و وقت اول نماز صبح طلوع
صبح صادق است تا اصفرا از صبح و وقت دوم آن بعد از وقت اول است تا طلوع
آفتاب و شناخته میشود و دخل وقت مغرب به بر طرف شدن سرخی که در سمت
مشرق است و گذشتن آن از سمت راس و شناخته میشود نصف شب که آخر نماز
عشا است به گذشتن از سمت راس ستاره ای که طلوع میکند در وقت غروب
و شناخته میشود صبح صادق که اول وقت نماز صبح است بسفیدیکه در عرض
افق بین میشود و شناخته میشود روزال بچند چیز از انجمله بیل نمودن آفتاب بچاه
ابروے راست از برای کسیکه روی نقطه جنوب بایستد و هم چنین بزیاد شدن
سایه شاخص بعد از کم شدن آن یا بجاو شدن سایه آن بعد از بر طرف شدن
آن ولیکن اول تقریبی است نه تحقیقی و سوم در حالتی است که آفتاب بر سمت
راس بلند در آن روز رجوع کند مثل مکه در بعض اوقات و دوم در غیر آن صورت
است غالباً لهذا غالب بلاد و غالب احوال در بلاد مشخص بآن میشود و
جائز نیست تاخیر نمودن نماز را از وقتی که از برای آن تحرید شده است
و نه مقدم داشتن بر آن و اگر نماز کرد پیش از وقت نماز باطل است چه تمام
نماز پیش از وقت واقع شده باشد چه بعضی آن چه بعد کرده باشد چه بعد از وقت
چه سکه را دانسته باشد چه ندانسته باشد چه وقت را شناسد چه نشناسد
و هرگاه تمام نماز در وقت واقع شده باشد از کسیکه چنین میدانست که وقت
داخل شده است نماز آن نیز فاسد است و اما اگر فراموش کرده باشد
واجب بودن در وقت را ظاهر صحت است و جائز نیست اعتماد نمودن بمطمنه

در داخل شدن وقت با محکم بودن علم هر چند حاصل شده باشد منطقه از افان معتد
یا قول یک عادل بلکه در داخل تیر بنا بر احوط واجب از است هر گاه ممکن نشود علم
ولیکن احوط آن است که صبر کند تا یقین بوقت حاصل شود و هر گاه ظاهر شود
که منطقه آن فاسد بوده است باید اعاده نماید نماز را و هر گاه وقت داخل شده
باشد در بین نماز و اگر داخل شده باشد هر چند پیش از سلام باشد اعاده نکند
و اگر کسی متغول نماز عصر یا عشا شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر شد کر
شود در حالتیکه در نماز باشد عدول بکند به نیت نماز پیش از ظهر باشد و چه
مغرب و اگر بعد از فرائض باشد بجز نیست و اگر هر گاه در وقت مختص نماز ظهر
یا مغرب واقع نشده باشد و بعد از آن نماز ظهر و یا مغرب را بکند و جابر نیست
نافل غیر یومی هر چند قضا آنها باشد بعد از داخل شدن اوقات فرائض
و پیش از ادائیها چنانچه جابر نیست نافله از برای کسیکه در زمانه اوقضای
فرائض باشد چه نافله روز چه نافله شب باب سوم در قبله و آن کعبه
مطلوبه است از برای کسیکه حاضر است در مسجد الحرام و کسیکه در حکم حاضر است
و از برای کسیکه دور است از آنکه قبله آن جهت و سمت کعبه است و روی نمودن
بآن واجب است و در جمیع نمازهای واجبی و شرط است در جمیع آنها با قدرت چه
ایستاده باشد چه نشسته باشد چه خوابیده و لیکن در خوابیده اگر چه پہلو باشد
بخوابد مثل حالتی که در قبر میخوابند و اگر نشسته بر زمین و روی تابسان
باشد مثل مختصر بخوابند و اگر ممکن شود روی نمودن بقبله در بعض احوال
واجب است در همان بعض و هم چنین شرط است روی نمودن بقبله در هر یک

نماز در حالتیکه در نماز باشد عدول بکند به نیت نماز پیش از ظهر باشد و چه مغرب و اگر بعد از فرائض باشد بجز نیست و اگر هر گاه در وقت مختص نماز ظهر یا مغرب واقع نشده باشد و بعد از آن نماز ظهر و یا مغرب را بکند و جابر نیست

و از موش شده باشد در نماز فریضه و در سجود و در حال احتضار و نماز جنازه و دفن
 نمودن میت و ذبح کردن حیوان و واجب است تحصیل نماید علم قبله با قدرت
 چه در عین وجه در جهت و اگر ممکن نباشد علم کفایت میکند مظنه چه حاصل شود
 از قول عادل یا فاسق یا کافر یا غیر آن و اگر عاجز شود از تحصیل مظنه نماز کند
 بجهت با وسعت وقت و اگر نماز کرد بمظنه و بعد ظاهر شد که پشت بقبله بوده
 است اعاده نماید اگر وقت باقیست و اگر وقت گذشته است قصاص ندارد و تم
 چنین اگر ظاهر شد که نماز در عین بسیار قبله بوده است و اگر در میان عین و بسیار
 واقع شده باشد بر او چیزی نیست و اگر ظاهر شود در میان نماز که روی بقبله
 بگردد و نسبت قبله اگر اخلاف نسبت عین و بسیار نرسیده باشد و اگر رسیده
 باشد اعاده کند و اگر بعد از خارج شدن از نماز متنبه شود که از قبله منحرف بوده است
 با تخرافی که اعاده باید بکند و یک رکعت از وقت باقیست لازم نیست اعاده
 لیکن احوط اعاده است ^{۵۴} باب چهارم در مکان نماز و جهت اول از فصل دوم
 نماز در هر مکانی که خالی باشد از نجاسته که نقدی نماید و جائز التصرف باشد چه
 مملوک باشد بحسب غیر یا منفعت با جا ره یا تجسس یا وصیت منفعت از برای
 شخص یا نحو آنها و چه ماذون التصرف باشد از برای نماز کند یا خواه باذن عام
 باشد یا باذن نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا نفوی خواه مباح الاصل یا
 مثل زمین موات یا غیر آن و چه شاهد حال مالک بر تصرف داشته باشد یا اینکه
 رابط در میان مصلح و مالک باشد از صداقت و غیر آن که منشأ ضلالت
 باشد و معتبر است که علم بهم رساند بر خدا از شاهد حال و اما اگر علم بهم رساند

و واجب قضا حال
 وقت نیست بجز عین
 و اگر نماز را حاکم
 از شیخ مسلم
 خالی از وقت نیست
 و صحت آن در وقت نیست
 و اگر نماز را حاکم
 از شیخ مسلم

بغصب بودن نداشته باشد نماز او صحیح است و هم چنین است حکم آن هرگاه فراش
 نموده باشد غصب بودن آنرا وجائز است بودن رخت نباتات مثل پنبه و کتان
 و غیر آن و هم چنین از پوست حیوان ماکول اللحم با تزکیه نمودن هر چند و باغی نشده
 باشد و هم چنین جایز است بودن رخت نماز گذار از پشم و کرگ و سوی و بر
 حیوان ماکول اللحم هر چند تزکیه نشده باشد یا از موده کنده شده باشد و بر تقدیر
 کردن واجب است شستن موهنی که خسیده است ببدن موده با رطوبت و
 جائز است پوشیدن رختیکه که از وبر خزی یا سنجاب باشد بلکه هرگاه از پوست هر یک
 باشد ولیکن احوط اجتناب است از نماز در غیر وبر خزی و جائز است از بر لاله
 مرد پوشیدن حریر ممزوج با نخ نماز در آن صحیح باشد هر چند ممزوج ده یک باشد
 بلکه با داسیکه ممزوج مضاعف نشده بخوبی که بناسند آنرا حریر و حرام است بر مرد و
 حاکم پوشیدن هر چند در غیر نماز باشد و نماز با او باطل است هر چند پوشیده
 عورت نباشد و جائز است پوشیدن در ضرورت از سرا و مرضی که معالجه آن
 پوشیدن حریر باشد و جائز نیست نماز در آنچه نماز بان تمام نمیشود از رخت
 مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب و نحو آن و جائز است بر روی فرش حریر
 نشستن و بر زین پوشش حریر سوار شدن و سوار شدن بر جامه حریر بودن و
 خنجان لباس نمودن و احوط آنست که از چهار انگشت متصل زانوی کشند
 و مثل سجاف است و نه کلاه و تگمه و نخ که بان رخت سید و زندقه و سلطان
 پیر این و بافته و قیطان قبا و دستمال و دست چه بزرگ باشد چه کوچک
 و جائز است پوشیدن حریر از بر اسکن چه در نماز و چه در غیر نماز

در سجده
 انگشت چهارم زانوی کشند
 ۱۳

و جائز نیست بر مرد پوشیدن خفت طلا یا ت بلکه نماز در آن فاسد است و اگر گنبد شود
 رخت و طلا ای آن بر نیز جائز است پوشیدن آن و حرام است بر مرد انگشت طلا
 و دوست کردن و حرام نیست همراه داشتن طلا و نماز چه سکه دار باشد و چه غیر سکه
 دار و بر زن حرام نیست پوشیدن طلا و بان نماز کردن و حرام است نماز در پوست
 سینه و فاسد است چه نماز در آن تمام نشود یا نه چه لباس باشد یا غیر لباس و هم
 چنین جائز نیست نماز و باطل است در پوست غیر ماکول اللحم و در پشم و کرک و موی
 و پیران بلکه در جمیع فضلات و غیر آن از بول و روث و عرق و آب و دهن و تخم و شک
 چشم استخوان و غیر اینها چه آنکه لباس باشد یا غیر لباس یا غیر لباس حتی یک مو
 که بر رخت بچسبد و چه چیزه باشد که تمام شود نماز در آن و چه نشود و لیکن هما اینها
 در وقتی است که گوشتی داشته باشد که توان خورد و اگر شک داشته باشد و چیزی که
 آن از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم جائز نیست نماز در آن و اگر نماز کرد و چیزی
 غیر ماکول اللحم بفرسوشی یا غفلت یا ندانگی نماز او فاسد است خواه اشتباه و اینکه
 از ماکول اللحم نیست شده باشد یا در جائز نبودن نماز در آن مگر در صورتی که نداند
 حرمت خوردن گوشت آن حیوان را و معذور باشد در آن ندانستن که واجب
 نیست اعاده نماز ^{بله} بحث دوم در تفاوت نماز و در آن یک مقدمه چند
 باب است اما مقدمه در اذان و اقامت است بدانکه اذان چهار
 تکبیر است بلفظ الله اکبر و شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا اله الا
 الله و دو شهادت رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله ص و شش
 حی علیه و ای آن بلفظ حی علی الصلوة و دو حی بلفظ حی علی الفلاح و دو

مسئله
 در فساد و جزیب
 اذان و اقامت
 فطرت اول است
 بی سبب نیست
 در اذان و اقامت
 واجب است
 در اذان و اقامت
 بدون قصد
 در اذان و اقامت
 در اذان و اقامت

آن بلفظ احمی علی خیر العمل و دو تکبیر مانند پیش و دو تهلیل بلفظ لا اله الا الله
و شهادت بر ولایت حضرت امیر المومنین علیه السلام جزء اذان نیست ولیکن قصد
رجحان آن فی نفسه یا بعد از ذکر رسول خوب است و اگر بقصد خبریت بگوید محض است
چنانچه کبر اول اذان نیت نماید مجموع را و قصد کند که تمام وظیفه نماز است باطل
و حرام است و اقامت مثل اذان است مگر آنکه در اول آن دو تکبیر نیست و در آخر آن
یک تهلیل نیست و زیاده باید کرد بعد از حتی علی خیر العمل و وقفه اقامت الصلوة
پس فصول اذان پیچیده است و فصول اقامت هفتده و جداگانه است و هر یک
از اذان و اقامت اکتفا نمودن بیک فصل در حال تعجیل و سفر و لیکن اکتفا
نمودن باقامت بهتر است از گفتن هر دو را یک یک و سنت است اذان
و اقامت هر دو در نمازهای پنجگانه چه ادا باشد چه قضا چه در فرادس چه در جماعت
چه در مرد و چه در زن و یک نماز قضا بر فرض آن باشد و خواهد که چند نماز بکند
اذان و اقامت بگوید از برای اول نماز از آن چند نماز که بنا دارد در آن وقت
بکند و بعد از برای باقی مصلحت است که کفایت کند باقامت و افضل گفتن
اذان و اقامت است و در تمام و هم چنین مصلحت است در ترک اذان و دوم هرگاه
بیح کت میان دو نماز واجب چه در حضور چه در سفر بلکه در سفر و محضر است و در
گفتن اذان چه جمع کند و چه نکند و در غیر اینها از نمازهای واجب و سنتی اذان و
اقامت نیست لیکن در نماز عیدین و نماز آیات و طلب باران و نماز میت
هرگاه بجماعت نشود سنت است سه دفعه بگوید الصلوة و وقت گفتن تهلیل
باید اذن بنماز یا بعد از ایستادن و پیش از شروع در نماز است و احوط

این وقت گفتن
اذان یا بعد از آن
است

ترك كرون اذان و اقامت نمودن يا قامت است در مواضع چنانچه مثل اذان نماز
 عصر در روز جمعه مخصوصا هرگاه جمع كند بابين فرقيتين و هم چنين اذان عصر در روز عرفة
 از يكيكه در عرفات باشد و هم چنين از نماز عشا كه يكيكه نماز مغرب و عشا را در مشعر الحرام
 بكنند و مثل اين مواضع است بنا بر اقوال سقوط اذان و اقامت از يكيكه
 شود و بر حالي كه نماز جماعت بكنند و امام نارنج شده باشد هر چند از اهل جماعت يك نفر
 باقي مانده باشد و تعقيب چه در مسجد باشد و چه در غير مسجد بلكه هرگاه ارا و جماعت
 كردن را نداشته باشند نيز ساقط است بلكه هرگاه امام مشغول نماز باشد و نارنج
 نته باشد و در نيت نيز سقوط كه اطلاع داشته باشد كه در انجام جماعت
 يا نداشته باشد و بداند عدالت امام را يا نداند يا بداند فسق امام را و ليكن بداند
 كه نماز جماعت برپا شده باشد از تمام مسلمين يا بعضي از آنان بويژه چنانچه
 مسلمين مجبور الحال باشند كه ندانند تعداد جماعت از انان نشان بويژه چنانچه
 پايه وجه فساد و اگر بداند فسق امام را (احادي) با او نماز نگذرد است بويژه چنانچه
 ساقط نيت اذان و اقامت و شرط نيت وحدت نماز بلكه هرگاه هر دو فساد
 متفق باشند مثل ظهر و ظهر و يا عصر و عصر يا آنكه وقت هر دو يك باشد
 مثل نماز ظهر و عصر يا مغرب و عشا كه نيت ميكنند و سقوط پس هرگاه در نيت
 نشود وقت نماز يك حاصل بود ساقط نميشود و مثل آنكه هرگاه امام نماز عصر
 را كه دو شخص وارد شد كه نماز مغرب را بكنند ساقط نميشود اذان و اقامت
 و فرق نيت در آنكه هر دو نماز ادا باشد يا هر دو قضا يا اول ادا و دوم
 قضا يا اول قضا و دوم ادا چنانچه فرق نيت بابين آنكه بداند شخصه كه

فتاوى
 شيخ الاسلام
 ابن تيميه

قال
 فان كان
 متيقن موت
 المستأجر

و او همیشه و که در آن جماعت اذان و اقامت گفته شده است یا نداند بلکه کفایت
 میکند همین قصد که نداند که گفت این پنج نفری که بیعت نیز میان آنکه امام و شخص دارد
 حاضر باشند یا سزاوار آنکه امام حاضر باشد و دارد یا نام سزاوار باشد و دارد
 حاضر و مخصوص نیست این سقوط بجماعتی که دارد بشوند اول و ثانی بلکه ساقط است
 از هر که دارد بشود و اما در آنکه که از جماعت اول بعضی باقی باشند هر چند جماعت کرده
 و او شده اند متفرق شده باشند و هرگاه زمان وارد شوند بر نماز جماعت مردان
 ساقط میشود اذان و اقامت از ایشان نیز و آنچه ذکر شد سقوط آن از مردان
باب اول در بیعت و حقیقت آن و آنچه معتبر است در آن از قطعیت
 نمودن در آنچه مشترک باشد و قصد قربت گذشت در بیعت و منوط قصد و وجوب
 استیجاب از استیجاب و ادا در وقت و قصد در غیر وقت و اتمام
 در وقت و قصد در غیر وقت از اینها ضروری نیست لیکن احوط اعتبار نمودن
 آن چیز نیست که ذکر شد و معتبر نیست تلفظ در نیت بلکه در نماز یا سه
 یا چهار رکعت و بعد مکرر است هرگاه اقامت گفته باشد و وقت نیت اول نماز
 و استیجاب حاصل می شود یا یک و در حین شروع بتکبیر الاحرام بانیت باشد
 و معتبر است بیعت در نیت را با نماز و واجب است در جمیع نمازها
 واجب و شرط است در آن لیکن شرط وجوب نیست باین معنی که ترک نمودن
 آن نماز باطل میکند چه ترک شود بعد از بیعت و بیعت باطل است
 و بیعت باطل باطل میکند چه ترک شود بعد از بیعت و بیعت باطل است
 واجب است ایستادن در نماز و ایجابی خواهد بود و خواه غیر یومیه

در حال تکبیر الاحرام و قیام متصل بر رکوع و آن آخر جزء از قیام است که از آن
بر رکوع می‌رود و در حال قنوت و بعد از رکوع هر چند در حال ذکر سنت باشد و در
حال تکبیر الاحرام و قیام متصل بر رکوع رکن است نیز و مراد بر رکن جوئیت که در
کون آن باطل کنند نماز را هر چند سهوا باشد و شرط صحت است در حال نیت
و سنت است در حال مندوبات غسیله پنجه گذشت باین معنی که می‌تواند ترک
قیام و آن عمل مندوب نباشد آنکه آن عمل را نشسته بگذرد زیرا که عمل هر چند است
است ولیکن قیام شرط و صحت آنست و قیام معتبر و بنا بر انتصاب نیت
و تحقق میشود و بر است نمودن نیت و باید در حال قیام تکیه نکند بر چیزی بجهت
اگر داشته شود آنچه بر آئینه بیفتد و اگر راست نایستد باطل میشود و آنرا به آنکه
بعد باشد وجه بفراسوی و اگر تکیه کند باطل میشود هر گاه بعد از این نموده باشد
و اجابت است ایستادن بر روی پای و پاها را باید از یکدیگر این قدر دور نگذارد که پیرای
رو از صورت قیام و هم چنین باید مستقرار داشته باشد در حال قیام و اگر عاجز
باشد از ایستادن بدون تکیه کردن پس تکیه کند اگر تواند و اگر عاجز باشد
از ایستادن در تمام نماز و تا در باشد بر ایستادن در بعضی آن واجب است
ایستادن بقدریک ممکن است و اگر روزه شود و در میان ایستادن و جز پیش
و جز بعد ایستد در جز پیش و اگر عاجز شود از ایستادن بنشیند در موضعی که
عاجز است و معتبر در جز پیشستن بجز نیست که در وسع خود بنشیند آنرا
و اگر با عاجز بودن ایستاده نماز کرد و نماز او باطل است و کفایت میکند در
تحقق بجز الم شریعی که شاق باشد متصل شدن او یا باعث شود زایدی درین را

در ایستادن و قیام و رکوع و سجده و قنوت و ذکر و تلاوت و غیره از این کتاب

یا حادث شدن مرض و دیگر ایام نیت کفایت میکند در این امور و اگر عاجز شود از نشستن
 بدون تکبیر یا تکبیر کند و اگر عاجز شود از نشستن بنشیند راست بر قدر که ممکن
 است و اگر عاجز باشد هر چند با جرت باشد بخوابد و خوابیدن بر دست راست
 را مقدم بدارد بر دست چپ اگر تواند و خوابیدن بر دست چپ اگر تواند
 و خوابیدن بر دست چپ را مقدم بدارد بر پشت خوابیدن اگر تواند و
 در این احوال باید اعتماد بغیر نکند مگر آنکه عاجز شود و احوط تا خیر نماز است
 از برای صاحب عذر تا آخر وقت خصوصاً با اسید بر طرف شدن عذر
باب سوم در تکبیر الاحرام و آنکه واجب است تکبیر الاحرام و کن
 است و نماز که باطل میشود و نماز بترک آن خواه بر وجهی باشد یا سهو یا سهل
 و هم چنین است حکم در هر رکعت و مجزئ نیست از آن تکبیر رکوع و نه مجزئ است
 یک تکبیر از برای تکبیر الاحرام و رکوع و نه از ناموم در حالی که بر سر نرسیدن
 بر رکوع اما چهار معتبر است در آن آنچه معتبر است در نماز بزیادتی قصد
 اقصای آن پس اگر شروع بتکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع شود ناموم
 یا غیر او یا در بین برخاستن بگوید نماز او باطل است و واجب است تلفظ
 کردن بتکبیر الاحرام بلفظ الله اکبر و همزه قطع چه بجز گوید چه بافتحات و
 اگر اخلال نماید بجزئی از آن نماز باطل است و نیز باطل است اگر بگوید اکبر
 الله یا جل کند اگر یا الله را بلفظی که در معنی با آن یک باشد یا ترجمه کند
 آنرا و اگر ممکن نباشد او را تلفظ کردن بتکبیر الاحرام واجب است
 یا در رفتن هر چند با جرت باشد و تاخیر از اول وقت بجهت یاد گرفتن یا همگان

این در این صورت
 جای از نیت نیست
 هیچ

یاد گرفتن واجب است و اگر ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد داخل در نماز نشود
 یا آنچه که مقدور باشد از او اگر احوط است بعضی حروف می نماند و اگر هیچ ممکن او نشود
 متوجه آن میکنند و اگر چند زبان به اندام تقسیم میانی و جوانی است بخاری
 و بعد از آن تقدیم فارسی احوط است چنانچه تاخیر ترک کبر حوط است و لایق
 که ممکن شود او را بگوید و اگر قدرت بر آن بیج وجه نداشته باشد احوط آنست
 که در قلب بگذارد آنرا با اشاره بانگشت و حرکت دادن زبان و مختصر است
 در وقت تکبیر افتتاحیه هر یک را که خواهد تکبیر الاحرام قرار دهد مگر آنکه افضل
 قرار دادن ایضا است و اگر شک کند در تکبیر الاحرام پس اگر داخل شده باشد
 در قرائت التفات نکند و اگر نگذشته باشد از محل آن بجا آورد آنرا و چنین
 است حکم در فعل از افعال نماز و اگر شک نماید که تکبیر را گفت تکبیر الاحرام
 بود یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع بنابر تکبیر الاحرام گذارد چنانچه اگر شک کند که تکبیر
 پیش از رکوع است یا تکبیر بعد از رکوع بنابر اول گذارد یا پیش از رکوع واجب
 است و از حمد و نماز فریضه خواه منفرد باشد یا امام در هر رکعت از نماز دو رکعتی و در هر
 هر یک از دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و در هر یک رکعت از ده رکعت نماز یا
 چنانچه خواهد آمد و اما مهم پس اگر هر رکعت اول امام نرسیده باشد واجب است خواندن چهار رکعت
 او و در دو رکعت اول یا یک رکعت اول اگر او رکعت آخر یا یک رکعت آخر امام
 و در بعضی موارد آن که خواهد آمد نیز جمع شود و اگر سبق نباشد حکم آن خواهد
 آمد ان شاء الله تعالی و خواهد که هر رکعت نیست بلکه جزء واجب است در نماز
 واجب و شرط صحت است چه در واجب چه در سنت و شرطیت آن در حال

علم است پس اگر فراموش کند حمد را در نماز نماز باطل نمیشود ولیکن اگر هنوز داخل رکوع نشده باشد و بخاطرش بیاید بخواند خواه پیش از سوره باشد یا بعد و اگر بعد از سوره باشد حمد را بخواند و سوره را بعد از آن اعاده کند و اگر داخل رکوع شده باشد و بخاطرش بیاید چیزی را و تمیضا شود هم چنین اگر چنین نداند که رکعتی که در آن میباشد سوم یا چهارم است و باین جهت ترک نمود و بخاطرش نیاید تا آنکه رفت بر رکوع چنانچه اگر پیش از رکوع بخاطرش آمد تلفاتی کند و اگر شک کند در خواندن حمد و سوره و بعد از داخل شدن در رکوع اعتبار ندارد و همچنین هرگاه شک کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره اعتبار ندارد بلکه اگر شک نماید در آیه بعد از داخل شدن در آیه دیگر نیز اعتبار ندارد لیکن در اینصورت احوط آنست که برگردد و آن آیه را بخواند و متین است خواندن حمد را بعد از بروجهیکه بتواتر رسیده است و اشکالی نیست در متابعت قرات نافع و این کثیر و ابی حمزه و ابن عامر و عاصم و حمزه و کسایی و احوط ترک قرات ابی جعفر و یعقوب و شافعی است و هم چنین باید حروف را از نماز خارج داد و موالات عرفی و ترتیب در میان آیات و کلمات و حروف بجا آورد و بسبب در اول حمد باید بخواند و هم چنین در باقی سوره های قرآن غیای از سوره برأت و اگر اخلال بجا کرد و واجب نیست اعاده آنچه پیش از آنست بلکه کفایت میکند ادای همان کلمه بخلاف آنکه اگر اخلال نماید بجز کلمه باید اعاده نماید بلکه راه هم چنین باید در قرات مراعات نماید حرکات و سکونات بنائی و اعراض هرگاه وقف نماید و احوط مراعات نمودن تدریج و ادغام صغیر و بزرگ است

و اگر در سجده سهو
علیه السلام
سنگافالی
نست و متین
در ترک حمد و سوره
شک کند در تقدیر
حلقه خواندن تفسیر
چنین است
اگر شک کند
احتمال تدریس
عاقبت در شکل
بکثرت تدریس
وقف و غضب
در قرات

لیکن وجوب اینها و غیر اینها آنچه در نزد قرآن لازم است مشکل است و ظاهر است
 که واجب نیست مگر ادغام در کلمه واحد و آنچه در لغت عرب واجب باشد و احوط
 ترک و صل نمودن بسکونست بلکه در هر جائی که وقف میکند بقدر نفسش در آن
 فاصله نباید هر چند لزوم آن نیز مشکل است و اگر کسی نتواند تمام حمد را بخواند
 یا دیگر چه دو اگر ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد باید نماز را بجاست بکند
 اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد احوط آنست که متابعت نماید اصرار را
 در خواندن و اگر ممکن نباشد از روی قرآن بخواند اگر نتواند بخواند
 از حمد آنچه را که میتواند چه قدر یک یا چند یا بیشتر و واجب است مگر ترک کردن آنقدر که بگوید
 بمقدار حمد و اگر استعذر باشد از برای نماز کثرت خواندن چنانچه بخواند از قرآن آنچه را که نتواند
 از غیر حمد و اگر آن نیز استعذر باشد احوط آنست که تلبیل و کبیر و تسبیح بگوید و واجب است اگر نماز آنچه
 را که میداند تلبیل و کبیر و تسبیح بخواند و در این سه سوره بود در دو مقام اعمات و حروف
 ملفوظیست و حروف کتوبی و اگر لال باشد بجز اینها در آنچه را که ممکن او باشد و واجب
 نیست بر او نماز بجاست و حرامست گفتن آمین در آخر هر یک از هر مت آن مطلقا
 ظاهر و احوط است و در دو رکعت آخر از نماز چهار رکعتی و رکعت آخر از سه رکعتی و غیره است
 میان خواندن حمد و تسبیح یا این خوشتر است **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ**
 یک و لیکن احوط خواندن آنست سه مرتبه و هم چنین احوط است خواندن استغفار
 در آخر یک مرتبه و کسیکه فراموش کرده باشد خواندن حمد را در دو رکعت اول
 احتیاط آنست که بخواند آنرا در دو رکعت آخر و لیکن لازم نیست و فصل
 است تسبیح از حمد چه از برای امام و چه از برای مأموم و چه از برای مسافر

در نماز تسبیح
 احتیاط است
 است
 در تسبیح
 احتیاط است
 در تسبیح
 احتیاط است

و در دو رکعت آخر سوره نیست و هم چنین در آن بسط نیست بر تقدیر اختیار کردن تسبیحات بلکه هرگاه بگوید بقصد این که باید گفت حرام است و باید تسبیحات را بهتر تبیین کند و اگر شک کند در عدد تسبیحات بنا بر هر کتبه بگذارد و اگر شروع در تسبیحات نمود و تمام نکرده خواهد برگرد و حمد بخواند حایز است و احوط ترک است و جایز نیست در هر کتبه قدری حمد و قدری از تسبیحات بخواند لیکن در هر کتبه حمد و دیگری تسبیحات عجب ندارد و احوط ترک است و واجب است خواندن سوره تمام در نماز دو رکعتی فریضه و در هر یک از دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی و سه رکعتی با وسعت وقت و اختیار و امکان باید گرفتن و واجب است پیش خواندن حمد را از سوره و اگر سهواً پیش انداخت سوره را بر حمد پس اگر بخاطر شکی پیش از رکوع اعاده نماید سوره او اگر بخاطر شکی باید بعد از داخل شدن در رکوع بر او چیز نیست و حرام است در فریضه خواندن دو سوره در یک رکعت و باطل است نماز و هم چنین حرام است خواندن سوره طوالی را که خواندن آن باعث شود که بعضی از افعال واجب نماز در غیر وقت واقع شود و هم چنین حرام است خواندن چهار سوره که سجده واجب در آن عیب باشد که خداوند آدم و نوح و عیسی و یونس را از آن سوره خواندن عیب دانست و اگر کسی از آن سوره را در نماز یا تمیز کند که بعد از رکوع بر او چیز نیست و نماز او صحیح است و اگر تمیز کند پیش از رکوع و پیش از آیه سجده قطع کند آن سوره را و سوره دیگر بخواند چه از نصف گذشته باشد یا نه و اما اگر

باید تسبیحات را
بسیار از تسبیحات
بسیار از تسبیحات
بسیار از تسبیحات

بعد از فراغ از سوره باشد طاهر کفایت است و جائز نیست سوره دیگر خواندن بلکه اگر
 بعد از آن سوره سجده باشد نیز طاهر کفایت است و بر هر دو تقدیر سجده تلاوت را
 بعد از فراغ از نماز بکند و احوط علاوه نمودن ایما است در حال نماز پیش از
 والضحی و الم نشرح یک سوره است و الضیل و الایلاف نیز یک سوره است
 و ششمیه در میان سوره و الضحی و الم نشرح و الضیل و الایلاف را واجب
 است خواندن و حرام است در نماز عدول نمودن و برگشتن از سوره
 قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر هر چند از یک ازان و دیگر
 باشد مگر بسوره جمعه و منافقین در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه و اما در غیر
 از سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون جائز است عدول هرگاه نگذشته
 باشد از نصف سوره ولیکن در نصف احوط ترک عدول است و واجب است
 تعیین نمودن سوره را ببلمله در حین شروع در سجده واجب نیست تعیین نمودن
 سوره پیش از سجده اگر عدول نماید از سوره بسوره دیگر اعاده بسجده نماید و اگر
 تعیین سوره شروع نمود و بسجده گفت اعاده نماید اگر اکتفا بآن نمود نماز
 باطل است و واجب است چهار ابراهیم در قرائت نماز صبح و دو رکعت اول
 نماز مغرب و عشا و واجب است اکتفا نمودن قرائت در دو رکعت اول از نماز ظهر
 و عصر و هم چنین در رکعت سوم از مغرب و دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشا چه
 قرائت بخواند و چه تسبیحات و باطل میشود نماز بجز کردن در مقام اخفات و اخفات
 کردن در مقام جهر هرگاه عام باشد و واجب است آنرا دانسته باشد و اگر فراموش کرده
 باشد یا واجب است آنرا دانسته باشد نماز او صحیح است و قضاء و اعاده بر او نیست

و اما زن پس واجب نیست بر او چنانچه میخیزد است در میان هر کردن و اخفات
 نمودن در موضع که واجب بود بر او چنانچه گاه علم بشنیدن نامحرم نداشته باشد
 و اگر علم نداشته باشد یا احوط آنست که چنانکه بر چند دلائل بودن آن شک هست و در
 موضع که واجب است اخفات نمودن بر مرد و احوط وجوب اخفات است
 بلکه خالی از رجحان نیست و فرقی در چه و اخفات میان ادا و قضای نیست لیکن
 ماصوم مسبوق در دو رکعت آخر امام و در دو رکعت اول خودش واجب است
 و اوقات نباید و اخفات کند هر چند در نماز جبری باشد و بعد از مفارقت از امام
 حکم او حکم منفرد است و کمتر مرتبه چهار آنست که کسیکه ناخوشی در گوشش باشد
 هرگاه نزدیک او باشد و متوجه نباشد صدای او را بشنود و آخر مرتبه آن
 آنست که بهترین افراد در بلند نمودن صدای نرسد و کمتر مرتبه اخفات آنست
 که خود بشنود صدای خود را با توجه و نبودن مانع و آخر آن آنست که بکسی نرسد
 چنانچه رسد باب پنجم در رکوع واجب است رکوع در هر رکعتی از نماز
 واجب یک دفعه مگر در نماز آیات که در هر رکعتی پنج دفعه واجب است چنانچه
 آمد و آن رکن است در نماز و باطل میشود بترک آن نماز محذور است و باطل
 و اگر ترک نماید سهوا و بخاطرش نباید تا آنکه بسجود برود و وسیله را بطل
 بیاورد و باطل است نماز حتی در غیر دو رکعت اول و اگر بخاطرش بیاورد
 از داخل شدن بسجده اول و پیش از داخل شدن در سجده دوم نماز
 او نیز باطل است و اگر بخاطرش بیاورد پیش از سجده کردن رکوع را بجا آورد
 و بعد بسجده رود و اگر ترک باشد یا تا در متصل بر رکوع را بیاورد یا در سجده

و اگر علم نداشته باشد یا احوط آنست که چنانکه بر چند دلائل بودن آن شک هست و در موضع که واجب است اخفات نمودن بر مرد و احوط وجوب اخفات است بلکه خالی از رجحان نیست و فرقی در چه و اخفات میان ادا و قضای نیست لیکن ماصوم مسبوق در دو رکعت آخر امام و در دو رکعت اول خودش واجب است و اوقات نباید و اخفات کند هر چند در نماز جبری باشد و بعد از مفارقت از امام حکم او حکم منفرد است و کمتر مرتبه چهار آنست که کسیکه ناخوشی در گوشش باشد هرگاه نزدیک او باشد و متوجه نباشد صدای او را بشنود و آخر مرتبه آن آنست که بهترین افراد در بلند نمودن صدای نرسد و کمتر مرتبه اخفات آنست که خود بشنود صدای خود را با توجه و نبودن مانع و آخر آن آنست که بکسی نرسد چنانچه رسد باب پنجم در رکوع واجب است رکوع در هر رکعتی از نماز واجب یک دفعه مگر در نماز آیات که در هر رکعتی پنج دفعه واجب است چنانچه آمد و آن رکن است در نماز و باطل میشود بترک آن نماز محذور است و باطل و اگر ترک نماید سهوا و بخاطرش نباید تا آنکه بسجود برود و وسیله را بطل بیاورد و باطل است نماز حتی در غیر دو رکعت اول و اگر بخاطرش بیاورد از داخل شدن بسجده اول و پیش از داخل شدن در سجده دوم نماز او نیز باطل است و اگر بخاطرش بیاورد پیش از سجده کردن رکوع را بجا آورد و بعد بسجده رود و اگر ترک باشد یا تا در متصل بر رکوع را بیاورد یا در سجده

و بایستد بر رکوع رده دو اگر ایستادن را بعل آورده باشد و بعد از خم شدن رکوع را
 فراموش نمود بر غیر و بصورت رکوع کننده تا بمرتبه رکوع و رکوع را بعل آورد و اگر
 قدری خم شد و بمرتبه رکوع نرسید و فراموش کرد رکوع را احوط آنست که
 برگردد تا بمرتبه که فراموش کرده بود و اگر یک رکوع در نماز زیاد کند نماز او
 باطل است چه در دو رکعت اول چه در غیر آن و چه بقدر تشدد بنشیند یا
 بنشیند و اگر شک کند در کردن رکوع و ایستاده است باید بکشد و اگر نشسته
 است و نینداند که ایستادن بعد از رکوع است یا پیش از رکوع نیز باید رکوع
 را بکشد و اگر داخل سجود شد آن شک اعتبار ندارد و هرگاه خم شد بجهت سجده
 کردن و شک کرد که رکوع کرد یا نه کرد آن شک نیز اعتبار ندارد و اگر تلاطم
 رکوع را بکشد و بخاطرش بیاید در حال رکوع که آنرا بجا آورده بوده است نماز
 باطل است و واجب است در رکوع خم شدن بخوکیه ممکن باشد که نشستن
 چیزی از دو کف دست را در انحال بزا و در حال اختیار و اگر کسی بصورت
 رافع باشد بحسب خلقت یا بسبب مرضی و نحو آن واجب است اینکه خم
 شود قدر کمی از براس رکوع و اگر نتواند خم شود بخوکیه ذکر شد هر قدر که او
 را ممکن است خم شود هر چه بکلیه کردن بخیر است باشد یا یکی از دو جانب
 باشد و اگر نتواند خم شود هیچ وجه اشاره کند بسراگر ممکن باشد و اگر ممکن
 نباشد اشاره کند به چشم و اگر ممکن نباشد بیک چشم و هم چنین و اگر
 دست ذکر گفتن و درنگ کردن بقدر گفتن ذکر یا قدرت و هم چنین و اگر
 است راست شدن از رکوع بقدریکه راست بایستد و اگر ممکن نشود

و اگر در رکوع ایستادن را بعل آورده باشد و بعد از خم شدن رکوع را فراموش نمود بر غیر و بصورت رکوع کننده تا بمرتبه رکوع و رکوع را بعل آورد و اگر قدری خم شد و بمرتبه رکوع نرسید و فراموش کرد رکوع را احوط آنست که برگردد تا بمرتبه که فراموش کرده بود و اگر یک رکوع در نماز زیاد کند نماز او باطل است چه در دو رکعت اول چه در غیر آن و چه بقدر تشدد بنشیند یا بنشیند و اگر شک کند در کردن رکوع و ایستاده است باید بکشد و اگر نشسته است و نینداند که ایستادن بعد از رکوع است یا پیش از رکوع نیز باید رکوع را بکشد و اگر داخل سجود شد آن شک اعتبار ندارد و هرگاه خم شد بجهت سجده کردن و شک کرد که رکوع کرد یا نه کرد آن شک نیز اعتبار ندارد و اگر تلاطم رکوع را بکشد و بخاطرش بیاید در حال رکوع که آنرا بجا آورده بوده است نماز باطل است و واجب است در رکوع خم شدن بخوکیه ممکن باشد که نشستن چیزی از دو کف دست را در انحال بزا و در حال اختیار و اگر کسی بصورت رافع باشد بحسب خلقت یا بسبب مرضی و نحو آن واجب است اینکه خم شود قدر کمی از براس رکوع و اگر نتواند خم شود بخوکیه ذکر شد هر قدر که او را ممکن است خم شود هر چه بکلیه کردن بخیر است باشد یا یکی از دو جانب باشد و اگر نتواند خم شود هیچ وجه اشاره کند بسراگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد اشاره کند به چشم و اگر ممکن نباشد بیک چشم و هم چنین و اگر دست ذکر گفتن و درنگ کردن بقدر گفتن ذکر یا قدرت و هم چنین و اگر است راست شدن از رکوع بقدریکه راست بایستد و اگر ممکن نشود

شدن واجب نیست و هم چنین هرگاه ممکن نشود ذکر گفتن رکوع واجب نیست و واجب
است وزنگ کردن در ایستادن بعد از رکوع و کفایت میکند در آن سبای وزنگ
کردن و در عرف بهیچ یک از ذکر گفتن و وزنگ نمودن در حال ذکر و راست شدن
از رکوع و وزنگ نمودن بعد از آن رکن نیست و تعیین نماید ذکر واجب را هرگاه
زاید بر واجب در نظر دارد که بگوید و احوط تعیین آنست و در اول حکم مذکور
در حالت سهو مثل حکم آنست در حالت تنگی و حکم تنگی و تکبیر و الا حرام است
و کافیهست در ذکر رکوع بگوید **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ** یا
دفعه گفتن **سُبْحَانَ اللَّهِ** و احوط زیاد کردن و بگوید **سُبْحَانَ**
رَبِّيَ الْعَظِيمِ بلکه احوط از آن سه دفعه گفتن آنست با وسع بودن وقت
و در حال ضرورت کفایت میکند یک **سُبْحَانَ اللَّهِ** و واجب است در ذکر
مذکور عربی بودن و موالات و اداسه حروف را از مخارج طبیعیه و مخالفت نکردن
در حرکت اعرابی و بیانی **بِاسْمِهِ** در سجود واجب است در هر رکعت
از نماز واجب دو سجده و اگر ترک شود دو سجده در یک رکعت باطل میشود نماز
خواه بجا باشد یا سهواً بجا و هم چنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند
و آنچه بعد باشد یا سهواً یا بجهل و اگر فراموش کند یک سجده را باطل نمیشود
نماز و اگر بخاطرش آید پیش از رکوع که یک سجده را نکرده است یا سهواً
نکرده است یا سهواً رود دو سجده کند و برخیزد و اگر بخاطرش بیاید در حال رکوع
یا بعد از رکوع پس اگر نکرده باشد دو سجده را با هم نماز او باطل است و اگر یک
سجده را نکرده است نماز او صحیح است و لکن بعد از اتمام نماز واجب است

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

قصا کند سجده را و نیز سجده سهوی بجا آورد ولیکن این در غیر رکعت آخر است
و اما در رکعت آخر پیش از پیش از سلام است که بآن سلام از نماز بیرون
میرود بجا آورد و بعد از آن اعاده کند تشهد را و اگر بعد از سلام بخاطرش
آمده باشد قصا نماید و باید اول قصا کند سجده را و بعد از آن سجده سهو را بجا
آورد و حکم شک که نشیت در باب تکبیرة الاحرام اگر شک نماید در کردن و
نکردن و اگر شک کند که یک سجده کرد یا دو سجده بینا بر کمتر گذارد و اگر فعل
فعلیه است و رفع و دیگر مثل تشهد بار است شدن و اگر داخل شده
است در فصل و اگر اعتبار ندارد اگر شک کند در آنکه دو سجده کرده است
یا سه سجده اعتبار ندارد و پیش از داخل شدن در فعل دیگر باشد چه بعد
از آن و واجب نیست خم شود بقدری که مساوی شود موضع پیشانی یا موضع
ایستادن یا زیادتر از قدر چهار انگشت متصل بلندتر نشود و جائز است
نیز باین قدر است بودن موضع پیشانی از موضع ایستادن و احوط در این
صورت زیادتر نبودن از آنست و در باقی مواضع سجود و غیره زیادتر از این
بلند بودن یا پایین بودن هر چند احوط آنست که زیاده بر آن نباشد
و اگر واقع شود پیشانی بر موضعیکه بلندتر باشد از چهار انگشت متصل
مخیر است میان کشیدن پیشانی را تا موضعیکه بقدر چهار انگشت و کمتر
شود یا برداشتن از آن موضع و گذاشتن در موضعیکه چنین باشد و اگر
واقع شود پیشانی بر چیزیکه جائز نباشد سجده بر آن و بلند باشد بقدر
چهار انگشت یا کمتر معین است کشیدن پیشانی را تا موضعیکه سجده

بر آن جائز باشد و نیت در خم شدن بسجود نجویست که در رکوع گذشته و برگاه
 نتواند که سجده کند واجب است که بلند کند موضع سجود را بقدری که ممکن باشد
 نشستن بر آن قدر و سجده کند بر آنچه جائز است بر آن سجده کردن اگر ممکن باشد
 و اگر ممکن نباشد خم شود و بقدریکه میتواند و اگر خم شدن بیچ ممکن نباشد نشانه کند و
 اگر آن نیز ممکن نباشد اشاره کند بر چشم و اگر آنهم ممکن نباشد اشاره کند بر یک چشم و واجب است
 برداشتن چیزی که بر آن سجده کند برگاه تواند خم شود اگر بتواند بر دار و احوط آنست که اشاره
 بسجود کند چه چشم بیشتر باشد از اشاره در رکوع و اگر ممکن باشد گذاشتن بعضی اجزای سجده
 بگذارد آن عضو را که ممکن است گذاشتن آن و اگر مرده شود میان گذاردن
 پیشانی و غیر پیشانی را بگذارد و واجب است در حال اختیار گذاشتن هفت عضو
 بر زمین و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ از پا
 که معروف با بهام است و کافی است در گذاشتن اعضا مذکوره قدریست
 و قول بعضی بتعیین مقدار در هم در موضع پیشانی و مجموع کفین ضعیف است
 ولیکن احوط است و فرق در دو ابهام نیست میان ظاهر و باطن و اطراف
 و احوط اکتفا بباطن و اطراف است و باید سنگینی هفت موضع سجده را بر زمین
 اندازه انداخته بجز گذاشتن اکتفا نماید و شرط است در محل پیشانی بودن
 از چیزی یا نیک در باب مکان گذاشتن واجب است در سجده ذکر و درنگ
 کردن بقدر ذکر و بر داشتن سر از هر یک از دو سجده و درنگ کردن در
 نشستن بعد از سر برداشتن سر از سجده اول و خلافت است در ذکر سجود
 و مختار در آن و مراعات احتیاط نجوی است که در رکوع گذاشتن مگر آنکه

در رکوع این
 تذکره

احوط وضع اطراف
 است از این
 معنی ظاهر
 محل قدم بر آن
 نشستن

تشیع کبره در اینجا بدل میکند العظیم را با لا علی باب هفتم در تشهد
 و سلام و دوران دو فصل است **فصل اول** در تشهد واجب است
 و هر دو رکعتی یک دفعه بعد از رکعت دوم و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو دفعه
 یک دفعه بعد از رکعت دوم یک دفعه بعد از رکعت آخر و در نماز اقل سنت و شرط
 صحت سنت و واجب است نشستن بعد از ذکر واجب و هم چنین واجب است
 قنای گرفتن و رجال ذکر و واجب است در آن شهادتین و صلوات بر پیغمبر
 و آل آنجناب و احوط آنست که چنین بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
 ان محمداً رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و احوط از آن آنست که چنین
 بگوید اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده
 و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و واجب است در آن محافظت
 بر عربیت و ترتیب بر پنج مذکور و موالات یعنی بے در پی خواندن و تشهد
 رکعت نیست پس اگر فراموش کند تشهد اول را و بخاطرش بیاید پیش از
 رکوع برگردد و تشهد را بجای آورد و اگر بخاطرش بیاید بعد از داخل شدن
 بر رکوع نماز را تمام کند و بعد از نماز واجب است قضا کند دو سجده سهو بعد
 از آن بکند و اما در تشهد آخر پس اگر پیش از سلام بخاطرش بیاید که بخواند
 است بخواند و اگر بعد از سلام بخاطرش بیاید قضا نماید چه حدیثی از او
 صادر شده باشد یا نه و اگر حدیثی پیش از تشهد یا بعد از شهادتین صادر
 شود نماز باطل است و فرق نیست در وجوب سجده سهو میان تشهد اول و
 دوم بلکه مطلقاً واجب است سجده سهو را بعد از قضا نمودن تشهد کند

بلکه واجب آنست
 از وقت نیست
 شیخ
 و صورت حدیثی
 نماز است بعد از
 قضا سجده سهو
 شیخ

و حکم شک و تردید بخوبیست که گذشت در باب تکبیر و الاحرام فصل دوم
در سلام واجب است سلام در نماز واجبی بلکه بزر نماز است نه خارج از آن و
بیرون می رود و بر یک از السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
و السلام علیکم و احوط علاوه کردن و رحمة الله است چه
ظاهر آنست مستحب است و هم چنین مستحب است علاوه نمودن و بیکانه
بر و رحمة الله و احوط جمع کردن دو سلام است بترتیب و بر این تقدیر
بسلام اول از نماز بیرون می رود و دوم سنت و بهتر آنست امام و منفرد
تسلیم دوم را بجانب قبله بگوید ولیکن اشده کند و منفرد بگوشه چشم از جانب صبح
بجانب راست و امام اشاره کند بصفتی روی بجانب راست و امام نیز بجهت
مذکور اگر در جانب چپ او شخص نباشد و اگر در جانب چپ آن شخص باشد
یک سلام دیگر سنت است بگوید چه آن شخص با لب باشد چه میمیز و بصفتی روی
اشاره بجانب چپ کند و بعضی دیوار را قائم مقام شخص دانسته اند و گفتن سلام
مذکور بر این تقدیر نیز بهتر است و اگر امام پیش از دو سلام از نماز بیرون
نرفته باشد سلام اول خارج خواهد شد از نماز خفایه در چند چیز که اتمام
بش آن بسیار است هر چند ذکر آن از بنای رساله بیرون است اول در قنوت
سنت است قنوت در رکعت دوم از هر نماز حتی شفع و احوط در آن خواندن
است و در رکعت اول جمعه و عید و رمضان و قربان و و تروا حوط ترک نکردن
آنست در نماز بنای یومیه و واجبی مخصوصا در نماز با سه جهته از آن ولیکن در
غیر نماز عید و رمضان و قربان مستحب یک قنوت است دوم چهار قنوت در هر

این مستحب است
نمودن آن

در نماز و نماز آن
علاوه بلا حلقه
است که در راه
رکعت نموده و در
رکعت ششم و هفتم
خوانده و در
قنوت و در قنوت
است که در آن

رکعتی که قنوت دارد اما و نماز دو عید در رکعت اول پنج قنوت است و در
 رکعت دوم چهار قنوت است چنانچه خواهد آمد و محل قنوت و غیر رکعت دوم
 از نماز پنج پیش از رکوع است و در رکعت دوم از جمعه بعد از رکوع است
 و سابقا همیشه و قنوت از ماموم مسبوق در جماعت اگر سرور را نذر از بخوانند
 و جائز نیست بعد از رکوع خواندن و اگر فراموشش کند تا بر رکوع رود بعد از
 رکوع بجای آورد و نماز جماعت و چه در فرادس و چه در واجب و چه در نافله
 و چه در جمعه و چه در غیر آن و اگر بخاطرش بیاید در حال خم شدن بر رکوع احوط
 ترک نیدن آنست و اگر بخاطرش بیاید بعد از رفتن بر رکوع یا پیش از
 رسیدن بر رکوع ولیکن بعد فراموشش نماید یا بعد از داخل شدن در سجده یا
 پیاید یا بعد از فارغ شدن از نماز قضا کند آنرا در هر یک از این چند صورت
 بعد از نماز هر چند فاصله بسیار شده باشد و وقت بیرون رفت باشد و بهتر
 آنست که نشسته قضا کند و رو به قبله باشد و در شرائط نماز در این مقبر
 نیست هر چه با حوط اعتبار آنست و سنت است در قنوت در هر نماز سه بار
 خواندن چه جهری باشد چه اخفائے مکرر از برای ماموم مسبوق در حال بودن او
 با امام و هم چنین سنت است در حال قنوت بر داشتن دست را بمجاوزه
 رود در حالتی که دستها را باز کند و پشت دستها را بر زمین و کف آنها را
 بآسمان کند و سنت است نظر کردن بر رو و دستها و طول دادن و قنوت
 و خواندن دهانای که تکرار شده است مثل کلمات فرج و غیر آن و کلمات
 فرج افضل آنهاست و آن اینست لا اله الا الله الحسب الله

حاشیه
 در قنوت
 در رکعت دوم
 از نماز پنج پیش
 از رکوع است

وَالْحَمْدُ وَسُنَّتِ اسْتِ قَسْبِجِ فَالْمُهِ نَهْرُ اَصْلَاتِ التَّعْلِيَاوِ اَنْ اَفْضَلِ
تَقْصِيَا تَسْتِ وِ دَر نَمَاز وَاَجِبِ وِ سُنَّتِ هِر وِ سُنَّتِ اسْتِ وِ كَيْفِيَّتِ اَنْ
بَایِنْ نَحْوِ اسْتِ كِه بَگُویَدِ اَوَّلِ سِی وِ چَهار نَوْبَتِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وِ بَعْدِ اَز اَنْ سِی وِ سَه
نَوْبَتِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وِ بَعْدِ اَز اَنْ سِی وِ سَه نَوْبَتِ سُبْحَانَ اَللّٰهِ وِ سُنَّتِ اسْتِ
بَعْدِ اَز هِر فَرِیضَه سُوْرَه قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ خَوَانْدَن وِ سَه چَیْنِ پِشِ اَز اَنكِه بَگُودِ اَنكِه
دِوِیَا سَه خُودِ را بَخُوانَدِ سَه دَفْعَه اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وِ دُعا
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَاَلَا اَكْرَمُ وَاَوَّلُ نَوْبَتِ اَللّٰهُ وِ عَدِیَّتِ اسْتِ كِه كِه بَخُوانَدِ اَنْ را اَمْرِ زَیْدَه
مِی شُود وِ كُنَا بَایِنْ اَو هِر چَند قُشَلِ كَفِ دِرِیَا بَا اَشَدِ وِ سَه چَیْنِ سُنَّتِ اسْتِ
بَعْدِ اَز نَمَاز صَبِیْحِ وِ مَغْرِبِ دِرِیَا بَا هِر كِه هَفْتِ مَرْتَبَه بَخُوانَدِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
الرَّحِیْمِ اَحْوَلُ وَاَفْوَءُ اِلَّا بِاَللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ كِه بَاعْثِ دَفْعِ هَفْتَه
دُعا اَز اَنْوَعِ بِلَا مِی شُود وِ كِه بَسْمِ تَرَا نَمَایِجِ وِ پَرِصِ وِ دِوِیَا نِگِیَسْتِ وَاَكْر
اَز اَشَقِیَا بَاشَدِ مَحْمُودِ اَز دِوِیَا اَلِیْثَانِ وِ نَوَاشْتَه مِی شُود وِ سَه اَوْتَمِ
چَیْنِ سُنَّتِ اسْتِ بَعْدِ اَز فَرِیضَه سِی دَفْعَه خَوَانْدَن سُبْحَانَ اَللّٰهِ وَاَحْمَدُ
لِلّٰهِ وَاَلَا اِلٰهَ اِلَّا اَللّٰهُ وَاَللّٰهُ اَكْبَرُ وَاَنْ دَفْعَه سِی كُنَدِ سَه دَمِ وِ غَرَقِ شُودَن
وَاَقْمَادِنِ وِ سَوْخَتِنِ وَاَقْمَادِنِ دِرِیَا وِ خُورْدِنِ بَا نَوْرَانِ دِرِندَه وِ مَرْدِنِ
بِدِوِیَلِیَّتِ كِه دِر اَنْ رَفِزَن اَشَلِ مِی شُود وِ بَعْدِ اَز نَمَاز قُصْرَه سُنَّتِ اسْتِ خَوَانْدَن
لَیْنِ بَیْتِ وِ شَكْسِ كِلِی اَنْ وِ سُنَّتِ اسْتِ بَعْدِ اَز نَمَاز صَبِیْحِ وِ دَفْعَه خَوَانْدَن
سُبْحَانَ اَللّٰهِ الْعَظِیْمِ وَاَحْمَدُ لِلّٰهِ وَاَفْوَءُ اِلَّا بِاَللّٰهِ
الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ كِه عَافِیَّتِ مِی دِهَدِ اَنْ جَنَابِ اَحَدِیَّتِ اَز كُورِی وِ دِوِیَا نِگِی

وفا هم و فقر و هم و بعد از نماز مغرب بخواند **سُبحَ اللهُ الَّذِي لَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرَ مَا يَشَاءُ** که عظامی کند او را خداست
خیر بسیار و بعد از هر نماز بخواند **اعوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَعِزَّتِكَ الَّتِي لَا تُرَامُ وَفِدْرَتِكَ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ شَرَّ الْأَوْجَاعِ كُلِّهَا** که باعث جمع دنیا و آخرت
میشود و ستم و سجد و شکر و ثواب آن بسیار است و سنت است موکد است بعد
از نماز واجب و بعد از نافله بحجت شکر بر توفیق یافتن از برای کردن عبادت
و بهتر است که آنرا بعد از تعقیب قرار دهد و در نماز مغرب مخفی است
در میان سجا آوردن بعد از فریضه و بعد از نافله و افضل آنست که بعد از فریضه
بجای آورد و بهتر جمع نمودن میان هر دو است و سنت است که طول دهد
در سجده را هر قدر که تواند و بگذارد و دو ذراع برابر زمین در حال سجود و بچپان
سینه و شکم را بر زمین و بجاک یا بر زمین بگذارد و دو جبین یا دو خد را بر دو
در میان و سجده و بعد از یک سجده اگر اکتفا بآن نماید و سنت است مقام
داشتن جبین راست را بر جبین چپ و هم چنین خسته راست را بر خسته
چپ و بگذشتن جبین یا خسته بر زمین تسبیح و سجده در اینجا مستحق نمیشود
بدون سر برداشتن و سنت است بجاک گذاشتن جبین و خسته خواندن اُمِّهِ
که وارده شده است و سجده واجب است و عاقل بر این وارد شده است و لیکن خواندن آنچه وارده
است افضل است و اقل مرتبه آن است که بگوید **فَتَكْرُ التَّكْوِيدُ** و سنت است در سجده شکر بعد از
نماز و بعد از شکر التَّكْوِيدُ و بعد از تعقیب از نماز هر صد و دفعه حمد الله که برگزیده و سنت است

سه مرتبه شکر اشکرا یا عفو عفو است است بعد از سر برداشتن مسح کند
 موضع سجود را پس بعد از آن مسح کند بر پشت خود رو به وسیله راد بهتر آنست
 که دست راست باشد و سنت است بگیر بگوید بعد از برداشتن سر از سجده
 دست است و تنبیه بیرون می رود از جا سه نماز از طرف راست بیرون رود
 چهارم در سجده های قرآن و آن واجب است در چهار سوره که الم تبتل و
 هم فقلت و البیوم واقعه باشد و سنت است در سوره اعراف و زمره و فصل
 بنی اسرائیل و مریم و حج و زبور و فرقان و نمل و ص و اذ اسماء و نشت بلکه در
 غیر از اینها هر جا که دلین امر سجده باشد و سنت است و وقت سجده بعد از
 قایم شدن از آیه سجده است سجده واجب است برخاستن از آیه و گوش دهند
 بان بے اشکال و بر نشونده بنابر احوط بلکه واجب آن خالی از قوت نیست هرگز
 سجده واجب باشد و اما در سجده مستحب فرق نیست در خواننده و گوش دهند
 و نشونده و در هیچ یک فرق نیست میان مرد و زن و خنثی چنانچه فرق نیست
 در وجوب سجده بر گوش دهند و نشونده میان آنکه خواننده باشد یا نه
 باشد یا غیر مسلمان مائل باشد یا دیوانه و وجوب سجده کردن و استعجاب
 آن متعقد می شود و بعد از خواندن آیه هر چند از برای تعلیم باشد و سجده
 سابق را هنوز نکرده باشد و شرط نیست در آن طهارت و نه رو به قبله بودن
 و نه پوشیدن عورت و نه خالی بودن خست یا بدن از نجاست و واجب نیست
 در آن ذکر و لیکن سنت است و بهتر آنست که بگوید سبحانک یا رب
 تعالی و یا لا اله الا انت سبحانک یا رب العالمین و لا اله الا انت سبحانک یا رب العالمین

لَا تَقْطَعُ مَا بَيْنَكَ وَالْعَبْدَ ذِي لَيْلٍ خَالَفَتْ مُسْتَجِيبًا وَوَجِيبًا
 وراں تکبیر نه در وقت سرگزاشتن و نه در وقت راست شدن لیکن در وقت
 راست شدن سنت است و شرط است وراں بقیّت و احوط مقارن بودن آنست
 بوقت خم شدن و وقت سرگزاشتن و احوط گذاردن هفت موضع سجود است
 بر زمین یا غیر آن هر چند کفایت نمودن گذاردن پیشانی خالی از قوت نیست
 و شرط است که محل گذاردن پیشانی از خوردنی و پوشیدنی متعارف نباشد بلکه
 احوط بودن آنست از چیزیکه صحیح باشد سجده باشد بر آن و وجوب سجده قهریست
 و هرگاه ترک نمود بعد یا بعد و واجب است بجا بیارده و دانستن آنکه اوست
 یا قضا به ثمر است چونکه قصد قربت کفایت میکند هر چند قضا خالی از قوت
 نیست پنجم در حکم زن و طفل بدانکه حکم زن حکم مرد است در شرائط و اجزاء
 واجب و سنت مگر آنکه سنت است زن جمع کند میان قدمها سه خود و ریش
 و از هم جدا نگذارد و دستها را بر سینه گذارد و در حال رکوع بگذارد و دستها را
 بالا نهد و نه از او برود وراں و در حال رفتن بسجود اعضا سه خود را بهم چسباند و آفتاب
 کند در نشستن بر و زانو پیش از دو دست بنشیند بر دو ایله و بعد بسجده
 رود و در حال سجده بر زمین بکشد و اعضا سه خود را بر یکدیگر بگذارد و بر زمین نماند
 و زانو را بر زمین و در حال نشستن بر دو ایله بنشیند و بچسباند وراں و نه
 را بیک دیگر و بلند کند و زانو را از زمین و دو کف پا را بر زمین گذارد و در حال
 برخاستن بهواری در است بر غیر و پشت خود را بلند کند و اما طفل نیاز
 بر او مستحب است لیکن هرگاه را بر است در نماز حکم آن حکم مرد است و هرگاه را بر

این خالی از تکمال
 نیست تا شیخ

است حکم آن حکم زن است بجهت سیوم و در باقی نمازهاست واجب و در آن
چند باب است **باب اول** در نماز جمعه آن دو رکعت است و وقت آن
از اول زوال است تا آنکه سایه شاخص مثل آن شود و هر چند احوط آنست که تا غیر
فتشود از زوال زیاد و از مقدار اذان و خطبه و آنچه از لوازم آنست از باب الارفق و غیر
و پائین آمدن از آن و دعا پیش از نماز و غیر آن و واجب است آن بر هر که بالغ
و عاقل و مرد و آزاد و حاضر شرعی و غیر مبتلا بکوری و بیارسی و پیری و بیماری
که نماز جمعه با آن باعث عسر و حرج باشد لیکن از ایشان صحیح نیست هرگاه جماع
شرائط صحت باقی فرائض مثل اسلام و ایمان و غیر آنها نباشد و لیکن در
وجوب نماز جمعه احتیاط مذکور شد شرط است یافت شدن پیش نماز یک یا بالغ و مرد
باشد و هم چنین عساول و قادر بر اتیان نمودن خطبه باشد و ولد الزنا نباشد
و هم چنین مبتلا بدیوانگی و جذام و برص نباشد و اعرابی خفته نکرده باشد
با حاجت بآن و مقدر بودن آن و بعضی معتقدانستند اندازا بودن و کوفت بودن
و مسافرت بودن امام را و آن احوط است هرگاه امامی غیر از آن باشد بشرط
لیاقت شدن چهار نفر غیر امام که بالغ و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل
نموده اند که آزاد باشند و مسافر نباشند و آن احوط است و باید که هر یک در
نباشند زیاده از دو فرسخ که با اجتماع این شرائط نماز واجب است لیکن
کفایت نمیکند نماز جمعه در این وقت از نماز ظهر مگر آنکه جمع شود و موافقند که
صحت نماز جمعه موقوف است بر آن اول آنکه دو خطبه خوانده شود و دوم آنکه
بیاعت کرده شود و سوم آنکه جمعه و یک نشود و میان دو جمعه که آن یک فرسخ

در نماز جمعه
چهار نفر
باید که
حاضر باشند
و عاقل و بالغ
و عاقل و عاقل
و عاقل و عاقل

باشد چهارم آنکه ننی از نماز نماند تقیته از پراک امام یا عدا و انعقاد جمعه یا هر دو نباشد
 که اگر باشد نماز باطل است پنجم حاضر بودن امام یا نائب خاص لیکن این شرط است
 در وجوب عینی نه در وجوب تنخییری و در امثال این زمان وجوب نماز جمعه تنخییری
 است و احوط جمع نمودن میان آن و ظهر است باینکه هر دو را به نیت قربت
 بعمل بیاورد و واجب است پیش داشتن دو خطبه نماز و واجب است هکذا
 در حال خواندن دو خطبه از حدث و جنبش در بدن و لباس و هم چنین واجب
 است در لباس و مکان خطبه پنجم واجب است در نماز و مکان نماز توان
 گذشت و هم چنین بابتی شرائط نماز غیر قبله و آنچه شرط نبودن آن ذکر می شود
 و از جمله شرائط نیز داخل شدن روال است که اگر سر دو خطبه را بایک
 انسان دو یا جزء از یک را پیش از ظهر خواند باطل است چه عمد و چه
 سهواً اگر آنکه ممکن نبوده باشد علم به رساندن بوقت و عمل بمطئه کرد و یا
 و در بین خطبه ها هر شود که ظهر نبوده است صحیح است آنچه خوانده است
 بنا بر احتمال قوی و واجب است ایستادن در حال خواندن دو خطبه با قدر
 بر آن و واجب و شرط است که امام و خطیب یک باشد و هم چنین مستقر
 و راست بایستد و التقات نکند بالتقات فاحش در حال خواندن بدون
 ضرورت که اگر مخالفت بکند نماز امام و نماز هر که از ناموسین که مطلع شود بر
 مخالفت باطل است و واجب است در هر یک از دو خطبه حمد نمودن بر
 جناب احدیت بلفظ الحمد لله یا بر احوط و صلوات فرستادن بر جناب است
 پناهی بلفظ صلوات بنا بر احوط و احوط علاوه نمودن شهادت بر رسالت

انتخاب است و خطبه اول هر چند ظاهر آنست که واجب نیست و خطبه دوم
 نمودن بقوسه و لفظ معینی در آن ضروریست و کفایت میکند مثل *الحمد لله*
 و اطیعه و واجب است خواندن سوره کوچکی در خطبه اول بلکه در هر دو سوره
 احوط و اگر سوره بزرگ بخواند کفایت نمی کند و واجب است نشستن میان
 دو خطبه نشستن سبکی و بهتر آنست که بقدر خواندن سوره قل بماند احد
 به نشیند و دو خطبه دوم علاوه بر آنچه گذشت واجب است صلوات فرستادن
 بر ائمه مسلمین صلوات الله عليهم اجمعین و طلب مغفرت و آمرزش از پرآ
 سون مسیین و مومنات و حرام است بر امام تکلم کردن در اثنا خطبه دوم
 چنین بر مومنین و واجب است بر ایشان گوش دادن بخطبه و بر امام بلبس
 بجیشتی که عدد انعقاد جمعه بشوند و حرام است در روز جمعه بنابر وجوب
 عینی نه تخمیری بیع و سفر بعد از اذان و پیش از نماز لیکن بر تقدیر
 معامله نمودن اظهار محنت معلول است و کسی که در نیاید خطبه و رکعت اول
 را جمعه از آن محسوب است و اگر در یابد رکوع رکعت دوم امام را یا در رکوع
 او را در یابد هر چند ذکر را در نیابد و اگر در نیابد امام را بی هیچ یک از این دو
 صورت نیز نماز جمعه از آن محسوب نمیشود و نماز ظهر و عصر بر آن واجب
 است و احوط اتمام نمودن در رسیدن بنگیزه رکوع است با امام باب
 دوم در نماز عید رمضان و عید قربان و وقت آن مابین طلوع آفتاب
 است تا بزوال لیکن مستحب است تا خیر نمودن آن تا بلند شدن آفتاب
 و سنت است زیادتی تا خیر کردن نماز در عید رمضان از عید قربان بمقدار

افطار کردن و بیرون کردن زکوة فطر و هرگاه وقت نماز گذشته و نکر و قضا نماز
و آن واجب است و مشروط است بشرائط نماز یومیه و جمیع بلکه شرط بودن
وجود امام یا نائب خاص در اینجا هر دو بے اشکال است غیر خواندن و خطبه
که در آن خلاف سنت و اقوی و واجب است و آن دو رکعت است چه آنکه
شرائط و جوب حاصل باشد یا نباشد و چه بجماعت کرده شود چه بفرادے
و کیفیت آن مثل نماز جمیع است لیکن در رکعت اول بعد از حمد و سوره
پنج تکبیر میگوید و در رکعت دوم چهار تکبیر غیر از تکبیرة الاحرام و تکبیر
رکوع و بعد از هر تکبیر قنوت می خواند که تمام نه قنوت میشود پنج رکعت
اول و چهار در رکعت دوم و اظهر و جوب قنوتات و تکبیرات است و سنت
است خواندن سوره و اشمس در رکعت اول و غاشیه در رکعت دوم و چهار
سنت است چهر نمودن در قرات از براسے امام و منفرد و بهتر آنست
که در قنوت عیدین دعائیکه وارد شده است بخصوص خوانده شود و آن
با اختلاف در اخبار وارد شده است و هر یک خوب است و اولی اینست
اللّٰهُمَّ اَهْلَ الْکِبْرِیَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَ اَهْلَ الْجُودِ وَ الْمَجْدِ وَ
و اَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ اَهْلَ التَّقْوٰی وَ الْمَغْفِرَةِ صَلِّ عَلَى
بِحَقِّ هَذَا الْیَوْمِ الَّذِیْ جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِیْنَ عِیدًا وَ مُحَمَّدًا
صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ ذُخْرًا وَ مَزِیدًا اِنَّ تَصَلِّیَّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَدْخِلَنِیْ فِیْ کُلِّ خَیْرٍ اَدْخَلْتَ فِیْهِ مُحَمَّدًا
وَ اٰلَ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُخْرِجَنِیْ مِنْ کُلِّ سُوْءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهٖ وَعَلَيْهِمُ اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ
خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّائِحُونَ وَاَعُوْذُ بِكَ
مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ ودر خطبه که در اینجا
میباشد مثل جمعه است مگر آنکه سزاوار است که امام ذکر کند در خطبه عید
رمضان آنچه متعلق بکرمه و طهارت است از شرائط و قدر و وقت و در عید قربان آنچه متعلق
بقربانیت و محل و خطبه و اینجا بعد از نماز است و واجب نیست حاضر شدن در حال خطبه و گوش
دادن بدان و با خلاف شرائط مذکور مثل زمان غیبت امام واجب نیست نماز بلکه سنت
است چه کجاست و چه غدا و معتبر نیست در حال استحباب و در بودن یک نفر سنج
در میان دو نماز هر چند احوط است اعتبار نمودن آن واجب نیست این
نماز بیکر واجب نیست بر آن جمعه و لیکن مستحب است مثل مساجد
و امثال ایشان غیر زنان و احوط ترک نمودن ایشان است بکیران
از ایشان و هرگاه عید در روز جمعه اتفاق افتد محسب است کسیکه حاضر شد
بنماز عید و حاضر شدن بنماز جمعه چند منزل آن روز نباشد و احوط
ترک نمودن است خصوصاً بیکر نزدیک باشد و سنت است بکیر گوید
در عید رمضان بعد از چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است و آخر
آن نماز عید و در عید قربان بعد از پانزده نماز که اول آن نماز ظهر روز
عید است و آخر آن نماز جمیع روز سیزدهم از برای کسیکه در منی باشد
و بعد از ده نماز از برای کسیکه در غیر منی باشد و احوط آنست که ترک
نشود و صورت آن در عید رمضان اینست اللَّهُ اكْبَرُ اللَّهُ اكْبَرُ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ
 اَللّٰهُمَّ عَلٰی مَا هَدَانَا وَرَعِيْدَ قُرْبَانِ اَوَّلِيْ اَنْتَ كَرِهْتَ
 بَخَوَانِدَ بِلَادِهِ اَللّٰهُمَّ اَكْبَرُ عَلٰی مَا رَزَقْنَا مِنْ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ
 وَالحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا اَنْبَاكَ نَابَا **باب** یوم در نماز کسوف و خسوف
 و زلزله و باقی آیات واجب میشود نماز بر مرد و زن و خنثی بگرفتن آفتاب
 و ماه چه تمام قرص بگیرد و چه بعضی آن و بلند زدن زمین بخوسه باشد که باعث
 ترس بشود و یا زلزله و سبب باد یا ستمند و سرخ و تاریکی شدید و رعد و برق
 غیر متعارف و غیر اینها از اموریکه ترساننده اغلب مردم باشد و آن دو رکعت
 است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود است که تمام دو رکعت می شود و در
 هر رکعت از آن واجب است خواندن تمام حمد اگر در هر رکعت یک سوره تمام
 بخواند بعد از حمد و هم چنین در هر رکعت یک سوره تمام بخواند بعد از حمد و هم چنین
 در هر رکعت که سوره را تمام نماید و در رکعت اول و ششم از آنچه سوره را
 تمام کند چه بکند و مختار است میان خواندن حمد و سوره تمام و میان خواندن
 حمد و در رکعت اول و ششم و تفریق نمودن هر یک از دو سوره را برده رکعت
 بلکه یا نیز است بتعیض و پنج رکعت بیک سوره و پنج رکعت دیگر پنج سوره خواندن
 و هم چنین جائز است جمع کردن در یک از پنج رکعت میان خواندن تمام سوره
 و خواندن بعضی آن ولیکن نهایت احتیاط در آنست که در هر رکعت پنج سوره
 بخواند یا در هر پنج رکعت یک سوره تمام نماید و وقت نماز کسوف و خسوف از
 اَوَّلِ رَفْعَتِنِ اَنْتَ تَاطَا بِرُشْدِنِ تمام قرص لیکن احتیاط آنست که موقت

ندارد از وقت شروع و ظاهر شدن و نماز زلزله و باقی امور ترساننده آسمانی تا آخر عمر او است لیکن بیهید نیست که واجب باشد فوراً و احوط آنست که تاخیر نشود از وقتی که ممکن است نماز کردن و شرط است در اداء نماز آیات علاوه بر آنچه شرط شد در نماز یومیه مطلع شدن بر آیت و هم چنین شرط است وسعت داشتن وقت بقدر اداء نماز بروجه اخت و اقل نماز کسوف و خسوف و در زلزله شرط نیست و واجب است قضا نماز کسوف و خسوف با گرفتن تمام قرص خواه ترک نموده باشد بعد یا بسو و خواه مطلع شده باشد بر آن یا نشده باشد و هرگاه تمام قرص نگرفته باشد اگر علم بهم رسانند بر آن تا وقت آن بیرون رود قضا آن نماز واجب نیست و اگر علم بهم رسانند در وقت واجب است قضا آن چه ترک بروجع عمد یا شد چه بروجع سهو و با باقی آیات پس واجب است اگر علم بهم رسانند بر آن در حال آیه بلکه احوط ترک کردن آنست مطلقاً خصوصاً در زلزله لیکن در قضا بودن آن آنست که قول یا دا بودن خالی از قوت نیست و هرگاه حاصل شود آیتی در وقت نماز یومیه پیش می باید داشت هر یک را که وقت آن تنگ است و اگر هر دو تنگ باشند پیش بردار یومیه را و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد مخیر است هر کدام را که خواهد مقدم بردارد و احوط پیش داشتن نماز یومیه است یا ب چهارم در نماز که واجب می شود بالتزام و انجمله آنست که تدریج شرط است در آن آنچه شرط است در یومیه مگر وقت بجلاده آنچه تعیین نماید از زمان یا مکان یا سببی که شروع باشد مانند نماز جعفر طیار

مسجد
احمدی
نیشابور
سید محمد
باقر
نیشابوری
کتابخانه

و اگر نذر کند که نماز بکند و قصد نکند بقصدی از قیود مذکوره واجب نمیشود در آن گاه
 معین و نه زمان معین و اگر نذر کند در یک رکعت دو رکوع یا یک سجده آن نذر
 باطل است و اگر تعیین رکعت نماید و باطلاق نذر کند کفایت میکند دو رکعت
 بے اشکال و در یک رکعت یا چهار رکعت متصل خلافت است و احوط اکتفا بر دو رکعت
 است و صحیح است نذر فریضه و نافله و لیکن واجب میشود بیست و عدد و وقت
 و روز از موقت و عمد و قسم مثل نذر است در احکام مذکوره و از جمله اسباب التعمیم
 استیجار نماز است از برای میت و آن جایز است و مثل آنست روز و زیارت
 و تلاوت قرآن و از جمله اسباب التزام آنست که هرگاه فوت شود پدر و قرار
 گرفته باشد نذر آن نمازی و ترک نموده باشد بسبب عذر واجب است بر
 ولی قضا نماید آنرا و مراد بولی در اینجا پسر بزرگ میت است باین معنی که بزرگتر
 از او نباشد پس اگر دختر بزرگتر باشد واجب نیست بر او قضا و شرط طهنت
 حاضر بودن و بالغ بودن آن پسر و عین فوت پدر پس اگر در عین فوت طفل باشد
 یا غائب باشد و بعد از دو سال خبر شود واجب است بر او قضا و اگر میت
 ولی نداشته باشد یا داشته باشد از او نماز ترک شده باشد بدون عذر
 یا بسبب مسامحه در اخذ مسائل چه بقصر باشد چه نباشد و نحو آن و وصیت نکرد
 باشد واجب نیست بر ورثه بعمل آوردن و نه استیجار نمودن آنرا از ترک بلکه
 مطلق عبادات بدیهه محضه را و اگر وصیت نماید بیرون کرده میشود از ثلث
 مال مگر آنکه ورثه اسناد دارند که بیرون میشود از اصل و اگر ولی بمیرد پیش از
 کردن قضا واجب نیست بر ولی او قضا نمودن آن و نه برای قضا و بیایست

احوط آنست از قضا
 که از میت جدا کرد
 و در ایام عذر
 خشتان او را بپوشاند
 و از دست او جدا کرد
 و از او جدا کرد
 بلکه از وی جدا کرد
 که از وی جدا کرد
 و از او جدا کرد
 و از او جدا کرد

اول و هرگاه در وقت میت نماز استیجار بر او واجب نیست بر سر بزرگ
معمل آوردن آن و اگر تبرعاً از برای میت شخصی قضا نماید آن عمل را ساقط
میشود از او و جایز است از برای وی استیجار نمودن غیر را بجهت نماز
مخصوصاً هرگاه کردن نماز بر وی مشکل باشد **بحث چهارم در**
پاره از مهم از نماز های سنتی و در آن چند فصل است فصل اول در
نوافل مرتب است سنت است بر هر که بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس
باشد و قافراً باشد بر یک از دو طهارت اختیاری و اضطرابی و در پنج بانه روز
در حضری و چهار رکعت نماز و اگر تکبیر تنها در آن میتوان کرد و تو طیف آنها
باین نسبت است که بعد از زوال آفتاب هشت رکعت باید کرد و بعد از نماز
ظهر شش رکعت و بعد از نماز مغرب چهار رکعت و بعد از نماز عشاء دو رکعت
و افضل در غیر این دو رکعت است تا ده بجا آوردنست و در این دو فصل است
و این دو رکعت محسوب بیک رکعت است و اسم آن وتره است و سینه ده
رکعت نافله شب و صبح است که باز دو رکعت آن از شب است و باز دو رکعت آن
یک رکعتی است و نامیده میشود و بعد از دو رکعت بعد از آن نافله صبح است
و سنت است در نماز شب در دو رکعت اول از آن در هر گشتی و نه خواندن ثلث
قل هو الله احد و در یاقی از آن از سور های طولانی مثل الفام و کاف و هیا
و هو ایمی هرگاه وقت باشد و سنت است خواندن سور یزید گتراد رکعت اول
و سور کوحک را در رکعت دوم و خواندن قل عوذ برب الفلق و قل عوذ برب
الناس و قل هو الله احد در شفع و تریا قل هو الله احد در هر سه رکعت و مناجات

است و در قنوت و ترغمان و نودین چهل و نودین چون که از اسباب استجاب و دفع مکره و
 کثرت رزق است و اما توطیف در آن مخصوص هر چند جمعی ذکر نموده اند و لیکن
 این ضعیف مطلع نشد بر آن و امید هست که این غاصی را فراموش نکند چه
 در حیات و چه در ممات و طفل و غنثی و مسح و وزن را محسوب از عدد و شمارند
 و در قنوت و ترغمان و مرتبه استغفار مؤکداست و بگوید هَذَا مَقَامُ الْإِسْتِغْفَارِ
 بِكَ مِنَ السَّاءِ مَغْتَدِفَةً وَ سُنَّتُكَ اسْتَغْفَارُكَ وَ سُنَّتُكَ اسْتَغْفَارُكَ وَ سُنَّتُكَ
 رَابِعَةً بَكِيرَةً وَ بَدِئَتُكَ رَابِعَةً بَشِيرَةً وَ رَابِعَةً بَرَقَاءً وَ اسْتَغْفَارُكَ
 كَيْسَالٌ نَزِيزٌ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ
 وَ صَوْرَتُ اسْتَغْفَارِ امِينَتِ اسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ وَ أَتَوْتُكَ إِلَيْهِ يَا اسْتَغْفِرُكَ
 اللَّهُ رَبِّي وَ أَتَوْتُكَ إِلَيْهِ يَا اسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ بِسْمِ اللَّهِ جَبْرِي وَ ظَلَمِي لَمْ يَكُنْ
 فِي أَمْرِي وَ أَتَوْتُكَ إِلَيْهِ وَ سُنَّتُ اسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ نَزِيزٌ اسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ نَزِيزٌ
 مَرْتَبَةُ الْعَفْوِ كَفْتَنِ وَ تَرْتِيبُ دَرَمِيَانِ دَعَا بَرْمُوسِيْنِ وَ اسْتَغْفَارُكَ الْعَفْوِيْنِ
 سَمْعَرُ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفِرُكَ
 نَافِلَةُ شَبِّ وَ صَبْحِ سَاقِطٍ نَهَى شَوْءٌ لَيْكِنْ سَقُوطُ نَوَافِلٍ وَ رَدِّ قَتْلٍ اسْتَغْفِرُكَ
 وَ رَانَ سَمْعَرُ وَ ابِ عَتِيْنِ بَاشَدَ دَامَا وَ سَفَرِيْكَ نَمَازَ رَا وَ رَانَ بَايَرِ نَمَازِ كَرَمِ
 يَا مَخِيْرُ اسْتَغْفِرُكَ دَرَمِيَانِ قَصْرُ دَامَا سَاقِطِ غَنِيْتِ دَمِ حَيْثِيْنِ بَاقِي نَوَافِلِ خَيْرِ
 مَرْتَبَةُ اَزْ مَوَقَّتَةٍ وَ غَيْرِ مَوَقَّتَةٍ سَاقِطٍ نَمِيْشُودَ وَ اَرْ دِيرِ بِيْدَارِ شَوْءٌ وَ رَشَبِ وَ وَقْتُ
 بَاقِي نَمَازِهِ بَاشَدَ بِقَدَرِ اَتَامَا نَمَازِ شَبِّ اَلْتَفَاكَتِ بَهْ رَكْعَتِ شَفْعِ وَ وَ تَرِ
 وَ دَرِ رُزْ جَبِ سُنَّتِ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفِرُكَ

نافله بخواند و نمودن بر نافله هر روز چهار رکعت و افضل پیش و پشتن تمام عسبت
 رکعت است بر زوال و باین طریق کردن که شش رکعت آنرا در صبح و شش
 بعد از آن در بلند شدن آفتاب و شش بعد از آن در حوالی زوال و دو رکعت
 متصل بر زوال بگذرد جایز است جمیع را در یک مجلس کردن چه پیش از زوال
 چه بعد از زوال **فصل دوم** در نماز تحیت مسجد سنت است کیسه دار
 میشود بر مسجد و رکعت نماز بگذارد و آن بهر سوره که خواهد بلکه گاه خواهد سوره
 نخواند و طاهر آنست که کفایت بفریضه و نافله مخصوصی میشود ازین نماز و
 اگر است عبور نمودن در مسجد یا بن نماز رفع میشود **فصل سوم**
 در نماز جعفر طیار و آن سنت است و فضیلت آن بسیار است و تحیت
 است در هر روز بکند و اگر نتواند در سه روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال و در
 حدیث صحیح است که آمرزیده میشود از پراستن تو آنچه در میان دو نماز است
 از گناه و آن چهار رکعت است بد و سلام و سنت است که دو رکعت اول
 بعد از هر سوره اذ آن از زلزله بخواند و در رکعت دوم و العادیات و در ستم اذ احیا
 نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در رکعت بعد از قرات باز بجه مرتبه
 بگوید سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ
 و در رکوع ده مرتبه و چون سدا رکوع برسد ارده مرتبه و در سجده اول ده مرتبه
 و بعد از هر برداشتن ده مرتبه و در سجده دوم و سر برداشتن از آن شش سجده
 اول و در سه رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و احوط ترک نمودن ذکر رکوع
 و سجده است بلکه اظهار فرق نبودن میان نماز فریضه و این نماز است در این مخفی

و اذکار را بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید جائز است آنرا از نو اقل دو رکعت و قضا را
 آنها قرار دهد و جائز است تسبیحات را بعد از فراغ از نماز بگوید هرگاه تعمیل داشت
 باشد و در نماز نتواند بگوید چنانچه هرگاه از ضرورتی و یا در وقت نماز
 کرده باشد جائز است عقب آن کار برد و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند
 و سنت است در سجده آخر نماز بگوید یا مَنْ لَيْسَ الْعَبْدُ وَالْوَقْدُ
 یا مَنْ تَعَطَّفَ بِالْحَبْدِ وَتَكَرَّمَ بِیَا مَنْ لَا يَنْفَعِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ يَا
 مَنْ أَحْضَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ يَا ذَا الْقُدْرَةِ وَالطَّوْلِ يَا ذَا الْمَنِّ
 وَالْفَضْلِ يَا ذَا الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ
 مِنْ حَرِّ سِنِّكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِأَسْمَائِكَ الْأَعْظَمِ
 الْأَعْلَى وَكَلِمَاتِكَ الثَّمَانِيَةِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
 وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا أَيْ أَرْجُو أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا
 و عبادات خود را بجای کند و کذا ذکر کند و بعضی دعیه سنت است که بعد
 از آن خوانده شود و آن در کتب ادعیه مذکور است و عمل با آنچه در آنها
 است خوب است فصل چهارم در نماز لیلة الدفن و آن دو رکعت
 است در رکعت اول بعد از حمد آیه الکرسی بخواند و در رکعت دوم او ای
 آنست که بعد از حمد و سوره انما اثر لنا به بخواند و هرگاه سلام گفت بگوید
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ نَوَابِهَا إِلَيَّ
 قَبْرِ بَلَاءٍ وَاسْمِ الشَّخْصِ بِجای فلان ذکر کند و آنچه ستعارف
 است که چنانچه ذکر کرده باشند نفی ندارد و نفی اعمی را هم این ضعیف

مطلع شده و مع ذلک بدون قصد خصوصیت عیبی نذر او و هرگاه دفن نشود
چنانچه متعارف است بعتبات عرش در جات عی برین مناسب آنست که
بعد از دفن نماز کرده شود **فصل پنجم** در نماز غفیله و آن دو رکعت
است در میان نماز مغرب و عشا بعد از حمد در رکعت اول بخواند و قال الله
اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي
الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ
الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُبَيِّنُ
الْمُؤْمِنِينَ وَدُرُودِمْ وَحَيْثُ لَا مَفَاحِيهِ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا
هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا
يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَأْسٍ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و در دو رکعت را بلند کند و بگوید اللَّهُمَّ إِنِّي
أَسْأَلُكَ بِمَفَاحِيهِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا وَبِجَای كَذَا
و كَذَا و احوال خود را ذکر نماید و بگوید اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ نَفْسِي وَآلِ قَلْبِي
عَلَى طَلِبَتِي تَعْلَمُ حَاجَتِي فَاسْأَلْكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ
وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا فَضَّلْتَ كُنِّي وَسُوال نماید حاجت خود را و احوال
آنست که دو رکعت از نافله مغرب را بر این وجه بلند هر چند اظهر جواب آنست
علامه و اگر ترک شد بعضی گفته اند قصداً کند و قبول از ایشان خوبست
فصل ششم در نماز اول ماه محبت است در روز اول هر ماه دو رکعت

است از آن
جایز است
در نماز

یا بے اختیار صادر شده باشد و هم چنین باطل میشود نماز بهر فعلی که بخون کند
 صورت نماز را و این باب است سکوت طویله که بخون کند صورت
 نماز باشد بلکه احوط ترک فعل کثیره است که بخون کند صورت نماز را این
 اگر آن سهوا واقع شود مبطل نیست چنانچه فعل قلیل یا سکوت قلیل
 مبطل نیست و باطل میشود نیز نماز بخوردن و آشامیدن اگر فعل کثیر شود و اگر
 نشود احوط است ولیکن در بطلان آن اشکال است و اشتباهات
 آپ در نماز و ترتیباتیست که در ارشاد ذکر شده است و اگر بنا بر قدری
 در همین یا شل آن بگذارد تا آنکه آب شود و فرو رود باطل نمیشود نماز
 لیکن بطلان نماز بخوردن و آشامیدن در صورتی که مبطل است در حال
 عمد است و در حال فراموشی مبطل نیست چه بسیر حرکت برسد چه نرسد
 اما اگر کعبه برسد که بخون کند صورت نماز را باطل میشود نماز چه در عمد
 و چه در سهو و هم چنین باطل میشود نماز بتکلم کردن در حال عمد یا نیت
 مسئله بر حرف و بیشتر چه مهمل و چه غیر مهمل و بیک حرفی که از آن معنی فهمید
 شود از کلماتی که قرآن و دعا و ذکر نباشد و اما اگر تکلم نمود بر وجهی که
 باطل نمی شود بآن نماز و لیکن واجب است بر آن سجده سهو و حکم این
 که ناله کردن یا شری و قوا و ه که آه کشیدن باشد حکم کلام است هرگاه توله حرف
 از هر یک و کشیدن از ترس خدا باشد و نیست جایز بودن
 آن و هم چنان میشود نماز بخنده کردن بطریق قهقهه عمد و اگر سهوا باشد
 یا بتیسه کند باطل نمیشود و اگر تعجب کند از چیزی و بے اختیار از قهقهه صادر

سہو کہ سیکہ در نماز تکلم کرده باشد بروی سہو یا با گمان بہم رساندن بہ بیرون
رفتن از نماز یا ترک کردہ باشد یک سجہ را یا نشدہ اول راتا بر کوع رفتہ
باشد یا دوم را بلکہ مطلقاً ہم چنانکہ گذشت یا سلام گفتہ باشد و غیر موضع سلام
از روی فراموشی یا شک کردہ باشد در میان چہار پنج در حالت نشستن و یا
نیت و غیر اینہا و لیکن احوط آنست کہ بچیت ہر زیادتی و کمی کہ مبطل
نماز نباشد و از برائے حضور ایستادن بجای نشستن و نشستن بجای
ایستادن دو سجہ سہو بجای آورند و اگر در اسباب سہو و سہو امام و اماموم
شریک باشند ہر دو سجہ را بعمل آورند و اگر سبب سہو از امام یا اماموم
صا و شد سجہ مخصوص او است و ہر دیگر نیست و محل سجہ و سہو
بعد از سلام و پیش از کلام است و صبریت دو سجہ سہو آنست کہ نیت
کند کہ دو سجہ سہو میکنم از برائے ایچہ بعمل آورده ام از زیادتی و کمی و نماز
بر آن بخور کہ واقع شدہ است قسرتہ اے اللہ و احوط آنست کہ زیادہ
نمایہ قصد و جوب را بر ایچہ ذکر شد و مواضعی کہ سجہ در آن واجب است
پس بعد از آن سجہ بروی سر بردارد و مثل سجہ نماز باز سجہ رود و سر
پہلو آورد و نشستن کہ از نشستن خفیف یا نہیک شہادتین و صلوات بعمل آورد
انکہ بگوید **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ**
اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ تَخَفِضْ شِدَّةَ اَحْوَاتِ
بلکہ در غیبت کہ معتبر است پس سلام بگوید **بِصَلٰةِ اللّٰهِ عَلَیْکَ یَا جَبْرِ**
سیان این صیغہ نمایر بہ **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی اَعْبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِیْنَ**

اینجا نماز است
نشسته و ایستاده
احوط آنست که در وقت
نشستن و ایستادن
نیت را فراموش نکند
و اگر در نماز
سجده را فراموش کند
و یا در نماز
سجده را فراموش کند
و یا در نماز
سجده را فراموش کند

بترتیب مذکور در نماز یا بکس و احوط آنست که بجای آورد و رایجا آنچرا که در سجده
نماز بجای آورد و ترک کند آنچرا که در آنجا ترک میکرد و تفاوت گذارد و در میان آن
نماز و این سجده مگر در ذکر سجود پس در اینجا بگوید بِسْمِ اللَّهِ و بِالله و صَلَّی اللَّهُ عَلَیْ
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بگوید بِسْمِ اللَّهِ و بِالله و صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ اَیُّهَا
النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ یا بگوید بِسْمِ اللَّهِ و بِالله و صَلَّی اللَّهُ عَلَیْ
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و واجب است فوراً بجا آورد و دو سجده را و اگر تاخیر
کنی یا ترک نمایی نماز او باطل نمیشود و بر تقدیر تاخیر احوط ترک نکردن آنست
هر چند فاصل در میان سلام نماز و آن وقت بسیار باشد و اگر فراموش نماید
هر وقت که بخاطرش بیاید بجای آورد و اگر چند سبب از برای سجده سهوییم
واجب است از برای هر سببی دو سجده کند و او را ترتیب در آنست علیاً حظه
ترتیب در اسباب فصول سهو هم و احکام شک است اگر شخص علم دارد یا خبر
نماز از افعال و رکعات اعتبار بر علم است و اگر علم ندارد و مظنه دارد و مظنه کفایت
میکند چه در افعال و چه در رکعات و اگر مظنه مختلف شود اعتبار بر ظن اخیر است
و اگر شک کند چه در افعال و چه در رکعات واجب است تحصیل اعتقاد یک
طرف هر چند بمظنه باشد بتفکر نمودن و اتمام کردن یا اسکان پس اگر یک طرف
معلوم یا مظنون شود بر آن قرار دهد امر را و اگر شک کند که آیا ظن است یا شک
در حکم شک است و اگر شک قرار بگیرد و چیزی از افعال باشد پنج نیست که
در ابواب سابقه گذشت و اگر در رکعات باشد خالی نیست از آنکه یا در نماز است
است یا در نماز واجب اگر در نماز سنت باشد مخیر است در میان بنا گذشتن

بر کثرت و بیشتر اگر بنا گذاشتن بر بیشتر در نماز زیادتی بهم نرسد مثل آنکه اگر شک
در میان یک و دو نماید بخواهد بنا را بر یک بگذارد و میخواهد بنا را بر دو بگذارد و
لیکن افضل آنست که بنا را بر کمتر گذارد و در صورت شک در نماز سنت سجده
سه و نماز احتیاط ندارد و اما اگر شک در عدد رکعات نماز واجب واقع شود و
پس هر شک که در عدد نماز و کفایتی مثل صبح و ظهر و عصر و کسوف و عیدین واقع شود نماز باطل است
و هم چنین است حکم اگر شک در عدد نماز سه رکعتی باشد یا شک در میان رکعت اول از
چهار رکعتی یا باقی رکعات واقع شود یا آنکه نداند که چند رکعت نماز کرده است یا شک کند در میان
شش و زیاده بر آن یا غیر انهایه و اگر شک کند در رکعتی که در آن میباشد آیا آن رکعت
آخر ظهر است یا اول عصر و شک کند که سیم مغرب است یا اول عشاء بنا گذارد
بر آنکه از ظهر است و اول و از مغرب است در دوم و فرق نیست در حکم
نذکور میان آنکه شک در نماز حضری باشد یا نماز سفری و اما شک در میان
دو و غیر دو و از سه و چهار اگر در حال قیام یا رکوع یا بعد از رکوع و پیش از
سجود یا در اثنا سجده اول یا میان دو سجده یا پیش از ذکر واجب یا از
سجده دوم باشد نماز باطل است و هم چنین اگر پیش از سر برداشتن و
بعد از ذکر واجب باشد و اگر شک در حال برداشتن سر از سجده دوم یا
بعد از آن باشد به تفصیل ذکر میشود و اگر شک در میان دو و پنج و بیشتر
باشد نماز باطل است و احوط اتمام و اعاده است و هم چنین مبطل آنست
شک در میان دو و سه و پنج یا دو و شش یا سه و شش و نحو آن از آنچه مردود
نماید پنج و کمتر از آن شود و شک در نماز چهار رکعتی نیز مبطل است مگر

احاطت بر حکم
بعد از وضع راس
از سجده و اعاده
نماز است

در پشت صورت اول شک میان دو و سه بعد از بر داشتن سر از سجده دوم در این صورت
بنابر ابر چهار گزار و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجای آورد و احتیاط کردن یک رکعت ایستاده است احتیاط از آن اعاده نماز
است نیز بعد از کردن نماز احتیاط دوم شک میان سه و چهار در هر حال تکلیف باشد
در این صورت بنابر ابر چهار گزار و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجای آورد و احتیاط در اینجا بجای آوردن دو رکعت نشسته است سوم
شک میان دو و چهار بعد از سر برداشتن از سجده اخیر در این صورت نیز بنابر
ابر چهار گزار و بعد از تمام کردن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای آورد
چهارم شک میان دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم در این صورت
نیز بنابر ابر چهار گزار و نماز را تمام کند و بعد از آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
بجای آورد و دو رکعت نشسته بر و سلام و احتیاط بلکه اظهر پیش داشتن دو رکعت
ایستاده است بر دو رکعت نشسته پنج شک میان چهار و پنج اگر بعد از سر برداشتن
از سجده دوم باشد بنابر ابر چهار گزار و دو رکعت سجده بخواند و سلام بگوید و بعد از سلام
دو سجده سهو بجای آورد و اگر در حال قیام باشد قیام را بر هم زند و بنشیند
و بنابر ابر چهار گزار و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بعد
از تمام کردن نماز بجای آورد و دو سجده سهو از برای قیام احتیاطی بجا
آورد و فرق نیست میان آنکه شک در حال قیام باشد یا پیش از استقرار قیام
یا در آنجا قرائت باشد یا پیش از شروع در قرائت یا بعد از اتمام آن و
پیش از رکوع و در جمیع صور و در این صورت احتیاط آنست که بعد از نماز احتیاط نماز

در صورتی که در حال قیام باشد و شک در رکعت باشد یا در سجده سهو یا در قرائت یا در تمام آن

اعاده کند و اگر شک در آنست که رکوع باشد یا بعد از رکوع و پیش از سجده باید رکعت اول
یا میان دو سجده یا پیش از سر برداشتن از سجده دوم و بعد از اتمام ذکر سجده و طهار
صحت نماز در دوام اتمام آنست ولیکن بعد از فراغ احتیاط نماید با عاده نمودن نماز
و تاواند ترک این احتیاط نکند ششم شک میان سه و پنج در حال قیام باید بنشیند
پس شک مذکور برمی گردد و شک در میان دو و چهار و حکم آن مذکور شد و در سجده
سهو احتیاطا بعمل آورد هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال قیام بنشیند پس
حکم آن حکم شک میان دو و سه و چهار خواهد بود و حکم آن گذشت و در سجده سهو
احتیاطا بکند ششم شک میان پنج و شش در حال قیام بنشیند و تشهد بخواند
و سلام بگوید و در سجده سهو بکند یکی از برائے آنکه این شک شک در میان چهار
و پنج است و گذشت که در آن سجده سهو هست و یکی دیگر احتیاطا بچهار یا
قیام و در غیر چهار صورت اقل اول صورت از دو صورت پنجم نماز را تمام
کند و اعاده نماید اینها همه در وقتی است که شک در بین نماز باشد و اما اگر
شک بعد از نماز باشد اعتبار ندارد و اگر کثیر الشک باشد شک آن در بین نماز
نیست اعتبار ندارد چه شک در عدد رکعات باشد یا در افعال آنها چه شک در دو
رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر بلکه بنابر کرون آن فعل که شک در آن
منعود است گذارد و مگر در صورتی که کرون آن فعل مبطل نماز باشد پس
در آن صورت بنابر کرون آن فعل و صحت نماز گذارد و هم چنین شک کثیر
از امام و ماموم اعتبار ندارد و با ضبط و حفظ دیگر خواهد بود چه علم باشد و خواه
بر وجه ظن بلکه هر یک جمیع نمایند دیگر و عمل مقتضای آن کنند و کیفیت

در میان نماز و بین
نیت و عمل تفاوت
نیت در پنج
حکم در صورت
خود که در کتب
نمایند از سبب

اطلاع هر یک از حال و گیرے با شماره و قراین و آیات مناسب حال و ذکر مثل آنکه
 سه سجده ای که از هر سه اعلام بر سه رکعت بخواند پس اگر امام یا ماموم علم و ادب و کفا
 میکند از برای دیگرے هم چنین اگر منظمه دارد و اشکال معاینه صورت و قیست که از
 قول آنکه منظمه دارد امام یا ماموم منظمه از برای دیگرے هم میسر دالا مقتضی خواهد
 بود و منظمه خود به اشکال و مثل آنست هرگاه امام یا ماموم یقین داشته باشد
 بر چیزے و دیگرے گمان داشته باشد بر چیز دیگر و گمان او مبدل شود بگمان بهم
 رساند بر آنچه یقین دارد و دیگرے بر آن و اگر هر یک یقین بر چیزے داشته باشند
 یا گمان بر چیزے رجوع با اعتقاد خود بکنند و اگر هر دو شک نمایند پس اگر شک هر دو
 متقی باشد لازم است هر دو را عمل نمودن بمقتضای آن بنحویکه گذشت و اگر
 شک ایشان مختلف باشد و ممکن باشد رجوع هر یک بضمیمه دیگرے رجوع کند
 با و مثل آنکه یک شک کند در میان دو دسه و دیگرے در میان سه و چهار سبب را
 بر سه گذاردند بجهت آنکه در اول مطمئن است که از سه بیشتر نیست و دوم مطمئن
 است که از سه کمتر نیست پس معین شده سه و اگر شک مختلف باشد و رجوع
 بچونیک به دیگر ممکن نباشد مثل آنکه یک شک میان دو دسه و دیگرے در میان چهار
 و پنج نماید پس اول اطمینان دارد که از سه بیشتر نیست و دوم اطمینان دارد
 که از چهار کمتر نیست ماموم قصد افراد نماید و هر یک عمل نمایند بمقتضای
 شک خود و اگر همه مامومین متفق نباشند و در میان ایشان نیز اختلاف باشد
 اگر از برای بعضی بقول بعض دیگر منظمه حاصل شود عمل کنند بطن خود و اگر منظمه
 حاصل نشود قول بعض مامومین از برای بعض دیگر محبت نیست هر چند بسیار

باشد و هم چنین از برای امام فصلی چه در احکام نماز احتیاط و آن واجب است و کیفیت
آن چنانست که نیت کند و رکعت نماز بکند و بجهت احتیاط از آنچه افعال و ادوار کم شده باشد از نماز
و نیت الی الله و شرط نیست و نیت مذکور تلفظ کردن مثل غیر آن از نیتها و هم چنین شرط نیست قصد
و جوب لیکن احوط عدم ترکست پس بعد از نیت تکبیر الاحرام بگوید بمشکل تکبیر نماز پس
قرات سوره حمد بکند بدون سوره و اخفات نماید در آن رکوع و سجود نماید و بخیزد
و یک رکعت و دیگر بخیزد و رکعت دوم و تشهد بخواند و سلام بگوید و اگر دو رکعت نشسته باشد
بخویشست که ذکر شد مگر آنکه در اینجا نشسته نماز واجب است و در مثل نماز نافله نشسته
و اگر یک رکعت ایستاده باشد تشهد و سلام را متصل بآن نماید و کیفیت یک
رکعت بخویشست که در دو رکعت ایستاده ذکر شد و در نماز احتیاط اذان
و اقامت و قنوت نیست و معتبر است در احکام نماز از شرط و ملوغ و وجوب است بجا آوردن آنرا
بعد از نماز و پیش از واق شدن منافی نماز و اگر ترک نماید نماز احتیاط را و نماز فریضه را که شک در آن
نموده اند و کند که نهایت نحو این نموده و اگر بقصد پیش از نماز احتیاط حاجت نبودن بآنرا کند نماز
احتیاط را و نماز او صحیح است و هم چنین اگر بعد از فراغ بفرجه حاجت نبودن بآنرا و اگر فهمید
کم بودن نماز را پیش از نماز احتیاط را تمامی را تمام کند اگر مبطلی که بعد از نماز
مبطل باشد بعمل نیامده باشد هر چند منافی بحدیث بعمل آورده باشد و اگر چیزی
که مبطل باشد بعد از او سهواً واجب آورد نماز باطل است و اگر بفهمد بعد از کردن
نماز احتیاط کم بودن فریضه را نماز صحیح است چه نماز احتیاط موافق باشد
با آنچه ترک نموده است و در فریضه یا مختلف باشد و در عدد و ترک قیام اگر بفهمد
کم بودن نماز را بعد از تمام کردن نماز احتیاط ولیکن اصل احتیاط موافق

بگوید یا خدای تعالی
یا نیت است اگر چه
در نماز احتیاط است
در اینجا
در اینجا
در اینجا

اتفاق یافتاده باشد مثل آنکه دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته کرد و فهمید که یک رکعت
کم بوده است احوط اعاده است هر چند قول بصحت یس وجه نیست و احوط اعاده است
در جمیع صور با علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین آن و اگر عمل با احتیاط نمود و شک
کرد که آیا موقوف بود یا مخالف نماز او صحیح است باب سوم در نماز قضا و اجابت
قضا بر یک یک مرتبه شود و در حال ارتداد و وقت یک وظیفه و بیشتر بر او بگذرد یا کسی که ترک
نماید نماز واجب را جامع بودن شرائط آن یا اخلال یا نماند بجهت خواب یا فراغت
یا شافتن آب و خاک از جهت طهارت یا مست شدن بچیزی که از جانب خود باشد
چه دانسته باشد که آن مسکرهاست چه ندانسته باشد مگر نماز جمعه و عید رمضان و قربان
چنانچه گذشت و اما آنچه از نماز واقع شده باشد در ایام مخالفت از حق از کسانی که
از اهل قبل باشند هر چند محکوم بکفر باشند مثل غالی یا نباشد مثل سنی و آنچه فوت
شده باشد از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس
اگر این امور در تمام وقت باشد واجب نیست قضا و اگر در تمام وقت نباشد بلکه
در یا بد مقدار نماز را در وقت چه در اول وجه در آخر واجب است قضا آن نیز
و اگر مقدار یک رکعت از آخر وقت را در یا بد برون عذر از این اعذار واجب
است نماز و ادای خواهد بود و اگر ترک نمود قضا آن واجب است و واجب است
در قضا ترتیب پنجگانه فوت شده است در قضا نمازهای یومیه اگر بداند ترتیب
را و اگر نداند واجب نیست ترتیب و لیکن احوط است و واجب نیست پیش
بجا آوردن نماز قضا را بر او بلکه میتواند او را پیش بدارد و بر قضا و لیکن احوط
پیش گرفتن قضا است و تاخیر نمودن او تا آخر وقت یا اینکه مقدار ادا نماز را

از وقت بماند خصوصاً هرگاه آنچه در وقت است یک نماز باشد خصوصاً هرگاه نماز
روزی باشد که در او است بلکه مطلق نماز آن روز چه یک باشد چه بیشتر و معتبر و اتمام
و قصر حال فوت است پس اگر نماز قصر فوت شود باید قضا نمود و قصر چه در حضر باشد
و اگر در حضر فوت شود قضا کند تمام هر چند در سفر مباح باشد یا راجح باشد و اگر کسی
در اول وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد و در آخر
وقت مسافر باشد بحال فوت نماز است پس اگر در آخر وقت مسافر باشد قضا
کند قصر و اگر حاضر باشد قضا کند تمام و اگر کسی را فوت شود در حضر یک نماز از پنج نماز
فنداند که ام است قضا کند یک نماز بیچ و یک نماز مغرب و یک چهار رکعتی که قصد کند
تا آنکه چهار رکعت نماز میکند قضا را آنچه در وقت من هست قریب است است و غیر است
و بهر واقعات و چهار رکعتی و اگر در سفر باشد کفایت نماید یک نماز مغرب و یک نماز
و در رکعتی بقصد آنچه در وقت او است لیکن احوط در آن حال آنست که چهار نماز از
دو رکعتی نماید بایک سه رکعتی **باب چهارم** در نماز جماعت بدانکه سنت است
جماعت و جمیع نمازهای واجب و غیر یومی و یومی و واجب و واجب
نیست هیچ نمازی را جماعت کردن مگر نماز جمع و عید رمضان و قربان را با اجتماع
شراطی مگر یک که حمد و سوره او درست نباشد و مقصر باشد و درست کردن آن
پس اگر ممکن باشد او را درست نمودن حمد و سوره در وقت و بهر یک از فراوسه
بطریق صحیح باجماعت کفایت میشود و اگر در وقت ممکن نشود او را درست کردن بجماعت
تنگ بودن وقت یا امتدآن معین است بر او حاضر شدن و جماعت و اگر ممکن
نباشد درست نمودن هیچ وجه واجب نیست بر او جماعت و لیکن احوط حاضر شدن

و چنانچه نیست جماعت در هیچ یک از نمازهای سنتی مگر در نماز استسقا و عید رمضان
و قربان هرگاه شرائط و جویب جمع نشود و سنت موکد است و اخل شدن در نماز
جماعت سنتی و لیکن حمد و سوره را بخواند با خطا و اگر قدرت بهم نرسد بر
سوره خواندن اکتفا نماید بحد و اگر قدرت بر آن نیز بهم نرسد ساقط است لیکن
احوط اتمام و اعاده است و جبران آن ساقط است در نماز جهری و در نماز اخفا
اگر بخواند بخوکیه و آن معتبر است خواندن بخواند هر چه مثل حدیث نقس باشد
و اگر از قرات فارغ شود پیش از امام تسبیح یا تحمید یا تهلیل یا هر چه در آن باشد و
تحمید بر خدا باشد بگوید تا امام فارغ شود و تلقیه کند و بآمی آمور و اقل عدد دیگر
جماعت بآن مستغف می شود و و نفر است یک امام و دیگره ماموم چه مرد و
باشد چه پرو و زن چه آنکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ و لیکن احوط و آدا
اکتفا نکردن بطفل است و شرط است در جماعت بالغ بودن امام و طفل آن
و سالم بودن از خیرام و برص و حدیثی بعد از توبه و اعزابی بودن از براسه غیر
اشغال خودشان و احوط ترکست مطلقا و هم چنین شرط است در امام ایمان
و طهارت مولد و عدالت و مذکر بودن اگر در میان مامومین مذکر باشد یا جمیع
مذکر باشند بلکه احوط مذکر بودن امام است هر چند تمام مامومین زن باشند و هم
چنین شرط است در امام کشته نباشد هرگاه مامومین ایستاده باشند و هم
چنین است حکم هرگاه امام نتواند بخواند تمام قرات واجب را یا بعضی آن را
یا بعضی از حروف را بدل به بعضی نماید و ماموم سالم از آن باشد و هم چنین است
حکم در امامی که لحن در قرات می نماید و شرط است که نبوده باشد در میان

احوط بکار و فرست
عدم اکتفا بنماز جماعت
تقدیر است در غیره
حال انفراد از آن

امام ماموم هائیکه کمنع نمایند دیدن امام را اگر آنکه ماموم این باشد و امام مرد و پیش
شرط است که نبوده باشد ماموم و در آن امام یا از صفی که در پیش روی او می باشد
آنقدر که آنرا دوری بسیار چنانکه بلکه همین قدر که گویید پشت سر امام ایستاده است
و امام پیش روی او ایستاده است کفایت میکند ولیکن احتیاط در این مورد
است از آنکه پیش از یک گام برواشتن و هرگاه یک نفر فاصله در صف پیش
یا قیله بیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صف اخیر فاصله بسیار میان هر یک از اهل
آن باشد ضرر ندارد اما در صفهای میان احتیاط ترکست هر چه نظر آنست
که ضرر ندارد مادامیکه دوری نزدیکتر بر قدری بیشتر نباشد چنانچه شرط است
در جماعت که جلای ایستادن امام بلند تر از جای ایستادن ماموم نباشد
بعد معتد بر اگر زمین سر آشوب نباشد و اگر سر آشوب باشد ضرر ندارد اگر
اما اگر امام یا پیش و ماموم در بلندی باشند ضرر ندارد چه در سر آشوب و چه در غیره
سر آشوب چه کم چه زیاد و همچنین شرط است اینکه بودن امام و اینکه ماموم
و تعداد آنها نماید و تعیین امام بکند پس اگر قصد نماید امامی را و بعد معلوم شود
که آن امام دیگر بوده است نماز او باطل است چه عادل بداند او را یا نه و اگر اقتضا
با امام حاضر نماید و هم چنین دانند که شخصی است و بعد معلوم شود که شخص دیگر بوده است
احتیاطی را عاده است و هم چنین شرط است که ماموم پیش از امام بایستد و میان
است بهلوسه یکدیگر ایستادن چه ماموم مرد باشد چه زن چه منیر باشد چه کبر
و هم چنین شرط است موافق بودن نماز امام یا ماموم در هدایت و کیفیت این پس
بنا بر نیست آنقدر کردن در بومیه نیز هدایت یا بنا بر عیدین یا ایستادن آنقدر کردن

این احتیاطی است
نباید کرد در این
در این جهت
در این جهت

در این جهت
در این جهت
در این جهت

در این جهت
در این جهت
در این جهت

در این جهت
در این جهت
در این جهت

و نماز است یا نماز عیدین یا آیات بنماز یومیت اما موافق بودن در عمد و رکعات واجب نیست و هم چنین واجب نیست موافق بودن در نوع و صنف پس جائز است اقتدار کردن و رخصه گذار بنا فله گذار مثل کسیکه نماز نکرده باشد یکسکه نماز کرده باشد و نافله گذار بفریضه گذار مثل اقتدار کردن طفل بالغ و کسیکه نماز کرده باشد یکسکه نماز نکرده باشد و نافله گذار بنا فله گذار و مثل اقتدار و در نماز عیدین با جمیع نبودن شرائط و نماز استسقا و واجب است متابعت کردن امام امام را در افعال اینکه پیش از امام هیچ فعلی را بجای نیاورد بلکه احوط مؤخر بودن ماموم است و افعال از امام و اما از احوال پس تکبیر الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست بنا بر مشهور و لیکن احوط متابعت است و اگر امام بعد از تکبیر الاحرام تکبیر الاحرام دیگر بگوید و ماموم تکبیر الاحرام اول داخل نماز شده باشد عدول نماید بفراد و اگر ماموم سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود بر رکوع یا سجود پیش از امام سهوا یا خطا برگردد و یا امام ملحق شود و اگر امام ترسد یا بدو اگر بجز و اطلاع امام رسید بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر بزرگردد و عمد احوط اعاده نماز است و در جماعت و فضیلت آن میکند کسیکه امام را پیش از رکوع در کند پس تکبیر الاحرام بگوید و آن رکعت را از نماز خود محسوب کند و هم چنین اگر رکوع امام را دریابد جماعت و فضیلت آنرا دریافته است بلکه اگر در کند نماید امام را در رکوع بعد از آنکه ذکر را گفته است ادراک نموده است نماز جماعت را و در جمیع صورت تکبیر بگوید اول را واجب بقصد تکبیر الاحرام و دوم را سنت بقصد تکبیر رکوع و اگر بهتر شد که بر رکوع ترسد تکبیر الاحرام بگوید و تکبیر رکوع را ترک کند و اگر امام را بیابد در رکوع و بهتر شد

۱۰
 کند که نیست از تو
 راجع این اختیار
 و این اختیار که لازم
 است و خود را ندانم
 بیست و دو است این
 معلوم است که این
 است که خود را
 صورت است که این
 از این جهت که این
 احاطه می شود که این
 این که این
 تمام در این

که اگر نصف برسد امام سر از رکوع بردارد و در آن مکانیکه هست تکبیرة الاحرام بگوید و رکوع بردارد و باحق شود و نصف در حال رکوع یا بعد از رکوع و بهتر آنست که کام ببرد و بلکه بایست خود را بکشد هر چند لازم نیست و جائز است در حال حرکت مشغول ذکر باشد لیکن احوط آنست حرکت نکند و حال ذکر و اگر ماموم در اول نماز حاضر نبود و بعد از داخل شدن امام در نماز حاضر شد پس در هر رکعت که باحق بایام شده است آنرا اول نماز قرار دهد و تمام کند باقی را بعد از آنکه امام سلام بگوید و واجب است ترات کند ماموم در دو رکعت اول اگر با دو رکعت آخر امام باشد و اگر نتواند چهار و سوره را بخواند آنکس نماید بجز و اگر خواندن حمزینسانی با متابعت باشد باینکه اگر بخواند چهار متابعت از میان می رود و مثل آنکه رکوع امام را در کف نمیکند تمام نمایند آنرا و متابعت نماید امام را لیکن احوط اعاده کردن آن نماز است بعد از تمام کردن آن و اگر قرات را فراموشش نماید و وقتی مشدک شود که امام در رکوع داخل شده باشد یا داخل نشده باشد و لیکن خواندن حمد سانی متابعت باشد ساقط است حمد از آن و مشروع بودن خواندن حمد ثابت نیست و اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز ماموم باطل نیست و هم چنین اگر در بین نماز معلوم شود در این صورت عدل بفراوان کند و تمام کند نماز خود را **باب پنجم** در قصر و تمام است واجب است در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترک نمودن دو رکعت آخر بهفت شرط اول آنکه سفر بقدر مسافت باشد که اگر کمتر باشد قصر نیست و مسافت هشت فرسخ است یا راه رفتن یک روز تمام براه رفتن قطار شش و قواقل براه تعارف در روز متوسطه لیکن مسافت مذکور میاناید و رفتن باشد بتبذیری یا در رفتن و برگشتن در میان

بندگی امام شیخ
این قیام
یک نشود و اینست
این قیام
یک نشود و یک نشود
تمام شود و یک نشود
شود و احوط است
بیک نشود و یک نشود
انفرادی و ماموم
تمام کند و اعاده
نماید
نیت است
بیک نشود و یک نشود
نکود و حاجت خود را
در وقت در این صورت
نیز جایز است

روز و اگر در رفتن باشد یا برگشتن در غیر آن روز پیش از ده روز نجر است و میان
 قصر و تمام و احوط جمع در میان هر دو است پیش داشتن قصر و اما روزه درین قسم
 واجب نیست و قضاء آن واجب است ولیکن احوط ترک نکردن اداء است و نیز
 معتبر است که از مسافت چیزی کم نباشد که اگر خیلی کم باشد قصر نمیشود و اگر شک
 نماید در اینکه سفر بقدر مسافت هست یا نیست و بیرون رفتن از شک ممکن نباشد
 باید تمام کند و دوم آنکه مسافر قصد مسافت داشته باشد پس هرگاه مقدار مسافت
 را بے قصد برود مثل آنکه عقب دزد یا گرخیخته و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت
 خواهد رفت یا آنکه برود و در حال دیوانگی بے قصد آنچه را که باین صورت رفتار است محسوب
 از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود و هر چند بسیار طول کشد و در برگشتن قصر کند
 اگر مسافت بقدر شست فرسخ یا بیشتر باشد و هم چنین هرگاه بعد از آنکه بے قصد رفت قصد
 هشت فرسخ کند باید قصر کند و اگر بعد از آنچه بے قصد رفت اراده کمتر از هشت فرسخ داشته
 باشد خلافت کتابا محسوب میشود و بقدر برگشتن هر چند بقدر برگشتن تنهایی بقدر مسافت نباشد یا
 محسوب نمیشود و احتیاط خوبست بجمع کردن میان قصر و تمام و هیچ غیر حال گشتن هرگاه بقدر مسافت
 باشد و فرق نیست در اعتبار قصد مذکور میان آنکه بالاصاله باشد یا بالتبع مثل
 غلام و کینه و زن و مانند ایشان هر چند بر آن راضی نباشند بلکه مجبور باشند
 سیم آنکه قصد مسافت را مستمر بدارد تا بمنتهی شدن مسافت پس اگر اراده
 برگشتن نماید پیش از رسیدن با آنچه کفایت کند در حصول مسافت یا متروک شود
 و در رفتن باید نماز را تمام کند و اگر بیرون رود بقصد مسافت و بعد از آن برآید
 او اتفاق بیفتد انتظار رفتار بر راه و رفتن او موقوف بر رفتن ایشان نشود

احوط است که در این باب
 اگر مسافت درین قسم
 باشد قصر واجب است
 و اگر در غیر این قسم
 باشد قصر واجب نیست
 و احتیاط در این باب
 آنست که در مسافت
 اگر مسافت درین قسم
 باشد قصر واجب است
 و اگر در غیر این قسم
 باشد قصر واجب نیست
 و احتیاط در این باب
 آنست که در مسافت
 اگر مسافت درین قسم
 باشد قصر واجب است
 و اگر در غیر این قسم
 باشد قصر واجب نیست
 و احتیاط در این باب
 آنست که در مسافت

هرگاه بقدر چهار فرسخ و بیشتر زفته باشد قصر کند مگر آنکه اراده ماندن ده روز و بیشتر در آن
 نمایند یا متر و دو بناند تا سی روز و اگر بقدر چهار فرسخ زفته باشد تمام کند چهارم آنکه جمع
 کند با قصد مسافت عزم بر ماندن ده روز را در آنجا مسافت و نه عارض شود
 او را این اراده در بین راه که اگر هر یک روسه دهد باید تمام کند نماز را و حکم اراده
 ماند نیست در بین مسافت بوطن خود رسیدن و مراد بوطن چیر نیست که در عرف
 بگویند وطن است هر چند در آن ملک نداشته باشد و مالک خانه و منزل در آن نباشد
 و کفایت میکند و صدق وطن بودن ببلد محل توطن بودن و قصد مفارقت از آن
 نمودن هر چند بخاطر او هرگز نرسیده باشد بیرون رفتن از آن یا ماندن در آن و اما
 مجرد ماندن در بلد بی قصد استمرار یا بجهت تحصیل علم یا تجارت هر چند سالها
 بسیار طول بکشد باعث تمام نمودن نماز و ران نمیشود و هرگاه وارد شود در آن
 بدون قصد اقامت و مانند آن از اسباب تمام نمودن هر چند عیال او در آن باشد
 همراه او باشد پنجم آنکه بوده باشد از کسانی که خانه او همراه او باشد مثل
 آنکه در جمیع اوقات در بیابانها بسر میرد از قبیل اعراب یری و پاره از ایلات
 یا آنکه سفر عمل و شغل او باشد چه نامیده شود با سم خاصه مثل مکاره و ساربان
 و پیمبر کش و قاصد و کشتیان و تاجر و صاحب صنعتیکه و رگروش باشد و تجارت
 و صنعت خود و امثال آنها و اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل آنکه
 مکاره زیارت برود یا حج قصد کند و هم چنین قصر کند هرگاه حرکت بر او
 در سفر شدید شود بحدیکه از عادت بیرون رود و احوط تمام نمودن نماز است
 نیز بعد از قصد و واجب میشود بر آن تمام کردن در سفر سوم هرگاه قرار داد

در هرگاه
 بقدر چهار
 فرسخ و
 بیشتر
 زفته
 باشد

احوط است
 در هرگاه
 قصد
 زیارت
 یا حج
 یا سفر
 باشد

سفر را عمل خود در سفر دوم احوط جامع است میان قصر و اتمام و منقطع میشود حکم مذکور بقصد ماندن ده روز چه در وطن باشد چه در غیر وطن بلکه بدو روز چه بدون نیت باشد هرگاه در وطن باشد و عود بتمام میکند و سفر سوم چنانچه در سفر اول باید قصر کند و در سفر دوم تمام نماید و احوط جامع است و در حکم قصد ده روز است ده روز بعد از ترود داشتن در حرکت در مدت سی روز اگر کسی را شغل رویه وید که سه سفر پی در پی کند بدون قصد آنکه سفر را عمل خود قرار دهد باعث تمام کردن نماز و سفر نمیشود هرگاه ده روز به قصد در موضعی ماند و نماز را تمام کرد و نظریه ندانستن حکم مسئله باعث برگشتن و موجب قصر نمیشود و ششم آنکه سفر احرام باشد مثل سفر ار نمودن از جادوگر بختن غلام و نه غایت آن حرام باشد مثل سفر از برای غیر مسلمین و مسکین و زویدین مال ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و سفر نیست معاصی که در سفر واقع میشود بر سه اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن نماز نمیشود و هم چنین است سفری که منافی با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم و آبی که در سفر میسر نشود که باعث تمام نمودن نیز نمیشود و در حکم شرط مذکور است صید کردن نه پس اگر بسفر برود از برای این مطلب باید نماز را تمام کند و اگر بجهت قوت عیال خود باشد قصر کند بلکه هرگاه بجهت تجارت باشد نیز قصر خالی از جهلان نیست و احوط جامع است میان قصر و اتمام هفتم آنکه دو شود از دیوار شهر یا قریه تا آنکه پیدایش دیوار یا فتنه و اذان شهر یا قریه را معتبر در حد است موزن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلند متوسط است چنانچه معتبر است در سوا خالی بودن از شدت باد و غوغا و هرگاه بیننده یا دیوار یا موزن یا شنونده

این احادیث را در کتاب
تحریر فی المسائل
در باب اول از فصل
در مسکن و غیره
در کتاب جامع
در باب اول از فصل
در مسکن و غیره
در کتاب جامع

نیاشد بنا بر این تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن حال چنانچه بود و چنانچه نبود و فرق نیست در این شرط و میان رفتن و برگشتن هر چند احوط در حال برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا تاخیر کند نماز را تا وارو شهر شود بمثل و فرق نیست در شرط مذکور میان بلد و توطن و بلد اقامه و هرگاه سفر مسافر معصیت باشد یا عقب صید و مورفته باشد یا بدون قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است و واجب است قصر بعد از تحقق شرائط گذشته و معین است بر عالم آن شهر الطاهر چهار موضع که مکّه و مدینه و مسجد جامع کوفه و عایر سید الشهداء که در آنها مخیر است میان قصر و اتمام و دوم افضل و اول احوط است و اگر تمام نماید نماز را در محل قصر با علم بانکه واجب است قصر فاسد است نماز و واجب است اعاده نماید اگر وقت باقیست و قضا اگر وقت گذشته است و اگر جاهل بود بواجب بودن قصر و تمام کرد قصر و اعاده ندارد چه تقصیر کرده باشد و در فهمیدن مسئله چه نگذرد باشد و این در وقتیست که جاهل باصل حکم قصر و اتمام باشد و هرگاه جاهل باصل حکم نباشد و جاهل بحال آن باشد یا بسائر احکام قصر یا جاهل باشد بواجب بودن تمام کردن و قصر کند در محلی که تمام باید بکند نماز آن باطل است و اگر فراموش کرده باشد واجب بودن قصر و تمام کند اعاده کند و در وقت اگر بخاطرش بیاید و قضاندارد و اگر وقت بیرونفته باشد و اگر قصد ماندن ده روز در موضعی نماید باید تمام کند چه در محله اوج و در محوره چه در بلد و چه در ده و لیکن اگر برگشتن قصد او از ماندن قصر کند باید یک نماز چهار رکعتی را تمام کرده باشد و اگر یک نماز را تمام کرده باشد تمام کند تا در اینجا هست شرط نیست در اقامت بیرون بر رفتن از حدّ مخصوص منافی

نیست این معنی اقامت را با التثبت علی حقا و لایت از باغات و مزارع و اشغال آنها
بلکه ظاهر آنست که هرگاه بیرون رود از محل اقامت بکثره از مسافت خرابا قاست میسر
و نماز را در هر یک از رفتن و برگشتن و محل اقامت تمام کند اگر اراده اقامت ده روز
در محل اقامت بعد از برگشتن داشته باشد بلکه اگر غافل باشد از حال سفر از محل اقامت
یا آنکه مترود باشد در سفر نمودن و ماندن بلکه هر چند اراده ماندن ده روز نداشته باشد
لیکن در غیر صورت اراده اقامت ده روز داشتن بعد از برگشتن احوط علاوه نمودن قصر
است بعد از اتمام چنانچه احوط نیز آنست که پیش از تمام شدن اقامت این
عمل را نکند و اگر کسی در نظر داشته باشد که در دیات و مزارع چند مرتبه بنشیند
مثل چهار ماه و پنج ماه و اشغال آن و در هیچ یک اراده ماندن ده روز نداشته باشد
و در باین مجموع آنها بقدر شصت فرسخ نباشد باید تمام نماید و احوط علاوه نمودن
قصر است بر آن مقصد سووم در زکوة مال و بدن و خس و دمان
سه بحث است **بحث اول** در زکوة مال و در آن چند باب است **باب**
اول در شرائط زکوة و آنچه زکوة بآن تعلق میگیرد و در آن دو فصل است **فصل**
اول شرط است در وجوب زکوة مال مالک بودن نصاب و بلوغ و عقل و آزادی
و ممکن بودن از تصرف در آن پس واجب نمیشود در مال که مشترک در میان دو نفر
یا بیشتر باشد و سهم هر یک کمتر از نصاب باشد و اگر شک کند در بودن آن بمقتدر
نصاب اظهر و احوط وجوب محض است و هم چنین واجب نیست بر مجنون و نه بر
طفل حتی بر ولی ایشان و قول بوجوب زکوة در غلا و گاو و گوسفند و شتر
طفل و مجنون بلکه در مال تجارت طفل هرگاه ولی از برائے او تجارت نماید ضعیف است

اینجا احتیاطا
در وجوب قصر
در زکوة مال
فصل اقامت
در زکوة مال
در زکوة مال
در زکوة مال

لیکن در مال التجاره سنت است چنانچه در غلات طفل نیز سنت است و اگر شک
کند در بلوغ یا عقل یا عدم ثبوت عقل پیش از آن حکم میشود بعد از آن و همین
واجب نیست بر بنده هر چند قائل شویم بملک شدن آن مطلقا و هر گاه آرا باشد
چیزی از آن واجب است بر آن در آنچه در آن سهم تحصیل نموده باشد و هم چنین
واجب نیست در آنچه مالک متکثر از تصرف نمودن در آن نباشد و تمام سال
در آنچه گذشتن سال در آن معتبر است یا در وقت تعلق زکوة در آنچه گذشتن
سال در آن معتبر نیست و هم چنین است حکم در غیر آنچه شرط است در آن سال
هر گاه طوطی صلاح در دست غاصب بشود لیکن احوط عدم ترک است هر وقت
متکثر شود از تصرف در آن اینها در وقتی است که بسبب آن نتواند تصرف نماید
هر چند بعضی از مال باشد بشرط آنکه آنچه باقی میماند بقدر نصاب باشد بنابر
احوط لیکن واجب نیست در این صورت هر چند احوط دادن است و مثل آنست
هر گاه قادر بر بیع آن باشد نه بر تصرف در غیر آن و هم چنین واجب نیست در وقف
چه وقف عام و چه وقف خاص و نه در مال مفقود چه حیوان و چه غیر حیوان و نه در مالیکه
بقرض داده باشد هر گاه تاخیر از جانب قرض گیرنده باشد بلکه هر گاه تاخیر از جانب
قرض دهنده باشد نیز خواه قصد اقرار از زکوة دادن باشد یا نه بلکه محض مسامحه
باشد و زکوة قرض بر قرض گیرنده میباشد نه بر قرض دهنده مگر آنکه تبرع باشد
و از قبل قرض گیرنده و احوط اعتبار از این اوست و واجب میشود زکوة بر کافر
و صحیح نیست از او یا اسلام ساقط میشود از او هر چند عین زکوی موجود باشد
فصل دوم در آنچه زکوة در آن واجب است و آن نه چیز است طلا

این است که اگر
نشر خصوصاً در
موت که صورت
او بکس باشد
یا بکس باشد
بکس باشد
بکس باشد
بکس باشد
بکس باشد
بکس باشد
بکس باشد

و اگر گوشت و شتر و گاو و گندم و جو و میوه و غنای و شرط است در واجب شدن زکوة در اینها
بودن هر یک بمقدار نصاب و نیز شرط است در پنج اول گذشتن سال و تحقق میشود و نیز
ماه دوازدهم و وجوب آن مستقر نمیشود و متر از لال است بنا بر احتمال قوس و احوط است
و عدم متر از لال است و ماه دوازدهم از سال اول محسوب است نه از سال دوم و اگر در
تمام سال نصاب مستمر نماند واجب نمیشود زکوة و شرط است در اول و دوم آنکه سکه
بسکه معامله باشد خواه سکه اسلام باشد یا نه قدیمه باشد یا جدیده رایج باشد و معامله
یا نه خلیط باشد یا صاف باشد و شرط است در سوم و چهارم و پنجم آنکه در تمام سال چرند
باشد و در علف صحرا نه معلوفه و مدار هر یک بر صدق اسم است عرفا و اگر در یک ماه یا دو
ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند پیش از اکثر گوشتند عراق و خراسان و آذربایجان
از سائمه بیرون میروند و متحقق میشود معلوفه بودن بخوردن چیزی که مملوک باشد
چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد یا نه غیر مالک عوض بخورده باشد لیکن
این در غیر اولاد آنهاست اما در اولاد اعتبار بمادران آنهاست پس اگر مادران
آنها معلوفه باشند حال آنها حال مادران آنهاست و اگر سائمه باشند هم چنین مدار
در سال اولاد از حین زائیدن آنهاست و شرط است در چهارم و پنجم نیز کارکن
نباشند هر چند سائمه باشند و فرق در کار کردن نیست میان زراعت کردن و آب
کشتی و سواری و آسیا کردن و نه در میان آنکه مالک آنها را بر عمل داشته باشد یا
غیر از آن مالک باشد یا نه و مدار بر صدق عرف است در تمام سال که کارکن نمانند آنها را
و شرط است در چهارم و پنجم نیز آنکه مالک آنها پیش از وقت وجوب مالک شده باشد
چه بزراعت یا غرس یا مساقات و چه بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو آن پس اگر منتقل شود

بعد از تعلق وجوب زکوة بر ناقص است و واجب نمیشود زکوة در غلات مگر بعد از خروج سلطان هر چه بگیرد و بعد از اخراجات زراعت چه اخراجات پیش از تعلق وجوب باشد یا اخراجات بعد از تخم و اجرت زمین کندن و نهرو سیدن و اجرت عمارت و ستوفظ زراعت و آنچه موتوف علیه زراعت باشد از ابتداء عمل یا بتصفیه و از خشکیدن انگور و رطب از این باب است و احوط عدم اخراج سلطان از اصل خلافت و اعتبار میشود نصاب بعد از اخراج جمیع هر چند احوط اعتبار نیست پیش از اخراج جمیع و احوط بعد از آن اعتبار نصاب است بعد از وضع اخراجات پیش از تعلق وجوب و معتبر در وضع اخراجات از اجناس زکوی در حین تعلق وجوب است نه در حین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس مختلف شود باید اعتبار بحال اول باشد **باب دوم** در نصاب هر یک از اجناس زکوی و مقدار یک باید از هر یک اخراج شود و در آن چند فصل است **فصل اول** در آنچه متعلق بنبذات است از گندم و جو و خرمو و میوه و نصاب در غلات منحصراً یکی است و پیش از رسیدن آن هر چند قلیله باشد چنانچه واجب نیست چنانچه آنچه زاید بر نصاب باشد واجب است زکوة در آن هر چند قلیله باشد و نصاب پنج سق است و هر سق شصت صاع است و هر صاع چهارده است و هر ده صاع دو رطل و ربع عواق و آن صد و سی درهم است و هر ده سق نصف مثقال شرعی و خمس نصف مثقال صیرفی و ربع عشر است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی و مثقال صیرفی یک مثقال و ثلث عشر عیست پس نصاب سی صد صاع شد و هر صاع هزار و صد و هفتاد و درم و آن هشت صد و نوزده مثقال شرعیست و ششصد و

چهارده مثقال و ربع میخ نیست پس مجموع آن صد و شصت و دو چهار هزار و دو و بیست و هفتاد و پنج مثقال میخ می شود و آن بمن شنای جدید متداول در اصفهان که شانزده عباسی باشد صد و چهل و سه من و سه چهار یک و پنجاه و بیست و پنج نارودنار و نیم و پنج مثقال است و مقدار یک باید اخراج نماید عشا است و در غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر در آب خورون آن زراعت موقوف بر چرخ مانند آن نباشد مثل زراعتی که از آب باران عمل می آید یا آب نهری که در آن بنشینند و اگر در آب خوردن احتیاج بچرخ مانند آن باشد مثل زراعتی که آب چاه عمل می آید یا آب نهری که باید از چرخ کشید در آن نصف عشا باید داد و اگر زراعتی در بعضی اوقات از آب نهر بخورد و در بعضی اوقات از آب چاه مانند آن پس اگر از هر یک مساوی دیگر سه آب خورده باشد سه ربع عشا باید برون کند و اگر یکی از آن دو بیشتر باشد تابع آنست و وقت تعلق وجوب زکوة در گندم و جو صدق اسم است و طاهر حصول آنست بپتن دانه و در میوه غوره شدن است و در خرما لبه شدن است و اگر تاخته بیندازد کسی دادن زکوة را در گندم و جو از پاک شدن و در انگور و رطب از سبزه شدن و خرما شدن بے عذر دامن است و تا خیر تا تصفیه دانه و خشک شدن میوه و خرما جائز است بدون ضمان و زکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد چه چند در مال تجارت باشد و جائز نیست تصرف در عین زکوی پیش از ضمان و اگر تعلق گرفت زکوة بکمال مالک و باید برون شود زکوة از اصل مال و اگر زاید بر اصل ترک باشد حق زکوة مقدم است بر دین و جائز است برون کردن زکوة را از قیمت فصل دوم در نصاب طلا و نقره از برای هر یک دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال

صیر فیست و نصاب دوم سه شقال است و در نصاب اول باید اخراج شود ربع شقال شیر
و پنجم آن در نصاب دوم عشر شقال شریست نصاب اول نقره دولیت دریم
است و آن صد و پنج شقال صیر فیست نصاب دوم چهل دریم است و آن بیست
و یک شقال صیر فیست و آن معتبر است بعد از نصاب اول تا بهر جا که برسد و هم
چنین است حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید بیرون رود و شقال صیر فی
و پنجم آن و از نصاب دوم نیم شقال صیر فی و ربع عشر آن و ضابطه کلی از برای اخراج
از کوة طلا و نقره آنست چهل و یک اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب و لیکن بنابر
این ضابطه بعضی از اوقات قلیلی زیاده داده میشود و مادامیکه مال بنصاب اول
هر یک از طلا و نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد و آنرا تمام نکرده باشد
چیزی در آن نمیباشد و در حکم طلا و نقره است و در نصاب و در قدری که اخراج
باید بشود مال تجارت و منافع مستقلات فصل سوم در نصاب شتر و از برای
آن دوازده نصاب است اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر نصاب یک گوسفند
باید بدو نصاب ششم بیست و شش است و در آن واجب است که شتر یکی او
شود که داخل در سال دوم شده باشد و نصاب هفتم سه و شش است و در آن واجب
است که داده شود شتر یکی داخل در سال سوم شده باشد و نصاب هشتم پیل و
شش است و در آن واجب است که داده شود شتر یکی داخل در سال چهارم شده
باشد و نصاب نهم شصت و یک است و در آن باید داده شود شتر یکی چهار سال را
تمام کرده باشد و داخل در پنجم شده باشد و نصاب دهم نفا و شش است و در آن
دو شتر باید داده شود که هر یک داخل در سال سیم شده باشد و نصاب یازدهم نود

یکست دوران و دوشتر باید داده شود که هر یک داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب
دوازدهم صد و بیست و یک است پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود که داخل در
سال چهارم شده باشد و یا در هر چهل باید داده شود یک شتر که تمام کرده باشد سال
دوم را و داخل در سال سیم شده باشد و آنچه پیش از نصاب اول یاد در میان بانی باشد
و در آن چیز نیست و آنچه گفته شد که از شتر داده شود باید داده باشد فصل چهارم
در نصاب گاو و گوسفند و گاو و دو نصاب است اول سی و دوم چهل و بعد از چهل غیر
است در اختیار کردن چهل سی هرگاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و بیست
و اگر ممکن نباشد معین است اعتبار آنچه در وقت در آن بیشتر است و در هر سی یک گاو
یک سال بدیده نباشد چه ماده و در هر چهل یک گاو ماده که داخل در سال سوم
باشد و در گوسفند پنج نصاب است نصاب اول چهل دوران یک گوسفند به دوم
صد و بیست و یک است دوران دو گوسفند به سوم دو بیست و یک است
و دوران سه گوسفند به چهارم سه صد و یک است و دوران چهار گوسفند به پنجم
چهار صد است و دوران و بیشتر از آن هر صد گوسفند یک گوسفند به دو گوسفند را
که پاق کرده باشد از برای خوراک و قوچی را که از برای کشیدن بماده نگاه داشته
باشد داخل در نصاب است و گوسفند را که در مصرف زکوة میدهند اگر زن باشد
داخل در سال سوم شده باشد و اگر گوسفند باشد سال را تمام کرده باشد و
گوسفند و بز یا پیر و عیب دار در زکوة مجزئ نیست هر چند سنی که واجب
است منحصر در آن باشد مگر آنکه هم چنین باشد یا سیم در مصارف زکوة و شرط
آن و کیفیت دادن و دوران چند فصل است فصل اول در مستحقین زکوة

و ایشان هشت صنف اند اول و دوم فقرا و مساکین و سوم اسو حلالی باشد
از اول و ضابطه که بآن توان زکوة بایشان داد آنست که مالک مؤنه سال خود
و عیال خود نباشند به بالفعل و نه بالقوه از منافع مالیکه قرار داد نموده باشد آنرا
سر باید از برای خود یا عاقل مستقلات یا کسب لایق کمال شخص یا مالیکه قرار داده
باشد آنرا از برای احوالات که بآن معیشت خود را گذارند پس صاحبان مبالغه
که از کسب لائق کمال ایشان قادر بر تحصیل مؤنه سال باشند از آن بدو
و خرج فقیر و مسکین نیستند و اگر کسب منافی با واجبی مثل تحصیل اجتهاد
و مقدمات آن باشد فقیر است و اگر کسی خانه و کیز و غلام و حیوان سواری داشته
باشد که حاجت بآن داشته باشد و لائق او باشد منع از گرفتن زکوة نمیکند بلکه
ظاهر آنست که هر چه محتاج الیه باشد بر آن شخص از اسباب و ظروف و فروش و کتب
علمی و غیر آنها منافی فقر نیست و هم چنین اگر شخص سرایه داشته باشد و بآن معامله
نماید و نفع آن کفایت آنرا نکند و اگر کفایت نماید منافی فقر است و هم چنین اگر کسی
باعتقده داشته باشد که کفایت او را نماید اگر کسی ادعای فقر کند و صدق یا کذب او
معلوم باشد عمل بمقتضای آن نماید و اگر حال او مجهول باشد مسرّع است قول
او چه قوی باشد چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم چه نباشد هر چند پیش مانده داشته
باشد و حال ادعای تلف آن نماید لیکن در اخیر بلکه در قوی بلکه با اسکان مطلقا حوط
استعلام حال و دست بر تحصیل طرق غالب و احوط از آن در قوی و در ادعای
تلف استعلام بینه است و احوط از آن در خیر علاوه نمودن قسم است سوگند که
تقصین شده اند از جانب امام یا مجتهد از برای گرفتن زکوة از مردم و جمع و ضبط و

و محاسب و کتابت و حمل نمودن و نحو آن هر چند غنی باشند چه در جماعتی از آنها که تالیف کرده شود و قلوب ایشان از براسه جهاد و ظاهر بقاد این سهم است و در حضور امام ^ع عصر غیبت محل خلافت پیغم غلامیکه در نزد اقا س خود در تحت شدت و مشقت و آزار باشد آنرا از مال زکوة میتوان خرید و از او نمود بلکه سطلقا مسکینان خسید و آزاد کرد اگر یافت نشوند سایر اصناف مستحقین زکوة و هم چنین در استخوان سبزه که مکاتب شده باشد و از دادن تمام وجه مکاتبه یا بعض آن عاجز باشد آن وجه را از مال زکوة میتوان داد و وقت نیت در این قسم تقارن دادن شش است و خواندن صیغه عتق و معتبر است استقامت نیت تا بحصول عتق و عتق بدون صیغه واقع نمیشود و ششم کسانی که قرض داشته باشند و عاجز از دادن آن باشند چنانچه وجه از براسه مؤسسه سال داشته باشند که اگر آن را صرف نمایند عاجز از قوت سال شوند و احوط تقدیم دین است و دادن بعد از آن بایشان از سهم فقرا هر چند اقرب آنست که پیش از ادا دین از سهم فقرا نیز بایشان میتوان داد بشرط آنکه آن وجه را در معصیت صرف نکرده باشند و سفتم مطلق خیر است مثل پل ساختن و مسجدینا نمودن و مدرسه ساختن از برای مشغول شدن طلبه علوم دینی و تعمیر کردن هر یک از آنها و اعانت نمودن حجاج و زوار بشرط عاجز بودن از آن هر چند فقیر نباشند و غنی باشند و غیر آن جهت ششم است چنانچه غنی باشند در ولایت خود و بغیرت افتاده باشند زکوة بایشان نمیتوان داد بشرط آنکه سفر ایشان معصیت نباشد و شخص نباشد که از او قرض بگیرند و قدرت نداشته باشند که چیزی که در ولایت داشته باشند بفرستند فصل

و دوم شرط است در جمیع اصناف مگر صنف چهارم مطلقاً و صنف پنجم فی الجمله که اتنی عشری باشند مطلقاً چیزی بر تقدیر عدم وجود ایشان مستغنی از ابل خلک و غیر ایشان یافت شود بلکه احوط آنست که عادل باشند هر چند بعید نیست عدم اعتبار آن و این در غیر صنف سوم است و اما در ایشان عدالت معتبر است چنانچه شرط نبودن عدالت در صنف چهارم بر تقدیر شرط بودن عدالت در زکوة گیرنده نیز بیه اشکال است و اطفال شیعه را زکوة میتوان داد و هر چند در این ایستان زنده و فاسق باشند و نیز شرط است در گیرنده زکوة آنکه باشد ثمن نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت ایشان را نکند و بر این تقدیر جایز است گرفتن بقدر کفاف و لکن احوط اجتناب از فوق قدر ضرورت است و نیز شرط است اینکه واجب التفقه دهنده زکوة نباشد مثل پدر و مادر و اولاد و زن دائمی و کنیز و غلام و جایز است که زن زکوة خود را بشوهر خود بدهد و شوهر بمصرف او برساند فصل سیم در آنکه متوجه بیرون کردن زکوة میشود مالک یا وکیل او یا وصی او یا امام یا عامل چنان قبیل امام باشد چه از قبیل مجتهد عادل بلکه سنت است بودن در نزد امام چنانچه سنت است بودن در نزد مجتهد عادل در عصر غیبت خصوصاً در احوال طاهره مثل غلات و انعام تنه و شرط است در زکوة نیت قربت مثل سائر عبادات و آن داعی است نه اخطار و معتبر است مقارنت با نیت یعنی که نسبت بر عمل نباشد هر چند بفاصله کمی باشد پس اگر در حین عمل غافل باشد که نداند چه می کند کفایت نمیکند و اگر تأخیر نماید اما سیکه عین باقی باشد یا قصد

ساقی داشته باشد مثل ریاء قبل از تلف عین نیت نماید کفایت میکند بلکه با علم
گیرنده به بودن وجه از مال زکوة بعد از تلف نیز کفایت میکند از باب احتیاط
وین پس اگر امرار احدی را در محضر خود که بده بفلان فلان مقدار گنشم
مثلا و در لفظه از باب زکوة باشد کفایت میکند و در صورتی که واسطه
آلت باشد نه از باب توکیل چنانچه ذکر شد و نحو آن از آنچه خود مطلق از عمل
باشد کفایت میکند در آن مطلق صدور فعل هر چند بواسطه طفل غیر مینر
و عادم الشعور و مجنون بلکه حیوان باشد مادامیکه غفلت و نسیان و جوع
از داعی از برای مالک روی ندهد و اینها در حکم مباشرت مالک است
عمل را و کفایت میکند بر این تقدیر نیت مالک حاجت بنیت واسطه
نیست چه حاضر باشد مالک در حال دادن یا نه و اگر حاضر نباشد مالک
و مستحضر نباشد احوط آنست که مالک در عین دادن توکیل نیت کند
و توکیل در عین دادن باری بکوة و او قصد کند که سید هم این زکوة را به
نیابت از من توکل خود بربّه الی الله و واجب نیست قصد تعیین جنس کوة
و نه تعیین نوع مثل زکوة فطره و نه وجوب در وجوب بنیت و نیت مگر در
وقتیکه تمیز مکلف به توقف در آن داشته باشد و واجب نیست قسمت زکوة
زکوة در میان اصناف مذکوره بلکه یک نفر از صنفی بدهد مجزئ است و آن
است در زکوة نقدین بلکه غیر آن بنا بر احوط یک نفر کمتر از آنچه از نصاب
اول از طلا یا نقره باید بیرون رود و نهد و آن سه شصت صیر نیست در طلا
و در شقال و نیم و یک شصت شقال است در نقره چنانکه گذشت و اگر قصد

که باید اخراج شود کمتر از مقدار مذکور باشد یا آنکه اخراج نماید مقدار مذکور یا
 بیشتر را و باقی مانده کمتر از مقدار مذکور باشد مراعات آن واجب نیست
 لیکن احوط در صورت دوم مراعات است باینکه باقی نگذارد کمتر از او و بر آن
 طرف اعلا تعجید کند نمیداشد و افضل آنست که زکوة را در بلبه مال صرف
 نمایند بلکه احوط عدم نقل است مگر در صورتی که در آن بلبه مستحق نباشد و این
 تقدیر جایز است بلکه واجب میشود نقل بلبه که در آن مستحق باشد
 و اگر بیشتر نباشد در آن بلبه رسانیدن بمصارف آن و اگر نقل به بلبه دیگر
 خوانند نمایند با ضمان جائز است و اگر نقل نمود و در اینجا باطل استحقاق
 رسانید مجزئ نیست هر چند نقل را حرام بدانیم و اگر در راه تلف شد بر تقدیر
 وجود مستحق در بلبه ضمان است و جائز نیست تاخیر در رسانیدن بار بار
 آن از وقت وجوب آن مگر در حال عذر مثل انتظار مستحق یا غائب بودن
 مال یا عدم تمکن از تصرف در آن هر چند غائب نباشد یا خوف ضرر یا غیر
 آن و اگر تاخیر کند در رسانیدن با وجود مستحق ضمان است و اجرت کیال
 و شان زکوة بامالک است **مبحث دوم در زکوة فطره** است و در آن
 دو باب است **باب اول در مکلفین** بآن و شرائط تعلق آن و در آن دو
 فصل است **فصل اول** واجب است زکوة فطره بلبه طبلوغ و عقل و
 عدم انعماء و آزاد بودن و غنی و اخیر شرط وجوب است نه صحت بخلاف غیر
 آن از سایر شروط که شرط وجوب صحت است چنانچه اسلام شرط صحت
 است نه وجوب غنی بودن و متحقق نمیشود بامالک بودن اخراجات سال خود

و عیال خود هر چند بالفعل مالک نباشد باینکه منتفع داشته باشد که بتدریج اخراجات
سال از آن بعمل آید و معتبر است مالک بودن مقدار زکوة فطره را زیاده بر اخراجات
سال هر چند احوط عدم اعتبار است و احوط از آن آنست که هرگاه مقدار زکوة
را مالک باشد زیاده از قوت یک شبانه روز خود ترک نکند هر چند احوط استجاب
آنست و همچنین هرگاه قادر بر مقدار زکوة زیاده از یک نفر نباشد و در صورتیکه
یکسره زکوة بیشتر نداشته باشد باین نحو کند که از براسه خود بدید اول بعضی از
عیال خود و هر یک از ایشان بدیگره و اخیر از همه می تواند یکی از ایشان بدهد
یا غیر ایشان و آن سنت است و این در وقتی است که عیال او تمام مکلف
باشند و هرگاه کافر اسلام اختیار کند در شب عید زکوة از او ساقط است و هرگاه
پیش از دخول شب عید باشد واجب است دادن و هم چنین است حکم طفل
هرگاه بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید یا فقیر غنی شود یا مملوک را مالک شود یا سولود
از براسه او متولد شود و معتبر است در آن نیت و کفایت میکند در آن قربت
و تعیین اگر معین نباشد و علاوه نمودن واجب احوط است فصل دوم
واجب است دادن زکوة از براسه خود و هر که عیال او باشد یا اختیار او نه بلکه
چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان
باشد یا کافر و هم چنین مهران و کفایت میکند حصول آن در آخر جزئی از ماه
رمضان بحیثی که لای شوال ظاهر شود و صدق اسم مهران بر او بکند عرفا
هر چند هنوز غذا را نخورده باشد و احتیاط آنست که مهران نیز بدیگره و صدق
صدق عیالوله حاصل شود که احتیاط ندارد و لزوم زکوة مهران در قیاس است که بر رسم

مسئله
در عیال
در عیال
در عیال

عصب داخل بر صاحب خانه نشود و الا واجب نیست بر صاحب خانه زکوة او بلکه
بر خودش واجب است و اگر همان کند فقیر باشد و قدرت بر دادن زکوة همان
نداشته باشد هر چند بقض کردن و مثل آن باشد واجب است بر همان که زکوة
خود را بدهد و اگر غنی باشد چنانچه اگر تواند همان کند بقرین و مثل آن و او بدین
ساقط میشود از همان بلکه هرگاه ندانیز طایفه سقوط وجوب است اذان و اگر
کسی مالک بده شود یا فرزندی از بر او متولد شود قبل از ترویب آفتاب آن
روز آفرین شهر رمضان هر چند بقدر کی باشد واجب است بر آن زکوة ایشان و اگر بعد از غروب
باشد هر چند بقدر کی و پیش از نماز عید نیست است دادن زکوة آنرا و اگر بعد از گذشتن
نماز عید است ساقط است زکوة و هر کس که زکوة فطره او بر دیگری واجب است زکوة از
آن ساقط است هر چند غنی باشد ولیکن احوط و همان غنی آنست که خود نیز بدین مالک گذشت و دیگر
کسی را باشد و شوهر او فقیر باشد و خرج زن را بمشقت متوجه باشد احوط آنست
که زن زکوة خود را بد هر چند سقط از هر دو قویست مگر در صورتیکه شوهر نتواند
زکوة آنرا داد و هر چند بقرین و مثل آن باشد که بر این تقدیر واجب است بر زن
زکوة خود را بد چنانچه اگر خرج او با خودش باشد واجب است زکوة خود را بد
و اگر خرج او با غیر شوهر باشد زکوة او با متفق است و هم چنین است حکم غیر زن
آنرا تا که واجب النفقه شخص میباشد از قبیل پدر و پسر و هرگاه خرج آنها
با خود ایشان باشد یا عیال غیر آن کسی باشند که نفقه ایشان واجب است
و اما اعلام هرگاه عیال مولی نباشد و نه عیال غیر مولی احوط آنست که خرج است
بر مولی هر چند در وجوب اشکال است و اگر عیال دیگری باشد بر او واجب

است و فرق نیست در تعلق وجوب زکوة عیال میان غائب بودن از ایشان و حاضر بودن و در نزد ایشان **باب دوم** در جنس زکوة قطره و قدر آن و وقت بیرون کردن آن و مصرف آن و در آن دو فصل است **فصل اول** در جنس آن منقسم است در قوت غالب انسان از گندم و جو و خربا و مویز و کشک و شیر و عسل و تخم و غیر آن و افضل بیرون کردن زکوة است از خربا و مویز و قوت غالب بلد و بعضی فضیلت را مرتب دانسته اند بهین ترتیب و مراعات آن خوب است و اگر از برای فقیر چیزی از این اجناس انفع باشد سنت است اختیار آن و اگر زکوة را از جنس داد و بعد از آن معلوم شد نقصان آن واجب است تمام کردن آن از همان جنس و کفایت میکند قیمت دادن بلکه ارجح است اگر انفع باشد از برای فقیر چه تا مدت قوت غالب باشد زکوة و پهنده چه نباشد و اولی آنست که قیمت را از نقره بدهند چندان فرق در میان طلا و نقره بلکه پول سیاه نیز نیست و معتبر در قیمت و وقت بیرون کردن است نه وقت واجب شدن و بعد از آن زکوة است نه ولایتی که وطن او است و جایز است از برای کسی که باید از برای چند نفر زکوة بدد هر یکی را از جنس بدد و در قیمت رجوع به نرخ بازار است و تقدیر یک باید داده شود از برای هر نفر یک صاع است از جمیع اجناس و مقدار صاع شش صد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیر نیست و آن نمن بودن شاه جدید الا بیست و پنج مثقال صیر فی و سه ربع آنست

فصل دوم در وجوب میشود زکوة قطره بغروب کردن آفتاب در روز آخر رمضان و او سله جدا کردن زکوة است در شب و احوط و افضل پس از آن

مساله پنجم
در تفاوت ارجح

زکوة است تا پیش از نماز عید و جائز نیست پس نداشتن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر وقت و آن آخر وقت زکوة فطره است و اگر پس از آن بدین جدا نمودن احوط آنست که بدین بقصد قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست ادا و اگر قضا باید داد و قضا و اگر نه تصدق باشد و اگر تعیین مقدار زکوة کسی نماید یا بیک جدا کند آنرا از مالی خود واجب است رسانیدن چه وقت زکوة بگذرد و چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عذری یا بنظر فقیر باشد تا جعفر ندارد و جائز است جدا کردن زکوة را چه مستحق یافت شود و چه نشود و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و اول آنست که آنرا در غیر مصرف فقر صرف نمایند و جائز نیست که به فقیر کمتر از زکوة یک نفر بدهد مگر در صورتی که جمع شوند فقر این قدر که به هر نفر یک فطره نرسد جائز است کمتر دادن و جائز است که یک نفر این قدر بدهند که غنی شود و اول آنست که اگر کسی اقارب فقیر داشته باشد یا ایشان بدهد همسایه را بر غیر اقارب و اهل علم و فضل را بعد از ایشان بر غیر ایشان مقدم بدارد و در جواز دادن آنرا با اولاد مومنین و شرط بودن عدالت در غیر ایشان و یا ششمنی بودن گیرنده مگر آنکه دهنده یا شمی باشد و واجب النفقه نبودن و نقل نمودن از بلد بی یلدر و دیگر پنجی است که در زکوة مال گذشت ولیکن در اینجا صرف کردن آنرا در بلد تاکید در این بیشتر است و اول آنست که در عطر حاضر نبودن امام یا بنزد فقیه جامع شرائط فتوی که مأمون باشد بجزیر چند اگر خود یا رباب زکوة رساند مجز نیست بحث سوم در خمس است و

و در آن دو باب است **باب اول** در آنچه خمس بآن تعلق میگردد و در شرائط آن
 و در آن دو فصل است **فصل اول** بدانکه چیز بائیکه خمس در آنجا واجب است
 بر مسلمانیست چیز است اول مال است که از کفار حربی و جهاد بدست بیاید خواه عسکر جمع
 نموده باشد یا نه از جمله منقولات باشد یا نه اینها در قبضت جنگ باذن امام باشد
 و اگر چنین نباشد و در زمان غیبت باشد باز برای مجر و غارت نیز مثل سابق
 است و اگر ممکن باشد اذن از امام مثل حال حضور امام و جنگ از برای او
 بسلام ظاهر آنست که مال مخصوص للم است و هم چنین در اموال کفار حربی که بدست
 یاحیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند واجب است بیرون کردن خمس آن
 و تهنه آن در حکم منافع مکاسب است و هم معاون است حتی نمک و گوگرد و
 احوط دادن خمس است از کل سرخ و گل سرشور و سنگ آسیاد و آبک و کچ و غیره
 الحمد لله عدم حکم بر این معدن است بر آنها میگویند از باب منافع مکاسب خمس بآنجا
 تعلق میگردد و سوم مالیکه در زیر زمین کرده باشند بجهت ذخیره خواه نقد باشد یا
 غیر نقد بجهت بجز و محافظت خواه در بلاد کفار حربی باشد یا نه چه اثر اسلام
 بر آن باشد یا نه و چه در زمین موات باشد یا عامره و خواه در بلاد اهل اسلام
 لیکن در این صورت خالی نیست از این که یا یافت شده است و در زمین موات
 یا در خرابه که مالک ندارد و یا در زمینیکه مالک دارد و بر غیر تقدیر اخیر لازم است
 خمس باقی مال یا بنده است چه اثر اسلام بر او باشد یا نباشد و اما در موات
 اخیر پس اگر مالک زمین غیر یا بنده باشد پس اگر عسکر دارد بر اینکه گمانست
 که مالک آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالک آن نبوده اند مالک میشود

در حکم این
 صورت مال است
 در حکم این
 این احتیاط است
 نشود و همچنین
 و غیر این
 یافت شود در موات
 یا در موات و در اسلام
 که در موات
 مالک نیست
 سینه

چهار خمس آنرا و یک خمس از ارباب خمس است و اگر علم از دجال صاحبان ابدی
 سابقه رجوع نماید بنزدیک تر از مالکین زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید با وجود
 بیرون مطالعیتینه و اماره چیتعدو باشد مدعی یا واحد و اگر انکار نماید ببالک سابق رجوع
 نماید و اگر ادعای ملکیت نماید حکم آن نیز حکم سابق است و هم چنین است حکم
 و در سایر مالکین چهارم چیزهاست که از دریا بفرورفتن بیرون بیاورند مثل مرجان
 و مروارید و اما آنچه بیرون فرو رفتن بیرون بیاورند داخل در منافع مکاسب است و غیره اگر فرو رفتن
 در آب تحصیل شود حکم آن حکم سایر چیزهاست که بفرورفتن تحصیل شود و اگر از روی آب گرفته شود
 خمس مان و اگر آب است بیرون اعتبار نصاب پنجم منافع تجارت و زرعیت و صناعت و جمیع
 انواع اکتساب زیادتی آنچه تذکره نموده از برای سال از خوراک و غیر آن زیادتی
 منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل صید کردن و بیمه و پوشن کردن یا
 آوردن و فروختن و سفالی کردن و اجیر شدن حتی عبادات و تعلیم اطفال
 غلاف چیدن از صحرا و کنز نگین و غسل کوهی جمع نمودن و علف و قاصد نمودن
 و جعاله بر علفی گرفتن اما مثل میراث و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع و خمس و زکوة و
 صدقه مندوبه و چیزهای که بجهت تن یا بوجوبیت منتقل شود شخص و نماز وقف و صدقه
 که بسای خود بیاورد خانه و بے رحمت بدست آید در هیچ یک خمس نیست و لیکن
 واجب است در غنای اینها و در غنای مالیک خمس آنرا داده باشد و هم چنین در محض
 زیادتی قیمت با دار بلکه زیادتی در عین بلکه در برج نیز اگر حاصل شود بدون قصد
 اکتساب مثل آنکه اهل کی را خرید و مقصود امرار زراعت بود نه فروش آنها یا اصلا
 منقعت و را نداد نظر نداشت و بهم رسید یا مالے بارش بکسی منتقل شد و بدون

در صدقه مندوبه و صدقه
 خیرین و صدقه
 منتقل شود در هیچ یک
 که بجهت تن یا بوجوبیت
 از آن زیادتی
 باشد در غنای اینها
 بلکه در غنای اینها

اطلاع او زیادتی بهم رساند یا منفعتی بر آن مترتب شد خمس واجب نیست و هرگاه
چشم از اجناس زکوی را پنجس گرفت و بقدر نصاب بود و سال بر آن گذشت و با
میشود بر او زکوة ششمین زراعتی است که دومی آنرا از مسلمان بخرد و اگر چه
یا مثل آن نماید خمس ندارد و خمس تعلق بعین میگردد و تسلط اخذ نیز قیمت از دومی
نیست و بعبارة دیگر منفعت دادن و فرق در این معنی در سائر اقسام خمس نیست باینکه هر نسبت مالک میتواند
اخر قیمت و جمیع نماید خصوصاً هرگاه متعلق خمس غیر نقدین و نحو آن باشد و اخراج قیمت از نقد
و مثل آن یا بعضی آن باشد و هفتم مال حلالیست که مخلوط با مال حرامی شده باشد فصل دوم شرط
است در قسم اول اینکه مال غصبی نباشد از مسلمان یا از معاهد و در دوم بیرون
کردن آنچه خرج شده باشد از برای تحصیل معدن مثل خرج کردن و اگر اخستن و
امثال اینها و اگر چیزی از معادن را تحصیل نمود و قصد اکتساب آن داشت قیمت
آن زیاد شد در آن زیادتی خمس نیست و در سوم بیرون نمودن آنچه خرج کرده باشد
در بیرون آوردن آن و رسیدن بمقدار نصاب و آن نصاب نقد نیست در
نقدین و غیر نقدین مختیر است در اعتبار نصاب هر یک از نقدین و هر چه بعد
از نصاب باشد در آن واجب است خمس و در چهارم نیز نصاب و وضع مؤنه شرط
است و نصاب آن سه ربع مثقال صیرفیست و فرو رفتن در آب هر چند بدون
آن نیز خمس تعلق میگردد لیکن از داخل و در منافع مکاسب است و در پنجم آنکه
از خرج سال خود و عیال خود زیاد آمده باشد و در خرج مقبره است میاید و
بحسب حال شخص پس اگر زیادتی نماید محسوب بر او میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود
زیادتی وضع میشود هر چند احوط عدم وضع است و داخل میشود در

این احادیث را
نموده اند

اخراجات سال قیمت کینز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و کین
 و رخت خواب آنچه حاجت بآن شخص داشته باشد و معتبر است در جمیع اینکه لایق بحال
 شخص باشد و در آخر سال باید خمس آنها و امثال آنها را داد و از جمله اخراجات است
 صدقات خیرات و بهایا و اخراجات نکاح و صیانت و اسفار طاعات از زیارات و حج
 مستحب و در آنها سیانه روی و بیاعت بحال شخص شرط نیست مگر در اخراجات سفوف
 و از جمله است آنچه ظالم میگردد بقهر و غلبه و خسران تجارت و زراعت در آن سال مخصوصا
 خسران در یک تجارت و زراعت و احوط اقتضای بر اخیر است و از جمله نمونه است
 تمام نمودن سرمایه از برای معیشت اگر حاجت بآن داشته باشد ولیکن احوط
 اخراج خمس آنست و هم چنین از نمونه است آنچه بر او لازم شود و بند و شش
 آن و کفارات و اخراجات حج واجب اگر در آن سال بهم رسد اگر تدریج جمع شود
 آنچه در سال آخر بمسد داخل نموده آن سال است و اگر در آن سال معذور شود
 از رفتن محسوب نمیشود چنانچه اگر تاخیر نماید بعضیان بر او محسوب است و دین
 و خسران در آن سال از نمونه است و هم چنین از سال سابق اگر قدرت بر ادا
 آن حاصل نشد مگر در این سال بخلاف آنکه اگر در سابق قادر بود بدادن
 و تاخیر نمود تا این سال هر چند وجه از دست او بیرون رود که بر این تقدیر از نمونه
 محسوب نیست و مثل آنست حکم حجی که سابق بر این سال بر ذممه تعلق گرفته باشد
 و مستقر شده باشد و تاخیر نموده باشد هر چند بعد و هیچکس بایست صرفا اخراجات
 شود تلف شود و اگر کسی اخراجات او تو اند بگذرد از غیر منافع مکاسب و فرائع
 مثل ال ارثی و نحو آن باید اخراجات را وضع نماید از غیر منافع و معتبر در سال

بلکه با از وقت
 نیست ترا هیچ
 سوغات و تملک
 گم کند حاجت در آن
 سال محسوب باشد
 که در آن سال
 هیچ ششید باشد
 هیچ سال و احوط
 هیچ سال و احوط
 اگر چه حکم در این
 سال و هیچ
 تا آنکه سال است
 سال و احوط
 محسوب سال است
 هیچ

سال قمری کامل است و کفایت نمیکند داخل شدن در ماه و از دهم چنانچه معتبر
ابتداء سال شروع در کسب کردن است و معتبر نیست در وجوب بخشش این قسم
نصاب نه انقضای سال لیکن جائز است تاخیر تا آخر سال بلکه احوط است بکفالت
سائر اقسام که وجوب در آنها فوریت و تاخیر تا آخر سال جائز نیست و در هفتم معتبر
است چه در اول بودن قمری یا در ^{سایه} و مالک آن و اما اگر مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد
باید روشو و مالک و اگر مالک را نداند مقدار آن را باید از مالک یا پس از مالک باید
تقصیر نماید آنرا از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر و چه بسا و آن
بهر باب و او هم در حاجت باذن مجتهد باید اذن او نیست لیکن احتیاط خوب است
و اگر نداند مالک را و نداند مقدار را واجب است دادن زاید و بر این تقدیر لازم
می آید سیل اجباری اگر مالک و مدیون هر دو عالم بمقدار نباشند و مدیون از حق خود
نگذرد یا سپید و و هم در کیفیت قسمت و مصرف خمس و شرائط ارباب خمس
و نحو آنست و در آن دو فصل است **فصل اول** در قسمت خمس و آن بخش
قسم منقسم میشود سه سهم آن از امام و آن درین عصر متعلق بحضرت صاحب الامر
است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن سبیل است **فصل دوم** در شرط
است در وقت خمس نیست بنحویکه در زکوة گذشت از مالک وکیل یا وصی او مگر در آنچه
ذقی میرسد از زمین که از مسلم خریده است و باقی احکام نیست بنحویست که در زکوة
گذشت و لازم است تعیین اگر مستعذر باشد در زکوة او خمس از مسلم امام و غیر
امام و در سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خمس تعیین نمود و قبض قسیمی
مجتهد داد و جائز نیست عدول از آن نیست نموده بود بغير آن و شرط است در احتیاط

غیر از امام اینک اثنتی عشری باشند و اما اعدالت شرط نیست و هم چنین شرط است
 که از اولاد داشته باشند که جبهه پنجم است باشند هر چند از اولاد علی بن ابیطالب باشند
 و کفایت نمیکند از اولاد برادر یا ششم بودن و این معتبر است از جانب پدر نه از
 طرف مادر و نه از انساب زن و اولاد ششم را خمس نمیتوان داد و شرط است در
 یتیم فقر و در این سبیل در بلایه خمس میگیرند و در غیر آن بلد هم چنانکه در رکوع گذشته
 و قسمت در سه سهم غیر امام واجب نیست لیکن احوط است و جایز نیست زیاده
 از مؤنه سال فقرا و سادات و ایتام ایشان دادن چنانچه جایز نیست این سبیل
 از ایشان زیاده از حاجت دادن و معتبر در سال فقیر از وقت دادن خمس است
 و فرق نیست در وجوب خمس در میان حال حضور امام و حال غیبت و نه در میان
 سه امام و غیر امام و جایز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را بار باب آن و اما
 سهم امام اختیار آن با مجتهد عادل است و مصرف آن تتمه اخراجات سادات است و اگر
 ممکن نباشد رسانیدن بجهت عادل و نه حفظ نمودن تا آنکه خبر او برسد جایز است
 که خود یا عدول مؤمنین از باب تذکری سادات بدین خاتم در بیان سائر
 صدقات است واجب نیست تصدق کردن غیر آنچه ذکر شد مگر آنکه بذر یا عسل
 یا عین یا کفاره بر عین یا کفاره بر کس واجب شود و حکم اینها بعد ازین مذکور میشود
 ولیکن سنت مؤکد است تصدق کردن بقدر طاقت و گنجایش حال شخص در
 چیز داری بشرط بلوغ و عقل و جواز تصرف در مال و نیت قیوت و ایجاب و قبول
 هر چند فعلی باشد و قبض یا ذن مالک و شرط نیست در گیرنده تصدق مستحق
 و جایز نیست پس گرفتن تصدق و انفضل در آن مخفی دادن است مگر آنکه سهم

شده باشد در میان مردم بترک مواسات یا آنکه قصد اظهار متابعت نمودن
 مردم باشد و اما در تصدق واجب بفضل مخفی نداشتن است و سنت است
 ابتدا بخیه دادن پیش از سوال و مخفی شدن از فقیر بجا نیست یا بطلیم و سنت است
 بسیار تصدق نمودن در وقت حاجت و در راه رمضان و بر اقارب خود و خاصا
 ایتم ایشان و بر بنی هاشم خصوصا علی و سنین از ایشان و سنت است تصدق
 نمودن در اول روز و اول شب و در روز جمعه و در راه رمضان و بدست خود دادن
 خصوصا از برای مریض و اندر نمودن مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای
 او و سنت است بدل نمودن چیزی را که نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن از
 برای تصدق کردن برگزیده اموال را و مساعدت نمودن بر رسیدن تصدق فقیر
 و سنت است تقبیل نمودن و پهنه دست خود را بعد از تصدق کردن و تقبیل نمودن
 چیزی را که تصدق نمود و بعد از دادن بفقیر و مکروه است اظهار احتیاج و فقر و بگو
 است کراست و سوال نمودن در مجالس و مکروه است رد نمودن سائل و بجا
 است تصدق نمودن باهل ذمه بلکه راجح است خصوصا هرگاه خویش شخص باشد
 و هم چنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام و جائز نیست زکوة گرفتن بر
 بنی هاشم مگر در حال ضرورت مگر زکوة که از بنی هاشم باشد و حرام نیست بر ایشان
 صدقات واجب غیر از زکوة از مندورات و کفارات و نحو آنها هر چند احوط نگرفتن است
 بلکه ندان است هر چند اقوی جواز است و اما صدقه مندوبه جائز است مگر گرفتن
 و دادن بایشان بے اشکال مقصد چهارم در رسوم و آن اسماک است که
 است که می آید و منقسم میشود بواجب و مندوب و مکروه و حرام و از برای هر یک

مسئله
 سئل عن اشکال
 است ۱۲ مخنه

اوقات چند می باشد که خواهد آمد و مطالب متعلقه بآن در فروع چند بحث
 ذکر میشود **بحث اول** در بابیت و شرائط و کیفیت و احکام آنست و
 در آن چند باب است **باب اول** در بیان شرائط و لواحق آن و در آن
 فصل اول در شرائط و موجب و محتاج شرط است در وجوب
 روزه چند چیز اول در دوغ بلوغ و عقل سوم مسافر نبودن بغيره که نماز و روزه
 قصر باشد چه ارم مسلمانی از مرض بلکه جمیع مضار که بترسند شخص بسبب آن از نماز
 و روزه یا عورتی یا از نیکو چیز است که حفظ آن واجب باشد یا از شقت قبیله
 که نتوانند تحمل آن شد عاقل و متکلم است یا بی عقلی که غالب بر عاقل باشد یا
 نسبت عاقلی بودن از حیض و نفاس و شرط است در وجوب روزه نیز چند چیز اول
 آنچه شرط است در وجوب آنکه بالغ باشد که از طفل همیز چه دختر چه پسر روزه هیچ است
 و واجب نیست در وجوب آنکه مسلمان باشد و اسلام چهارم آنکه از زمان قابل باشد از
 بر سر برادر و مثل غیره و از اجتناب نباشد زمانی که گنجایش یک ماه و یک روز داشته
 باشد باشد و بر بزرگوار و ماه متتابع واجب باشد در چنین شهر رمضان که روزه غیر از
 وجوب نیست و در آن پس اگر روزه بخیر ماه رمضان را در ماه رمضان قصد نمایند
 بر آن چه میسر نیاید و در ماه رمضان بخیر آنکه یک روزه سنت می خواهد بگذرد
 و عباد و عتقان بلکه غیر آن نیز مثل کفاره آن و خوان در روزه او نباشد اگر
 اعتقاد از غیر نباشد و اگر استیجار باشد یا که مطلق تحمل ضرر ندارد و سنت هم از
 براسه زن و عتقان و کثیر و روزه مستحب و اما در واجب موسع اذن معتبر نیست
 بلکه نماز است ضرر ندارد و مراعات احتیاط و اولیست در آن و شرط است در وجوب

روزه مستحب از روز نذر عدم نمی پذیرد و او را در خصوص اتمام ایشان هم قسم اجتهاد و تقلید در حکم روزه که میخواهد بعمل بیاورد و در جزو آن باشد و آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب روزه ماه رمضان بلکه هرگاه علمی باشد ضرورت نیست و ران تقلید پس اگر سهل از کار کند و از نماز اثل روزه نکند و ترک در روزه را نداند یا خد نماید از کسیکه نباید اعتماد و امانا بخورد و مساک بخورد که کفایت در اشغال روزه نمیکند و هم چنین است حکم در غیر روزه از سایر عبادات بلی اگر غافل محض باشد و در واقع از آنچه بایست امساکن نموده باشد و قضای او معلوم نیست لیکن در روزه سنت بلکه مطلق سنن چه روزه و چه نماز و چه دعا و چه غیر اینها همین که بدانند حرام نیست و مطلق شود بر فتوای باستجاب از یکی از عملاً شیعی یا حدیثی در استجاب آن بنیاد یا قول بوجوب باشد با اطلاع بر عدم وجوب آن از جهت کفایت در چنان فعل آن میکند و از این بابت است آنچه رکن شیعیه باشد از سنن اما بشرط مذکور و احتیاج به تقلید در خصوص آنها نیست هر چند سنت است پس واجب نمیشود روزه و نه صحیح است بدون چیزی از شرائط و وجوب غیر از بلوغ و صحیح است روزه از مستحاضه اگر آنچه هست بر او از غسلهای روز و شب بجهت نماز بعمل بیاورد و احوط آنست که ترک نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن و تغشیر دادن پنبه و بخوان هر چند صحت روزه توقف بر غیر غسل ندارد و اما آنچه مؤثقت صحت روزه بر آن از غسل ظاهر آنست که غسلها در روز است و هم چنین غسل شب گذشته اگر پیش از فجر بعمل بیاورد و اگر پیش از فجر غسل کند کافیت و صحت روزه و اما غسل شب آینده و خلل و صحت روزه گذشته ندارد و هر چند احوط مراعات آنست نیز و هم چنین هرگاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر خون بیند شرط نیست

۱- شتی اچا لاس
۲- باجی موم
۳- عیار برابرا
۴- قاعدقاو
۵- کور و سولت
۶- آلا سدا
۷- زارا و جوق
۸- شوش
۹- صوبیت و درود
۱۰- تلمه یکه
۱۱- آوردن اشک
۱۲- هر بارید

نیت روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دوم مبطل روزه نیست
هر چند تا شب ترک شود بخلاف اول که اگر از برای نماز ترک شود روزه او باطل است و
شرط نیست پیش از افطار غسل نماز صبح را بطلوع فجر و فرق نیست در شرط بودن غسل
در بیان کثیر و متوشتط و اما وضو در استحاضه قلیله شرط نیست و از مریض صحیح نیست
روزه اگر تسفر شود و معتبر است در ضرر رسانیدن علم باطن بلکه احتمال مساوی کفایت
میکنند و احتیاط احسن است و کفایت در حصول ظن آماره یا تجربه یا قیاس سیکه فیه ظن
باشد قریب آن و هر چند از کافری باشد از ساقی صحیح نیست روزه واجب اگر سه روز بپزد
هری و پیچده روز بدل بدین از برای کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب
آفتاب عدا و روزه که نذر کرده باشد گرفتن آنرا در حضور سفر و دیار سفر نه که صحیح است
و اما در روزه مندوب قبول بکراهت مگر در سه روز در بدین از برای حاجت مالی افتد
نیست لیکن احوط ترک است و اگر روزه بگیرند صاحبان اعدا را با بقیه مجزیه نخواهد بود از
ایشان و واجب است بر ایشان قضا بکسر مساوی که جا بل حکم باشد پس مجزیه نیست از روزه
آن بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جا بل یا ناسی در آثار روز مبطل و واجب است افطار
نمودن و جا بل در حکم عالم است اگر عالم باشد بکمال یا ناسی و ناسی در حکم عالم است
قصص و هم باید افطار کند عارض نفسا هر گاه حاصل شود عذر ایشان و جزئی
از روز هر چند قبل از غروب باشد یا منقطع شود لمحه بعد از طلوع فجر و واجب
نیست بر طفل در وقتیکه بالغ شود و کافر مسلم شود و ران را روز تمام کردن روز یکین
ست واجب است بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد و بالغ شود و باین مبطل بلکه احوط
در آن عدم ترک است مطلقا و بکراهت پیش از ظهر مسلم شود و افطار نکرده باشد و چنین

نیت روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دوم مبطل روزه نیست
هر چند تا شب ترک شود بخلاف اول که اگر از برای نماز ترک شود روزه او باطل است و
شرط نیست پیش از افطار غسل نماز صبح را بطلوع فجر و فرق نیست در شرط بودن غسل
در بیان کثیر و متوشتط و اما وضو در استحاضه قلیله شرط نیست و از مریض صحیح نیست
روزه اگر تسفر شود و معتبر است در ضرر رسانیدن علم باطن بلکه احتمال مساوی کفایت
میکنند و احتیاط احسن است و کفایت در حصول ظن آماره یا تجربه یا قیاس سیکه فیه ظن
باشد قریب آن و هر چند از کافری باشد از ساقی صحیح نیست روزه واجب اگر سه روز بپزد
هری و پیچده روز بدل بدین از برای کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب
آفتاب عدا و روزه که نذر کرده باشد گرفتن آنرا در حضور سفر و دیار سفر نه که صحیح است
و اما در روزه مندوب قبول بکراهت مگر در سه روز در بدین از برای حاجت مالی افتد
نیست لیکن احوط ترک است و اگر روزه بگیرند صاحبان اعدا را با بقیه مجزیه نخواهد بود از
ایشان و واجب است بر ایشان قضا بکسر مساوی که جا بل حکم باشد پس مجزیه نیست از روزه
آن بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جا بل یا ناسی در آثار روز مبطل و واجب است افطار
نمودن و جا بل در حکم عالم است اگر عالم باشد بکمال یا ناسی و ناسی در حکم عالم است
قصص و هم باید افطار کند عارض نفسا هر گاه حاصل شود عذر ایشان و جزئی
از روز هر چند قبل از غروب باشد یا منقطع شود لمحه بعد از طلوع فجر و واجب
نیست بر طفل در وقتیکه بالغ شود و کافر مسلم شود و ران را روز تمام کردن روز یکین
ست واجب است بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد و بالغ شود و باین مبطل بلکه احوط
در آن عدم ترک است مطلقا و بکراهت پیش از ظهر مسلم شود و افطار نکرده باشد و چنین

است حال دیوانه و بیوشش اگر زائل شود و یوانگی و بیهوشی از ایشان در آن شبی روز و آما یمن و
 مسافر پس اگر بر طرف شود مرض و حاضر شود مسافر پیش از ظهر و افطار نموده باشد پیش از آن
 واجب نیست بر ایشان روزه و صحیح است و اگر افطار نکرده باشند واجب است بر ایشان
 تمام نمودن روزه و اگر حاصل شود عذر ایشان در آن شب و روز پس میضطرر افطار کند چه پیش از
 زوال و چه بعد از زوال و اما مسافر پس اگر خارج شود پیش از ظهر واجب است افطار نماید
 چه در شب نیست سفر نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را لیکن
 احوط آنست که سفر نماید پیش از ظهر و اگر در صورتیکه نیست سفر را در شب نموده باشد هرگاه
 نیست نکرده باشد در شب تمام نماید روز را و قضا کند و مرد و پیر و زن و پیر و گاه عافیه شوند از
 روزه گرفتن چه معتذر باشد بر ایشان روزه چه معتذر افطار نمایند و هم چنین است هر کس کسی
 صاحب دردی است که سیراب نمیشود و نمیداند ترک آب خوردن نماید در تمام روز و لیکن اگر چه
 است بر هر یک از آنها و صورت مشقت خوردن روزه بر ایشان تصدیق نمودن آن هر سه
 بمقتضای از طعام و شرط است علاوه بر این در اخیر یاس از خبر از مرض و واجب نیست قضا
 بر مرد و پیر و زن و پیر مطلقا چه بر ایشان آسان شود و روزه گرفتن بعد از آن لیکن در صورت
 اول احوط قضا کردن است و اما صاحب ناخوشی عطش پس اگر ببرد از مرض از برای
 او حاصل شود و پیرین آن رمضان و رمضان آینده واجب است بر او قضا و واجب
 نیست اگر بر او حاصل نشود و جائز است بر آن که آب سیر بخورد و هم چنین واجب است
 افطار نماید و ترک روزه کند زن حامله که وضع حال او نزدیک باشد هرگاه بترسد بر خود یا
 بر فرزند و شکم یا بر هر دو چه از تشنگی باشد چه از گرگی و هم چنین زنی که شیر میپرورد
 را و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر طفل یا بر روزه گرفتن و فرقی نیست در میان آن

و اگر چه در شب
 و اگر چه در شب
 و اگر چه در شب
 و اگر چه در شب

بهر سبب بزرگشنگی یا گرسنگی طفل یا ضریر یا یک تصدق نماید زن در عودن هر روزی بجزی از
 طعام و قضا کند بعد از زوال غدر و فرقی نیست در دفعه بیان مادر و مستاجر و سبیه و غرق
 و غیره و در طفل میان ولایتی و رضاعی و محال زوجه چهارم داده و هرگاه ممکن باشد بدین ابرائی
 موضوعه یا رفع قهر را از طفل روزه را نمیتواند اقطاع نماید و لازم است که تصدق از مال و منع باشد
 و اگر بجهت نذکره که با نیست اقطاع نماید بر روزه را بگیرد روزه ایشان باطل است و مستقط
 تصدق نیست و بجای که قضا است باشد باب و و هم در بیان حقیقت روزه و در آن
 چند فصل است **فصل اول** در زمان روزه اول وقت آن از طلوع فجر دوم است
 که باید ترک نماید از آن وقت امور که خواهد آمد دیگر خارج که باید ترک کند آنرا پیش از هیچ
 برنگاه زمان و سخت ندارد و از بر است آن و غسل نمودن از جنابت و و حکم جاع است استمنا
 و آخر وقت آن بنابر احوط و احوط بطرف شران حمزه مشرقیت و از سمت راست گشتن
 آن **فصل دوم** در نیت روزه بدانکه کفایت میکند در آن قصد نمودن روزه قریبه الی الله
 و تعیین آن هرگاه معین نباشد و اما قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن یا اخطا و غیره نیست
 و ترک آن مستطیل روزه است چه بر وجهی باشد یا نه مگر در مثل یوم الشک اگر چه بعد معلوم
 شود که آن ماه رمضان بوده باشد چنانچه می آید پس کفایت میکند در نیت ماه رمضان بیکه
 اساک میکنم از اموریکه می آید قریبه الی الله بدون قصد وجوب و تعیین اگر بدانکه ماه
 رمضان است و اگر نه اند روز بگیرد بخت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود که آن از
 ماه رمضان بود کفایت میکند و مستطیل قضا خواهد بود و مثل رمضان است و این حکم
 و در عدم حاجت تعیین یا علم بآن نذر معین و عمد و یمن و استیجار و اما کفالت و نذر مطلق
 و روزه مذکور محتاج است تعیین و وقت نیت در شب است هر چند در جز آخر

مسئله حکم است
 عالمی از کفایت
 تعیین در نیت
 فصل در نیت
 و در نیت

آن نباشد و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح صادق داعی براسماک مخصوص در بیان
 مخصوص باو باشد و قصد منافی آن نداشته باشد پس لازم نیست سعی نمودن و تحصیل
 اول فجر و نه تعارف فجر اخطا نمودن صورت روزه را در ضمن و اگر ترک نماید عذرانت را
 تا داخل صبح شود روزه او صحیح نیست و قضا بر او واجب است نه کفاره و هم چنین باطل است
 روزه هرگاه در شب نیت کند که روزا انظار میکند و هرگاه بعد از نیت روزه منافی آنرا عمل
 بیاورد پیش از صبح نیت باطل نمیشود و تجدید نیت ضروریست هر چند از فعل جماع باشد
 اینها که ذکر شد در روزه واجب محتمل است مثل رمضان و نذر معین و حال اختیار
 و اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند که آن روز روزه اول ماه رمضان است یا آن
 روزه روز نیست که نذر معین نموده است یا فراموش نموده باشد نیت را پس وقت
 نیت باقیست تا بظهر و واجب است بر کسی که علم بهر ساند بوجوب روزه آن روز یا
 بخاطرش آید بعد از فراموش نمودن آنکه فوراً نیت کند و اگر نه روزه او باطل است و اما بغير
 روزه معین واجب از قضا روزه ماه رمضان و نذر مطلق و نافله اما روزه واجب پس
 جائز است تجدید نیت در آن تا به حال در وقتیکه منافی بعمل نیارده باشد و روزه او صحیح
 است و بظهر شدن فوت میشود وقت آن و تأدیر مندوب پس جائز است نیت
 نمودن تا پیش از غروب آفتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد و کفایت
 نمیکند نیت روزه رمضان پیش از دخول ماه چه بیک روز و چه بیشتر و جائز است در
 اول ماه رمضان نیت روزه گرفتن تمام ماه را نماید و اکفا بآن نماید یا در هر شب
 نیت علیحدّه نماید هر چند احوط اکفا نکردن با و ال است و منعقد نمیشود در ماه
 رمضان روزه غیر ماه رمضان نه در حضور و نه در سفر و نه واجب باصل شرع

و نه بنزد رو بخواند و نه قندوب لیکن اگر جاهل بدخول شهر رمضان باشد مثل یوم الشک یا غراموش
نموده باشد کفایت از رمضان میکند چنانچه اگر واقع شود در نزد معین غیر آن بجمل یا سهواً سقط
نماید آنرا و کفایت نمیکند از انچه نیت شده است و در حکم آنست عهده و عین و سنت است
روزه روزی ام شعبان هرگاه شک عارض شود میان آنکه از شعبان است یا از رمضان
و اگر نیت نماید یوم الشک را از ماه رمضان منعقد نمیشود و هم چنین هرگاه تردید نماید میان
روزه رمضان و شعبان و اگر در یوم الشک ظاهر شد از ماه رمضان بودن آن با عدم نیت
روزه رمضان پس اگر پیش از زوال باشد و منقطع بعمل نیآورده باشد تجدید نیت کند و آن
مخیر نیست از روزه ماه رمضان و اگر بعد از ظهر معلوم شود واجب است اساک کردن و قضا
گرفتن عوض آنرا اگر نیت روزه کند و فاضل شود از آن در روز یا بخوابد در روز یا در پیش
نماید روزه را در روز بر او چیز نیست و روزه او صحیح است و هم چنین است هرگاه
نیت منقطع نموده باشد در ثانی حال در یکی از صور مذکور و افطار نکرده باشد بخلاف آنکه
اگر نیت خروج از روزه نموده باشد بالفعل یا قصد ریاء بخیزد از آن نماید روزه آن باطل
است و اگر طفل تجده بلوغ برسد پیش از ظهر تجدید نماید نیت روزه را و روزه او صحیح نیست
بخلاف آنکه اگر بعد از ظهر بر تلویغ برسد بخیر نیست از روزه واجب و نه واجب است بلوغ
قضا فصل سوم در بیان انچه باید از آن اساک نمود چه پیش از زمان روزه مثل قیام
بر حیاب و در شب روزه تا بصبح چه در زمان روزه مثل غیر قیام بر حیاب از انچه می آید
از محرمات که اگر بفعل آوردند روزه باطل میشود و آن ده چیز است اول و دوم خوردن و
آشامیدن که هر یک نفسد روزه و موجب قضا و كفاره است مطلقاً چه معتاد باشد
یا کول مثل نان و آب و چه غیر معتاد مثل خاک و سنگریزه و فشرده درخت چه خورون و

در کمال سلسله تبار است
۱۲ امیر اسرار
نیت تشبان گم در راه
وقت از در گذر خار
شد که از در رمضان
است پندار
رسانان غایب در درون
اش هیچ استیجاب
در میان معلوم
۱۳ امیر اسرار
در این صورت نقص
است ۱۴ امیر اسرار
در امپراتور اجازان
است اگر چه نیست
بمردوب باشد و بر آن
روزه در یک در آسمان
آن نفع نشود و در این
نیست چنانچه در این
۱۵ امیر اسرار

چند آشیان این آنهاست عارف باشد و چه غیر متعارف باشد هر چند ماکول و مشرب و مبتلا
باشد مثل فرو بردن بقیة غذا اگر درین وند آنها میماند که آن مبطل است نیز اگر رسوا فرو
برد باطل نمیشود هر چند متعذر باشد و خلل کردن و لیکن احوط خلل کردن است چنانچه احوط
قضا نمودن است هرگاه خلل نکرده باشد و مبطل نیست فرو بردن آب دهن هر چند طعم هم
رساند از مثل قندران یا مسطکی بشرط آنکه خمری از اجزای آنها در آب دهن یافت نشود و وقت
نیست در آب دهن میان آنکه فرو بر و بطریق عادت یا جمع نماید در دهن و فرو بر و لیکن در
دوم ترک او ^{است} و همچنین در فرو بردن تمامه و تخامه هر چند منقطع بودن آنها
خلاف ظاهر است ^{است} و اگر پیرون آورد آب دهن یا تخامه یا تخامه را و فرو بر و مبطل است
و همچنین است آب دهن و مفر نیست بلیدن انگشت بجهت رفع غلظت غیر آن و هم چنین خائیدن
طعام محبت طفل و دانه دندان و حلق مرغ و کبوتر و خوان نمودن و رسیان دهانی و چیدن
نک آتش و امثال آن ما و اسیکه عدا چیریه فرو بر و احوط و اولی ترک این امور است
بدون ضرورت و حاجت و اگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در اینها واضع طلب
نمیشود روزه هر چند بجهت غرض میجی نبوده باشد و لیکن احوط ترک اخیر است و جائز
است مضغه کردن از برای روزه و از هر چند بجهت خنک شدن باشد و لیکن افضل
ترک آنست در غیر وضو و کرده است که مبالغه و تکرار کند و مستحب است که بعد از وضو
سه مرتبه آب دهن بیند از دو هرگاه کسی مضغه کند و آب بحلق او فرو رود و پس اگر عدا فرو
برد روزه او باطل است و موجب قضا و كفارة است و اگر عدا نباشد پس اگر در وضو نمازد اجبی باشد
بر او چیزی حرام لازم نیست و هم چنین است اگر بجهت مداوایا از الیه نجاست بکشد یا آنکه
بعد از چیز خوردن باشد و اما اگر در وضو نافله باشد لازم است قضاء آن و هم چنین است

بکار احوط است
بکشتن فضلات احوط
است از سر بیرون بردن
معتد

اگر مضمهر البعنوان عبث و لغو یا از برای خنک شدن کرد و آب بخلق او فرو رفت و اما
استنشاق پس اگر بسبب آن آب داخل شود و حلق بر او چیزی نیست بلکه مفسد بودن
آن ثابت نیست و جائز است مسواک کردن حتی کچوب تر بلکه سنت است مطلقا و
لکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون نیاورد و اما ای که مسواک بکند و اگر بیرون آورد
آنرا فرو نبرد و جائز است و داخل در احلیل نمودن تا آنکه بچون برسد و مفسد نیست و
هم چنین ده او در جراحت ریختن بخون که بچون برسد یا امر فایده احدی را که چیزی بر او نرسد مثل نمره
که فرو رود بشکم او یا خود باختیار چنین نماید و مثل مذکورات است چیزی در دماغ کردن بخون که
وارد بر حلق و داخل در جوف شود سوم جماع کردن است و آن مفسد روزه است چنانچه
موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در بر وجه و فاعل و چه در مفعول چه
مفعول مرد باشد چه انزال نشود چه انزال نشود و هم چنین در فرج حیوانات و اگر محکم
شود در روز مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا و رسول و ائمه که مبطل
روزه و موجب قضا و کفاره است و لکن در وقتی مبطل است که بدانند کذب است و
نصب است او را به بدی از ایشان و هرگاه اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدان
و در واقع کذب باشد مبطل نیست و موجب قضا و کفاره و انحط الحاق نمودن فاطمه
و سائر علیها السلام است بیاثر معصومین هر چند اظهر عدم الحاق است و اما کذب
بر غیر خدا و اول و ائمه موجب قضا و کفاره نمیشود هر چند بر سائر انبیاء و اوصیای
ایشان باشد پنجم از غاس در آب است که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است
و حاصل میشود آن بفرود رفتن در آب بلکه بفرودن سر در آب هر چند بدن یا موی
سر بیرون باشد از آب و فرق نیست در میان آنکه منافذ سر منسد باشد یا نباشد

اگر مضمهر البعنوان عبث و لغو یا از برای خنک شدن کرد و آب بخلق او فرو رفت و اما استنشاق پس اگر بسبب آن آب داخل شود و حلق بر او چیزی نیست بلکه مفسد بودن آن ثابت نیست و جائز است مسواک کردن حتی کچوب تر بلکه سنت است مطلقا و لکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون نیاورد و اما ای که مسواک بکند و اگر بیرون آورد آنرا فرو نبرد و جائز است و داخل در احلیل نمودن تا آنکه بچون برسد و مفسد نیست و هم چنین ده او در جراحت ریختن بخون که بچون برسد یا امر فایده احدی را که چیزی بر او نرسد مثل نمره که فرو رود بشکم او یا خود باختیار چنین نماید و مثل مذکورات است چیزی در دماغ کردن بخون که وارد بر حلق و داخل در جوف شود سوم جماع کردن است و آن مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در بر وجه و فاعل و چه در مفعول چه مفعول مرد باشد چه انزال نشود چه انزال نشود و هم چنین در فرج حیوانات و اگر محکم شود در روز مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا و رسول و ائمه که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و لکن در وقتی مبطل است که بدانند کذب است و نصب است او را به بدی از ایشان و هرگاه اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدان و در واقع کذب باشد مبطل نیست و موجب قضا و کفاره و انحط الحاق نمودن فاطمه و سائر علیها السلام است بیاثر معصومین هر چند اظهر عدم الحاق است و اما کذب بر غیر خدا و اول و ائمه موجب قضا و کفاره نمیشود هر چند بر سائر انبیاء و اوصیای ایشان باشد پنجم از غاس در آب است که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و حاصل میشود آن بفرود رفتن در آب بلکه بفرودن سر در آب هر چند بدن یا موی سر بیرون باشد از آب و فرق نیست در میان آنکه منافذ سر منسد باشد یا نباشد

و نه در میان روزه واجب و مستحب در فساد و نه در میان آنکه دفعه عرفیه بر زیر آب کند
 یا نه مگر آنکه بر هر ضلع در وقتی زیر آب کند که مجموع در یک حال در زیر آب نباشد که این
 تقدیر حرام است و نه مضطر پس اگر سر در زیر آب نماید بقصد غسل کردن غسل او باطل
 است اینها همه بر تقدیر صحیح بودن ارتماس است و اما اگر سر او ارتماس نماید باعث نما
 روزه نمیشود مگر آنکه بعد از فرو بردن سر متذکر شود و مبارک ننماید بیرون آوردن
 آنرا آب و غسل و هر دو صورت صحیح است و اگر ارتماس نماید سهوا و آب غصب صحیح
 است روزه آن و باطل است غسل آن ششم رسیدن غبار بجلای وحد آن مخفی خاد
 نقطه دار است و آن موجب قضا و كفاره است چه غبار هلال باشد مثل آرد یا
 حرام مثل خاک هرگاه خود برساند آنرا بجلای یا باعث شود فعلی را که آن موجب رسیدن
 باشد مثل آنکه بایستد در موضعی که غبار باشد و حفظ نماید از خود بخلاف آنکه هرگاه
 حفظ نماید از خود بخوبی که باید و بعد از آن ظاهر شد که غبار بجلای او داخل شده است
 ضرر ندارد و معتبر نیست در مان غلیظ بودن بلکه کفایت میکند احساس نمودن
 آن و جمعی حاق نموده اند بباردود و بخار که غلیظ باشد و احوط اجتناب است بلکه
 خالی از قوت نیست هفتمی کردن دان موجب قضا است اگر بعد و اختیار واقع شود
 و اگر به اختیاری نماید بر او چیز نیست و اگر بطریق ضرورت شده باشد عقاب ندارد
 و لکن منفسد روزه دانست و مدار روتی کردن بعد از عرفی است پس نیست ازین
 با بیرون آمدن هسته و گرم و خواتنا و هم چنین هرگاه غذا یا آب بیرون آید بجلای و برگرد
 مضطر نیست و اگر در قضا وین بیاید باید آنرا بریزد و اگر عذارد و قضا و كفاره واجب
 است بر او ششم استمنا یعنی اخراج نمودن منی از خود و بغیر جماع و واجب میشود

در غرض از غسل روزه
 و حکم از غرض بخت

بآن قضا و كفاره هم چنین است چنانکه سبب انزال بشود عاده هر چند قصد انزال بآن نشود و اگر
 قصد انزال داشته باشد بقتل و منی بیرون نیاید آن مفسد روز فحشاء باشد لیکن آن فعل حرام
 است و اگر نیک کردن و نگاه کردن خارج شود منی هرگاه قصد انزال باشد یا آنکه نداشت و خروج
 منی باشد موجب قضا و كفاره میباشد چه بجماع باشد چه بجماع و الا نه موجب قضا است و نه
 كفاره و هم چنین است خال گوش دادن بعد از زنی و سخن آن و تخیل جماع و نحو آن اگر
 باعث خروج منی شود تمام اطفال همایع است بدون ضرورت آن حرام و مفسد روزه و حیض
 قضا و كفاره است و بجا دیگر است لیکن احوط ترک است و تم بقا بر جنابت است
 عمدتاً باطل و عجز جنابت هم رسیده باشد باقتلام یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد روزه
 و موجب قضا و كفاره است و این حکم در روزه شهر رمضان و قضا آن ثابت است
 نه در جمیع اقسام روزه حتی در صوم سخت و شل بقا بر جنابت است بقا بر حیض و نفاس
 و استحاضه و لیکن ظاهر بیرون قضا است در اینها که كفاره و مخصوص است حکم اینها
 بشهر رمضان نه بغیر آن حتی قضا شهر رمضان هر چند احوط عدم بقا بر آن است
 مذکوره است حتی جنابت در جمیع اقسام روزه حتی سنت و غسل مس میت واجب نیست
 و شل بقا بر جنابت است خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن یا با تردید در آن یا
 خوابیدن آن بعد از خوابی که پیش از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد
 و اگر عازم باشد و خواب رود تا صبح كفاره بر او واجب نیست و لیکن قضا بر او لازم است
 و این خواب خواب سابق بر آن پیچ یک حرام نیست و لیکن احوط ترک خواب دوم
 است و اگر دفعه سوم خوابد قضا و كفاره بر او لازم است هر چند عازم بر غسل باشد
 و شل نوبت ثالثه است نوبت اولی اگر بخوابد بدون نیت داشتن بر غسل تا صبح

اینها در قضا و كفاره
 جنابتی است که در روزه
 واجب است

یا متردد باشد غسل نمودن و محصل نه نمودن و اما اگر غافل شود از جنابت یا از غسل پیش از جمیع یا از آنکه شب روزه است کفارہ بلکه قضا بر آن واجب نیست و اگر ممکن نشود بر یک از جنب غیر آن غسل واجب است تیمم نماید و احوط بقا بر این تیمم و نخوابیدن تا صبح است هر چند تعیین آن اشکال است باقی مانده در مقام چند بحث بحث اول آنکه آنچه مذکور شد که بطل روزه است در وقتی است که بعل آورد آنرا از روی عمد و اختیار پس هرگاه نسیاناً فعل مفسد بعل آورد و روزه او باطل نمیشود و اگر بداند که روزه است لیکن فراموش کرده باشد که چیزی باطل میکند روزه را و آنرا بعل آورد و فساد آن بخوبی جایز است و هم چنین باطل نمیشود هرگاه بدون قصد داراوه فعل منتهی از او واقع شود مثل آنکه پیشه پرواز کند در حلق او داخل شود یا داخل شود بخمار غلیظ در حلق او و محلی که احتراز از او ممکن نباشد و هم چنین هرگاه بیفشند در حلق او چیزی که یا این قدر بزرگند او را که به اختیار ربوبی قصد شود و بخورد و اگر آنرا برسانند بر ضرر شقیس یا عیال یا مال یا برادران دینی او بخوبی که لایق بحال امن نباشد تحمل آن و قرائن شهادت بدید که اگر غفلت کنند چنان خواهد شد پس اگر افطار نماید روزه او باطل است و قضا بر او واجب است مثل تقیة از مخالفین و اگر شک داشته باشد در آنکه چیزی مبطل روزه است یا نه مثل آنکه محمدر است و ممکن نباشد او را فحیدان حکم آن یا مقلد است و دست آن مجتهد نیز سجد جائز نیست آن فعل بر آن هر چند در لزوم قضا اشکال است چه آنچه عدم وجوب کفارہ ظاهر است و لذا باطل پس اگر مفسد است روزه او باطل است و قضا بر آن واجب است و کفارہ و اگر غیر مفسد است بر او کفارہ و قضا نیست بحث دوم در بیان مفسداتی که حرام نیست ارتکاب آنها لیکن موجب قضا می شود و یا

چند چیز است از آنجمله افطار کردن پیش از تفحص از صبح با قدرت بر آنکه جائز است تا یقین
 بطلوع صبح ندارد ولیکن اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است قضا بر او واجب است نه کفاره
 و اگر بلا غلط و تفحص نماید و مطمئن شود بباقی بودن شب یا قدرت بر آن نداشته باشد و بعد
 معلوم شود که صبح بوده است لازم نیست بر او قضا و نه کفاره و مخصوصا مست حکم بهمت
 بر تقدیر تفحص نمودن بشهر رمضان واجب معین و نیز از آنجمله است اعتماد نمودن
 بر قول کسی که خبر دهد که شب است و بان مطمئن نشود و منطقه بقول او هم رساند و مفطر
 عمل آورد و بعد معلوم شود که صبح طالع بوده و اگر علم هم رساند یا آنکه خود تفحص کند قضا
 بر آن لازم نیست و از آنجمله است اگر کسی خبر دهد که صبح است و او گمان کند که شوخی میکند
 یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است بر او قضا
 نه کفاره بحث سوم هم ام است روزه واجب معین بالذات را افطار کردن بلکه
 در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و جائز است
 افطار نمودن روزه غیر معین را پیش از زوال چه قضا و شهر رمضان باشد چه غیر آن
 و قضا چه از نذر باشد چه از غیر چه بر وجه تبتیرع باشد چه بر وجه ولایت و چه بر وجه
 استیجار و مگرده است افطار نمودن بعد از زوال در غیر قضا و شهر رمضان و در آن حرام
 هست و لازم است کفاره بنا بر ظاهر و اگر ضیق باشد وقت قضا معین است تمام
 آن و لازم نمیشود کفاره آن اگر باطل کند قبل از زوال بلکه میشود کفاره بستن
 موجب آن اگر واقع شود در ایام متعدده و اگر در ایام رمضان افطار کند و بعد نیت
 شود که روز عید است در آن کفاره نیست و اگر در نیت خود را اگر او نماید بر جلع و هر دو
 ضابطه باشند واجب است دو کفاره بر نوج و اگر در نیت اطاعت شود بر نوج و هر دو

۴
 خود در صورت عدم
 قدرت قضا است
 ۱۲ مینا ساعده در
 بعد از افطار
 نذر کفاره ماه
 رمضان است ۱۱
 شیخ

واجب است بر هر یک یک افکاره بخت چهارم در علامت دخول ماه رمضان و
 آن چند چیز است اول دیدن هلال پس هر که دید ماه را واجب میشود بر آن روزه گاه
 یقین داشته باشد به دیدن هر چند دیگر ندیده باشد دوم گذشتن سی روز از هلال شهر
 شعبان که در آن صورت واجب میشود روزه هر چند هلال شهر رمضان دیده نشود و هم
 چنین هلال شوال معلوم میشود و گذشتن سی روز از هلال شهر رمضان سوم شهادت
 عادلین هر گاه موافق باشند در شهادت در وصف هلال و شهادت بدینند بدین و وثوق
 نیست قبول آن بر حکم حاکم شرع بلکه مقبول است شهادت ایشان هر چند حاکم شرع
 بر نماید شهادت ایشان را بجهت عدم معرفت بر حال ایشان یا بسبب اشتباه رؤا و
 ایشان چهارم شایع است باینکه جمعی بگویند که ماه را دیدیم و ثابت میشود و آن هلال
 با حصول علم باینکه با حصول ظن ستا تم بعلم بخت پنجم آنکه شرط است در وجوب قضا
 باو غ و عقل و ایمان و اسلام پس واجب نیست قضا بر طفل و دیوانه و مسکین و کافر
 مگر آنکه او را ک نمایند آنرا اول صبح صادق را باشد الاطوار اما حائض و نفسا پس واجب است
 بر هر یک قضا و همچنین بر کسی که خواب رفته باشد در تمام روز و نیت نکرده باشد و کسی که
 روزه را فراموش کرده باشد و کسی که ترک نموده باشد روزه را بعد از وجوب بر او عدم
 قیام غیر روزه مقام آن و کسی که فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر آن چند
 روز یا کل ماه که واجب است بر او قضا و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از آنکه
 شب شب روزه است واجب نیست بر آن قضا و هم چنین واجب است قضا
 بر مردی که طلق باشد چه فطری و واجب نیست بر سق و نیز بر هر فرق اسلام که محکوم
 بکفرند مثل خوارج و غلات مگر آنچه فوت شده باشد از ایشان یا از خلاصه رسانند

در بیان بخت
 پنجم

باشند بان بنابر مذکور خود بنابر مذکور شیعه صحیح باشد و وجوب قضا فوری نیست و
 مستحب است تابع در آن و ترتیب در آن واجب نیست چه از یک سال بگذرد یا بیشتر
 لیکن سنت است و روزه مستحب صحیح نیست از یک سیه و روزه و روزه واجب باشد مگر آنکه
 قادر نباشد بر واجب که جائز است بیان ذکر سجده سهواً اینست بِسْمِ اللَّهِ
 وَبِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ طریقه نماز احتیاط
 باید آهسته بخواند و سوره هم ندارد و وقت تند خفیف بخواند و سلام و بعد طریقه تشهد
 خفیف تشهد أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدُ
 أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
 بَن كَاتِه كَاتِه الرِّسَالَة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل الصلوة عماد الدين وحيثها معراج المؤمنين والصلوة
 والسلام على افضل لقائهم والراكعين والساجدين محمد وعترته الطيبين
 الطاهرين واللعنة على اعدائهم ما دامت السموات والارضين و
 بعد انچه معلوم ميشود از فتاوى حجة الاسلام و قدوة الانام جناب حاجي ميرزا محمد حسن الشيرازي
 و ام طه العالی النجفي كه مكلف قبل از شروع در نماز مسائل ضروريه مهمه عامه البلای آنرا بداند تا
 در وقت عمل و ترنزل نبوده باشد و دانستن مسائل مهمه ضروريه از كتب مفصلة بعضی مشکل
 بود لهذا این اقل الساعات والطلبه حاجي سيد مهدی اليزدي النجفي این مسائل را از كتاب النجبه
 و مسئله انتخاب نموده و خلال این اوراق جمع نموده از برای آسان بودن ضبط آنرا بر مومنين
 كه ارتفاع ایشان باعث غفوة معاصي این عاصي شود و الله الموفق والعين مسئلة شخص مكلف بايد

احکام خدا را یا با جهاد یا بتقلید یا با احتیاط عمل کنند و صورتیکه احتیاط مستلزم تکرار باشد و الا
 معین است از برای او تقلید و در مسائل ضروری و اتفاقی علماء و اجماعی اصحاب و علماء تقلید
 ضروریست و مجتهدی که باید مردم تقلید ایشان کنند اگر جمیع مساوی باشند در جمیع جهات
 شخص مکلف بخیر است که تقلید هر یک که خواسته باشد بکند و اگر چنانچه یکی از ایشان اعلم و افضله
 و اوریع و اوثق و رفووس باشد معتین است تقلید او و طریقۀ اخذ مسائل باید که شخص
 یا از خود مجتهد بشنود یا از دو عادل بشنود یا از یک عادل بگوید یا از او باشد یعنی مسئله را خود از مجتهد بشنود
 باشد و نقل کند یا کتابی که خواطر جمع باشد که این کتاب غلط نیست و صحیح است **مسئله**
 مقدمات نماز شش است اول طهارت و آن عبارت است از وضو و غسل یا تیمم بلان و دوم
 دوم از اینجاست از بدن و لباس سوم سر و صورت چهارم وقت شناختن پنج قبله شناختن
 ششم جای سجده پاک باشد و پست و بلند نباشد مگر بکلفتی یک خسته چونکه دانستن مقدمات
 موقوف است بر شناختن نجاسات و مطهرات پس بدان مسطرات چند چیز است اول آب
 مطلق چه که باشد چه جاری و چه قلیل پاک میکند هر نجیسه را که قابل تطهیر باشد بطریقیکه مذکور
 است در محل خودش و دوم آفتاب است و آن پاک میکند زمین را هر چه غیر منقول باشد
 مثل درخت و گیاه و امثال آن مثل دیوار و سقف و در و پنجره تا بیدان بر آن در حالتیکه
 تر باشد و با آفتاب خشک شود سوم زمین و آن پاک میکند تمام قدم و هر چه و فعلین را براه
 رفتن یا بجا آمدن بر زمین همیشه که عین نجاست بر طرف شود هر چند احوط راه رفتن بقدر
 پانزده ذراع است اگر بجز بر طرف شود چهارم استحاله به تبدیل شدن حقیقت نجس یا
 مانعین حقیقت چیزی دیگر مثل سنگ که در خاک زار افتد و خاک شود و هر چیز نجیسی که بسوزد و پخته
 شود و در زغال جمیع نجاسات است پنجم اسلام و آن پاک میکند طرقات کافرا از آب و مانع

و دهن و اتصال آن در هم چنین آنچه متصل بدن او باشد از سوی و ناخن و دندان و هرگاه اسلام
 بیاورد پدر و مادر و فرزند و صغیر پاک و کبیر می شود و تبیعت ششم که شدن و آن در آب انگور جویده است
 که نجاست آن بسبب جوئیدن باشد پاک می شود و بی طرف شدن و ولایت آن بعد از غلبه یان
 شدن با تش و در آفتاب غیره احوط اجتناب است هفتم انتقال است مثل خون آدمی و غیر
 او که بجزیم شیه و یک و پنچش و کینه که منتقل شود و عرفا از خبر آنها محسوب شود و انقباب نیز مطهر
 است مثل سر که شدن شارب و اشال آن هشتم زوال عین از باطن مسلمان مثل باطن داغ
 و چشم گوش و دهن و کانی است در پاک شدن بدن حیوانات چرند و پرند زوال عین با تمایل
 تطهیر علی الاحوط نهم استبرار حیوان جلال و تابع اوست استبرار انسان و آن حکم اظهارات
 و رطوبت تشبیه ببول و منی می شود و اگر استبرار از کرده باشد نجس است و استبرار و منی ببول است
 و در بول مسجحات است بخوندن و در محل خود و هضم بیرون آمدن خون از محل و جگر کردن حیوان یا
 محل خمر شسته بقدریکه متعارف است از آن خون رفته باشد آن حکم اظهارات خون باقی ماندن شوی
 و در سپهر از احوط اجتناب است یا زده هم سنگ و کینه است نجاست آن که در محاش ذکر شده
 و بعد از غسل و آن پاک کنند و است رطوبتی را که باقی می ماند بعد از نشستن در چیز یا یک فشار
 و رانها شرط است و از هضم غایب شدن مسلمان با غسل نجاست و احتمال تطهیر از آن و
 استعمالش بجزیکه طهارت در آن شرط است شرعاً یا عرفاً بحسب مال غالبه مسلم و اینکه استعمال
 بعد از تطهیر است مسئله و نجاست اول و دوم بول و عاقل است از هر حیوانی که حلال گوشت
 نباشد و صاحب نفس سالک باشد یعنی خون چنده و آشته باشد و فرق نیست در غیر یا کول اللحم
 آنکه انسان باشد یا حیوان حرمت آن اصلی باشد یا عارضی مثل حیوان جلال سوم و چهارم
 خون و منی است از هر حیوانی که صاحب نفس سالک باشد خواه حلال گوشت باشد یا حرام

گوشت باشد و خون کمتر از دهم نبلی مغفول است نه طایر پنجم و ششم سگ و توک صحرائی نه دریائی و
هم چنین اجزاء و طوایف و لطایف هر یک هر چند اجزائی باشد که حیوة در آنها حلول نکرده باشد
مانند مو و ناخن آنها پنجم پنجم است بهنم میته است از هر حیوانی که صاحب نفس سائل باشد گریسته
آدمی که نجاست آن پدید از مرد شدن و پیش از غسل دادن است بلکه پیش از مرد شدن و بعد
از مردن نیز بنا بر احوط هشتم کافر است حتی مرتد و یهود و نصاری و مجوس و همچنین است حکم اجزاء آنها
حیات و در آنها حلول کرده یا نکرده باشد و لایق معرفت کافر آنست که انکار آئیت الهی یا رسالت
یا ضروری از ضروریات دین نماید و احوط بلکه اقوی اجتناب از او لاوکفار است پیش از بلوغ
ششم شرب و هر مسکری که در اصل روانست هر چند نجشنگه و مشهور الحاق آب انگور است آن گره
غلیان بهم رساند و بعضی ملامت نموده اند اعتبار اشتداد را نیز و احوط اجتناب است مطلقا
و هم فقلع است و آن از جو بعل می آید چنانچه بعضی ذکر نموده اند و معتبر در آن صدق اسم
است و معروف عرب و هم چنین عرق شتر حلال بلکه مطلق حیوانات حلال است بنا بر احتیاط
یا از دهم عرق جنب است از حرام خواه در وقت حصول بیابت باشد یا بعد از آن خواه در زن
باشد یا در مرد از زنا باشد یا از لواط و طی بهیمنه باشد یا غیر آنها بلکه در وطی حایض و در زه
ماه رمضان و طهار قبل از کفاره اقوی اجتناب است مگر در آنچه معتبر است و غسل و
آن چیز است او که نیت باینکه بدانچه میکند غسل برد و قسم است ارتعاسی و آن یک نیت
خروجی است آب است بخوبی که جمیع بدن را آب فرا گیرد و موضعی از بدن مانند که آب یاور ترسد
حتی زیر سر یا وترتبی بنجوبست که در اینجا ذکر میشود و دوم شستن سر و گردنست و قدری
از شانه ها و سینه و پشت سر داخل کند و شستن سر و گردن تا یقین بقدر واجب بهم رساند و
آب را زیر موی سر و لیش برساند و هم چنین گوش و چشم و دماغ و دهن هر چه از آنها ظاهر باشد

سوم شستن جانب راست است و چیزی از دوش و چیزی از گردن و چیزی از طرف چپ از پیش رو و پشت سر داخل کند تا سر انگشتان و احوط شستن تمام عورت است بحد یقین چهارم شستن جانب چپ است بطریق مذکور که در شستن جانب راست مذکور شد و در این دفعه نیز احوط شستن تمام عورت است بحد حصول یقین پنجم ترتیب یعنی اول سر و گردن بشوید دوم شستن جانب راست سوم شستن جانب چپ است بنحو مذکور و ترتیب در غسل از تناسل نیست چونما یک دفعه فرو رفتن در آب است ششم تحلیل آنچه در دست و پا بوده باشد از شست و سوار و غیره تا هرگاه مانع وصول آب باشد مثل حرکت زیاد و چرب زیاد و بدن بهم تنگ طاهر بودن جمیع اعضاء بدن است قبل از غسل از تماسی و طاهر کردن بدن بعد از ازالۀ عین بد و مرتبه از آب قلیل و فرو بردن در آب کثیر نیز دو مرتبه بنا بر احتیاط و بول در آب جاری یک مرتبه کافی است ششم مطلق بودن و طاهر بودن آب است یعنی مضاف نباشد مثل گلاب و غیره نجس و شنبه نجس هم نباشد که غسل بهیچ یک از اینها صحیح نیست و این حیثیت باقیست در تمام مباح بودن آب و مکانست یعنی آن دو غصبی و شنبه لغصبی نباشد که غسل در آن مکان و در آن آب صحیح نیست و اعاده آن نماید که غسل او باطل است و هم باقیاندر بنیت غسل تا آخر و اگر تاسینه در آب باشد و بنیت غسل زیر آب رود کافیست در غسل از تماسی و بیرون آمدن از آب واجب نیست **مسئله** اگر کسی یک دفعه زیر آب رود بنیت سرگردن در دفعه دیگر بنیت طرف راست و دفعه دیگر بنیت طرف چپ کفایت میکند در غسل ترتیبی و اما از تماسی مذکور شد **مسئله** اگر کسی غسل کند و قصد دادن اجرت قاضی بطریق متعارف ندارد که بعد از غسل باطل است اگر چه بعد هم او را رضی کند باید غسل را اعاده نماید و اگر قصد دادن دارد و رفت و غسل کرد و بیرون آمد و وجه با او نداد و غسلش صحیح است و شقوق فرجه است **مسئله** واجبات و فرائض

نیست باین معنی که بدانند چه میکنند و نیست همان داعی بفعل است و بر انگیزاننده تشغیل است بجهت
عمل قریب الی الله و نیست شرط است در هر عملی و بدون آن صحیح نیست و قوم شستن روان
رستن گاه موی استرا از فرخ مجسب طول و مجسب حق فرو گرفتن انگشت ایام و وسط
از طرفین رو و قدری از اطراف بشوید بجهت حصول یقین شوم شستن و دست راست
است از مرفق تا سر انگشتان از اعلی فالاعلی و قدری بالاتر از مرفق بشوید بجهت حصول
یقین چهارم شستن دست چپ است بخو یک در دست راست مذکور شد و آب که از دست
چپ زیاده آمده است بآن آب مسح سر و مسح پای راست و پای چپ را بکنند بجهت مسح
سر است از پیش روی سر بقدر مستی کافیست بمقدار سه انگشت افضل و بهتر میباشد مسح
سر و پا از سر انگشتان تا بکعبین علی الاشر و الی المفصل علی الاحوط ششم ترتیب و موالات
باین نحو که اول رو را بشوید از اعلی فالاعلی بعد از آن دست راست بعد از آن دست چپ
مسح سر و پا و موالات از زمین رو یعنی پی در پی شسته باشد تفصیلاً که هست بمقتضی تحلیل و ظاهر
بودن اعضا است یعنی مانع نبودن آنچه در دست است از انگشت و زه گیر و هر چه مانع حصول
آب باشد و اعضای و خطوطا باشد یعنی نجس یا متنجس نبوده باشد قبل از وضو و بدون آن
وضو صحیح نیست هتم غصبی نبودن آب و مکان و مشتبیه غصبی هم نباشد و ظرف آب هم
اگر منجس است غصبی نباشد و محل ریختن آب مطلقاً غصبی نباشد و هم چنین مضاف نبودن
آب مثل آب اندر و گلاب و غیره تا نهم از جمله اشراط وضو و سیاه شراب است یعنی خود وضو خود
ساختن پس اگر معین بگیرد بدون عجز و مرضی و ضرورتی وضو او باطل و اعاده اولاً لازم است
ثانیاً وضو از تمامی در رو و دست راست و دست چپ میشود لکن در وقتیکه این دو
تا سه آخر در زیر آب کرده و بنیت وضو بیرون آورد از براسه درست شدن نه وقت

فرو بردن زیر آب مسکله واجب است تیمم اول نیت باین معنی که بدانچه می کنند و بداند که این تیمم بدل از غسل است یا وضو بقصد تعیین احدی باین جهت مباح بودن نماز بجای می آورد و قرینه الی الله دوم مسح کردن بر دو کف دست است از رستنگاه موک سر تا سر اعلای بینی را و وسط مسح حاجبین است و نیز باید مسح بر مسح کشیده نشود و عکس آن سوم مسح پشت دست راست است بکف دست چپ از بند دست راست تا سر انگشتان چپ تا رم مسح نمودن پشت دست چپ است بکف دست راست از بند دست چپ تا سر انگشتان چپ تا رم مسح نمودن ظاهر بودن اعضا است قبل از تیمم و با عدم طهارت اعضا و تیمم در حال اختیار تیمم صحیح نیست تیمم با دست یمنی اول مسح پیشانی کند و دوم مسح دستها و موالات باینکه فیما بین دو منبر به فاصله نشود و عرفا هم چنین در مسحات و نیز دست مانع نباشد فیما بین مسح و مسح هفتم ظاهر بودن انگشتان تیمم میکند یعنی نجس و متنجس نجس نباشد و مانع نباشد یعنی مفاد آن باشد مثل آبرو و غیره و فیما بین دست و آنچه بر آن تیمم میکند مانع نباشد ششم مباح بودن مکان تیمم یعنی نجس نباشد و متنجس نجس نباشد و اما آن کسانی که در نجس یا در مکان نجس تیمم نمایند آنرا باطل دارد و مسکله ششم چیزی تیمم میتوان کرد خاک و زمین و رمل و سنگ و قطار و گل اما باید گل یا خشک کند و اگر نمک نشو و خشکانیدن آن بر همان گل تیمم کند اما خاک نمک نشو و بر خاک و بعد بر زمین و بعد ریگ و بعد سنگ و بعد قطار و آخر همه گل است مسکله و در نوافتن وضو و بعد از آن یک شستن کند وضو است اول بول چه یا اختیار چه بغیر اختیار چه کم باشد چه بسیار دوم خاک چه از راه متعارف باشد یا غیر متعارف سوم جام چه یا انزال باشد و چه بی انزال چهارم استنما با خروج شنی و بدون خروج مبطّل نیست پنجم باد که از موضع معتد خارج شود چه با صد باشد و چه بی صد ای اختیار باشد و چه بے اختیار ششم خواب که قابل نیست

بر چشم و گوش بنوعیکه چشم نم بیند و گوش نشنود و پوشیدن زره و خوابیدن بر علی الاحوط هفتم
مستی و بیهوشی بجهتیکه احوال خود را نفهمد ششم منون یعنی دیوانگی بهر دو قسمش زهم حص
و نفاس و استسقاء مطلقا و هم مست نیست پیش از غسل دادن او بنا بر احتیاط فصل
در شرط صحت مملو است مسئله اول غسل جنابت و غسل حص و نفاس و استسقاء
مطلقا و هم وضو بر اے محدث غیر جنب بشرط صحت و شرعی بودن سووم و تیمم بر اے فاقه
آب یا ربغنی که وضو و غسل ممکنش نیست چهارم سجده بر ایه صحیح التَّسْجُودَ عَلَیْهِ یعنی ماکول
ملبوس و معدنی نباشد و در حال اختیار تیمم ستر عورت از بر اے مردان از ناف تا زانو
علی الاحوط و از برای زنان همه بدن است الا وجه و کفین و قدین و احوط ستر باطن پیرین
است ششم سیاح بودن لباس و فرش و مکان یعنی غصبی و شبهه لغصبی نباشد هفتم
ظاهر بودن بدن و لباس و موقع سجده تیر باید پاک باشد هشتم دخول وقت اگر نماز
پیش از دخول وقت واقع شود باطل است نهم استقبال قبله اگر اختلاف بقسم مذکور
در جنبه عمرا حاصل شود یا مستدبار باطل است دهم نیت و بدون نیت هیچ عملی صحیح نیست
بلکه شرط صحت است مسئله در لباس معصی که نماز در آن باطل است اول حریر حص از برای
مردان و لباس طلا باقی نیز برای ایشان و لباس زری طلائی از برای مردان و از برای
زنان همه اینها جائز است دویم ستر عورت بنحویکه مذکور شد در شرط صحت مملو سووم
لباس حاکی بدن و عورت از برای زنان و حاکی عورت از برای مردان نیز چهارم پوست
حیوان غیر ماکول التیمم بنیر از خر و سنجاب که مستثنی است پنجم جلبه ماکول التیمم غیر مزی که بنزد
اهل شریعت نجس است ششم شعور و بر و سایر اجزا و غیر ماکول التیمم مطلقا الا خر و سنجاب هفتم
لباس غصبی و شبهه لغصبی بنحویکه مذکور در سابق هشتم لباس خون آلوده که زیاده از دهم

بغلی بخور و ملائحه و خون نجس لعین اگر چه کثیر باشد رتبه نجس غیر کلاه و بند زیر جامه و هر چه نماز بان تمام نشود احوط اجتناب است و در غیر محل خود مسئله نماز با ایجابی اول نماز یوشه پنجگانه که صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء دوم نماز جمعه مع شراط آن سوم نماز عیدین با شراط آن چهارم نماز طواف اگر واجب شود پنجم نماز آیات که ماه گرفتگی و آفتاب گرفتگی و غیره ششم نماز میت و آن واجب کفائیست هفتم نماز نذر و عدد و قسم هشتم نماز استیجار که اجبیه می شود نهم نماز والدین بر ولد اکبر مسئله واجبات نماز اول قیام و آن رکشت در تکبیر و الاحرام و شغل بر کوع و دوم شیت و آن شرط است سوم تکبیر الاحرام و آن کنست چهارم قرات حمد و سوره و آن غیر رکن است پنجم رکوع است و آن رکب است ششم سجود و آن با هم رکب است هفتم نشسته و آن غیر رکب است هشتم سلام و آن غیر رکب است نهم ذکر رکع و سجود و تسبیحات اربع غیر رکب اند و هم ترتیب و آن غیر رکب است یازدهم حالات و آن غیر رکب است و از دهم طایفه مسئله در منافیات نماز اول درائتای نماز چیزی خوردن و آشامیدن اگر چه اندک باشد شغل غذا سه پاسبان اگر صدق خوردن بر او بشود و اما خوردن آب و نماز شب و تکبیر نبات تفصیل دارد و دوم چهارده حرف تکلم کردن که غیر قرآن و دعا و ذکر خدا بوده باشد هم چنین یک حرف که همانند معنی باشد مثل **ق** که بمعنی نگاه داشتن است و **ی** که بمعنی معده کردن و انسال آن سوم عمدا خدیدن یعنی خنده با صدا و بی صدا هم اگر نجس کند و دل که تخیر نماید احوط ایستاد نماز و اعاده آنست و اما بستم کلامی صورت صلوة بنوده باشد عیبی ندارد و چهارم عمدا برای امور دنیا گریه کردن مثلا برای ضرر کتبی یا فوت کسی و از خوف و خشیت الهی و شوق بهشت جاودانی یا از خوف نارضایتی و گریه بر سیدالشهدا هم بے اختیار ضرر ندارد پنجم دست بردی دست انداختن و هم چنین آمین گفتن

بدون تقیة و در مقام تقیة ضرر ندارد و اگر نتواند و جای پنهان نماز کند و تقیة نکند احوط است
 ششم عمداً اگر چه اجبی از واجبات نماز کردن و هم چنین زیاد کردن یا کم کردن از واجبات رکعی عمداً یا سهواً
 و جهلاً مبطل است و در واجب غیر رکعی عمداً و جهلاً اما سهواً مبطل نیست بمقتضای آنکه آنرا از قبل
 رسیدن تقیة یا کند و استبدان اگر چه سهواً بوده باشد و هم چنین تمام در ابطرفین و بسیار گردانیدن
 را با گوشت چشم نظر کردن عیب ندارد و هفتم فعل کثیر و سکوت طویل که او را در عرف
 شیخ از نماز گذار بیرون برد چه عمداً و چه سهواً و چه جهلاً مثل اینکه بارش و عمارت خود
 بازی کند مثلاً که بگویند نخفص نماز نه میکند و در مکان و جای و فرش غصبی نماز
 بواسطه آوردن و هم چنین اگر شبهه لغصبی بود باشد که نماز در اینها هیچ یک صحیح نیست
 فصل بد آنکه شکایات بیست و یک قسم است پنج قسم از آن اعتبار ندارد و بیست قسم دیگر بد آن
 فکر یا باطل است و بیست قسم دیگر بعد از فکر صحیح است بتفصیل فکر خواهد شد و اما آن پنج قسم که اعتبار
 ندارد اول شک بعد از سلام یا جمعی که سلام نماز ظهر داده و شک میکند که آیا سه رکعت
 کرده ام یا چهار رکعت اعتبار چنین شک نکند و نمازش صحیح است و هم چنین در سایر
 نمازها و دیگر دوم شک بعد از وقت یا این معنی که آفتاب در آمده یا مغرب شرعی شده
 شک میکند که آیا نماز صبح و ظهر و عصر را کرده ام یا نه این شک اعتبار ندارد و سوم شک
 بعد از محل است یا یعنی که چه میخواند شک میکند که بکثرت الاحرام را گفته ام یا نه
 و هم چنین در اشکات سوره خواندن شک میکند که چه را خوانده ام یا نه و هم چنین
 است در هر فعلی که داخل در فعل دیگر شده اعتبار ندارد و چهارم شک کثیر الشک است
 اعتبار بشک او نیست و مدار کثیر الشک نظر باین عرفت پنجم شک امام
 و مأموم با ضبط و حفظ نمودن و دیگر اعتبار ندارد یا جمعی که امام از سجده برداشت

و مشغول نشدند شده مأموم شک میکند آیا دو رکعت است یا سه اعتباری بشک مأموم نیست
 باید متابعت امام بکند و هم چنین شک امام با علم مأموم اعتبار ندارد و اما آن هشت قسمی که باطل
 است احوط آنست که باینقدر فکر کند که از صورت نماز گذار بیرون رود و هنوز بیرون نرفته
 اگر علم یا مظنه اش بجائی برسد عمل کند و الا باطل است اول شک در رکعات نماز دو رکعتی و چوبی
 مثل نماز صبح یا ظهر و عصر و عشاء و سایر غیر از نماز مستحبی و نماز احتیاط مخصوص است بنا بر یک بگذار
 یا دو و قسم شک در عدد رکعات نماز سه رکعتی یعنی مثل نماز مغرب مثل آنکه شک کند در حال تسبیح
 اربعه که آیا دو رکعت است یا سه رکعت احتیاط این است که فکر کند تا از صورت نماز گذار
 بیرون رود و اگر هنوز بیرون نرفته علم یا مظنه اش بدورفت برگردد و سجده و سوره را بخواند
 و نماز را تمام کند نمازش صحیح است و اگر علم یا مظنه رفت تسبیح اربع را تمام کند و سلام
 نماز را بدو و اگر در شک باشد در صورتی که باشد خواه پیش از اكمال سجده تین و خواه بعد از
 اكمال سجده تین نمازش باطل است سوم شک در نمازهای چهار رکعتی که پاست یک در میان
 باشد و هر جا که شک اتفاق افتد در شک باقی ماند نمازش باطل است چهارم شک در
 نمازهای چهار رکعتی که پاست دو در میان باشد پیش از اكمال سجده تین مثل اینکه قنوت می خواند
 شک میکند که آیا این دو رکعتی است یا چهار رکعتی است بعد از فکر اگر علم یا مظنه اش بجائی
 نرفت و بحال شک باقی ماند نمازش باطل است خواه در رکوع باشد خواه در قیام بعد از رکوع
 خواه در سجده اول باشد خواه در سجده دوم تا حدیکه ذکر واجب را تمام نکرده و اگر ذکر واجب را تمام کرده
 ولی هنوز سر را بلند نکرده احوط اجرا حکم بعد از رفع رأس است و اعاده نماز بتمام شک میان دو
 پنج خواه بعد از اكمال سجده تین و خواه پیش از آن خواه در قیام یا در هر جا که باقی ماند پیش از نمازش باطل
 است ششم در میان سه شش است در هر حالت که در شک باقی ماند نمازش باطل است هفتم شک در میان

چهار و شش است در صورت رکعت شش بطان نماز است سجدتین شک و شک در عدد آن مثل سجدتین
در شک دارد و لکن عدد رکعات را کم کرده نمیدانند که یک است یا دو یا سه یا چهار یا حوط
اینست که فاذکر اگر علم یا ندانند یا بیجانی قرار گرفت بان عمل کند و اگر در حال شک
باقی ماند نماز مشکی باطل است قسم سوم آن شک باینکه باطل کننده نماز نیست بخمس از آنها
صحیح است بر پشت صورت است اول شک در میان دو و سه بعد از اكمال سجدتین بقدر
سعی فردی بکند هرگاه علم یا مظنه بطرفی قرار گرفت نمازش را تمام کند و اگر در شک باقی
ماند بنا بر سه بگذارد و یک رکعت دیگر بخواند که چهار رکعت بشود و سلام نماز را بجهت
بدون منافعی برینزد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد نمازش صحیح است و دوم
شک میان دو و سه و چهار بعد از اكمال سجدتین بنا بر چهار بگذارد و سلام نماز را بجهت
بعد و رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد و سوم شک میان دو و چهار
است بعد از اكمال سجدتین بنا بر چهار میگذازد و سلام نماز را بسپارد و بعد از آن دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده بجامی آورد چنانکه شک میان سه و چهار در هر جا که باشد بنا بر چهار
بگذارد و نماز را تمام کند بعد یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا
می آورد و دو رکعت نشسته افضل است چه شک میان چهار و پنج بعد از اكمال سجدتین
بنا بر چهار میگذازد و نماز را تمام میکند بعد و سجد و سه و واجب بجامی آورد و آن شک
در حال قیام باید فرو نشیند پس در این هنگام شک او بر میگردد و میان سه و چهار بنا
بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و
بعد و سجد و سه و احتیاطا از برای قیام بجا بعل آورد و ششم شک در میان سه و
پنج است در حال قیام فرو نشینی و بنا بر چهار میگذازد و نماز را تمام می کنی بعد

دو رکعت نماز احتیاط ابتدا به سجای آوردی و احتیاط در اینجا دو سجده سهو بجا آوردن است
 از برای قیام چهارم شک در میان سه و چهار پنجم است و رجال قیام بایستند بسیار
 بر چهار گذارد و تمام کنند و بعد دو رکعت احتیاط و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورده و دو
 رکعت احتیاط مقدم بدارد و بعد دو رکعت نشسته و دو سجده سهو احتیاط براسه قیام بجا آورد
 ششم شک در میان پنج و شش است و رجال قیام در شک ماند بایستند و نماز را تمام
 کنند و بعد دو سجده سهو واجب از برای شک بجا آورد و هم چنین دو سجده سهو احتیاط از
 برای قیام بجا آورد و هم چنین از برای کجوال شدن و کمر یک دو سجده سهو اگر گفته باشند
 و مثل اینست شکها سابق که در حال قیام صحیح بودند فصل بدانکه مضطربان هموم نیز
 است اول خورون هر چیزی که خورده شود معتاد باشد مثل نان و غیره یا معتاد نباشد مثل
 سنگریزه و گل و برگ در همان از روی عمد که موجب قضا و کفاره است و در صورت اشتباه
 هر چیزی که آتشیده شود معتاد باشد مثل آب و غیره یا معتاد نباشد مثل آب گداز و غیره
 و در حکم که از روی عمد موجب قضا و کفاره است مطلقا ستوم جمیع مطلقا چه در بر و
 چه در قبل چه فاعل و چه مفعول هر چند فعل هر باشد چه انزال شود و چه نشود که موجب
 قضا و کفاره است مطلقا چه در عمد است یعنی طلب منی کردن خواه بتقبیل و ملاسه و
 طایعه بوده باشد یا نوع دیگر هر چند بحال و نظر باشد یا انزال موجب قضا و کفاره است
 پنجم کذب بر خداوند و رسول و ائمه علیهم السلام است و احوط الحاق فاعله و غیره است
 و هم چنین انبیاء و صیاد ایشان از روی علم و عمد که موجب قضا و کفاره است ششم
 ارتعاس در آب یعنی فرو بردن سر و زیر آب خواه تمام بدن بیرون باشد یا نه چه آب منزه
 صفات باشد و منفذ سر گرفته باشد یا نه موجب قضا و کفاره است هفتم غبار بجا آوردن

مطلقا چه حلال باشد و چه حرام مثل آرد و خاک حتی دو مثقال و غیره و بلیط آن بلا اشکال
 و در رقیق آن بنا بر احتیاط موجب قضا و کفاره است هشتم قی کون از روزه عمد اختیار
 که عرفا صدق نمی کند و آن موجب قضا است و اما اگر به اختیار بوزد باشد ضرر ندارد
 و برادر چیز نیست نهم حقه کردن بپایع است اگر چه بجهت مرض یا ضرورت باشد
 و عوط بر آن قضا است ولی شیاف ضرر ندارد و عوط ترک نمودن است اما دهم باقی
 ماندن بر حیابت محمد تا طلوع فجر روزه منعقد نمی شود و باقی ماندن بر حیض و نفاس
 و استحاضه بعد از پاک شدن تا صبح نیز روزه منعقد نمیشود و موجب قضا و کفاره است
 مسئله در سجده سهواست پنج موضع واجب است اول سلام بجا و کلام بجا و تسبیح
 فراموش شده و تسبیح فراموش شده و شک میان چهار و پنج بعد از اكمال سجده تین
 اما در نماز هر چه رایج میشود یا کم میشود خصوصا قیام وضع تعود و تعود موضع قیام بنا بر
 احتیاط و اما طریق تسبیح سهوا که تسبیح روزه مثل سجده نماز که گفت موضع خود را بر این
 قرار بدید و بدین طریق بگوید بسم الله و یا الله و صلی الله علی محمد و آله
 و تسبیح و تسبیح و تسبیح را بگوید و تسبیح شل تسبیح نماز است بنا بر عوط و
 سلام بگوید مسئله نماز آیات که از نماز با سه واجب است و آن دو رکعت است بدو
 رکوع اول نیت میکند و حمد و سوره می خواند و میرود بر رکوع و ذکر رکوع را
 می خواند و بر می می دارد و ثانیاً حمد و سوره می خواند و قنوت میکند و میرود
 بر رکوع باز بر می سیدارد و حمد و سوره و قنوت می خواند و میرود بر رکوع باز
 بر می سیدارد و حمد و سوره می خواند و میرود بر رکوع و سجود میکند بعد
 بر می خیزد و حمد و سوره و قنوت میکند و پنج رکوع دیگر مثل سابق تمام میکند

و بسجده و دو نماز را تمام میکنند و یاد گرفتن نماز آیات نیز بر هر تکلف واجب است و وقت هر یک از
 آیات باید حکما بکشد باشد لفظ مسئله نماز نیست یعنی نماز چهار رکعت پنج تکبیر است نه یک
 میکند و تکبیر اول میگوید و بعد از آن میگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ
 اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ و تکبیر دوم میگوید پس بگوید اَللّهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
 عَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ و بعد از آن تکبیر سوم میگوید پس بگوید اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ
 وَ الْمُؤْمِنَاتِ و تکبیر چهارم بگوید پس بگوید اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَيِّتِ و اگر
 زن باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذِهِ الْمَيِّتَةِ پس تکبیر پنجم بگوید
 و تمام کند و این نماز نیست واجب کفایست و بر هر کس واجب است که این را بدارد و بکشد
 در بیابان شخصی مرده باشد بر او نماز نکند و اگر چنانچه یک نفر بر او نماز کرد و دیگران ساقط
 است و هم چنین تفصیل تکفین و دفن اموات هم واجب کفایست مسئله آنکه آن چیز
 خشن بر آنرا واجب میشود و هفت چیز است اول مالی است که از کفار حربی در جلا و بدست
 بیاید و قتی که جنگ باذن امام علیه السلام باشد و قوم معاد نیست مثل معدن طلا و نقره
 و غیره و اشغال آن حتی نمک و گوگرد و احوط دادن خمس است از کل سرخ و گل هر شوره
 و سنگ آسیاب و آهک و کچ و اشغال آن چیز باینکه معدنی باشد سوم گنج یعنی مایه و زریرین
 کرده باشند بجهت فیض خواه نقدین باشد یا غیر نقدین بجهت تجرد و محافظت خواه در بلاد
 کفار حربی باشد یا نه اثر اسلام بر آن باشد یا نه چه در زمین معهود باشد یا غیر معهود چهارم
 چیز باینکه از دریا بقدر رفتن بیرون بیاورد مثل مرجان و مروارید و اما آنچه بدون فساد
 رفتن حاصل شود داخل در منافع مکاسب است و در مغنیه و احوال دارد و بقدر رفتن در
 آب و غیره و رفتن پنجم منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع الکسب و زیاده

منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل صید کردن و حیمه کردن یا آوردن و فروختن
 و ستاقی کردن و آبپاشیدن حتی عبادت و تعلیم اطفال و عملی قاصدی کردن و امثال
 آن با جمیع باید سال از برای خود قرار بدینند بجز آنکه غرض از آنرا بدینست که زمین
 زراعتی است که آنرا کافوقی از مسلمان بخرد و اگر کسی یا مثل آن نمایند غرض از آنرا و غرض
 تعلیق بهین میگردد و تسلط اقدامیت از ذوق و انقیاد این مسئله در مثل خود ذکر شده است
 بهنضم مال حلالی است که مخلوط با مال حرامی شده باشد مثل آنکه مالی از حرام از روی وقار یا
 و امثال آنها داخل مال حلال خود کند و معلوم نباشد که چه قدر است و صاحبش را شناسد
 جمیع آن مال حلال نمیشود و اگر آنکه غرض از آنرا بدینست که در قسم اقل که مال غصبی باشد
 و در دوم بیرون کردن آنچه خرج شده از برای تحصیل بعد از مثل خرج کردن و گفتن
 و امثال آن و در سوم بیرون کردن آنچه خرج کرده باشند بیرون آوردن آن و رسیدن بقدر
 نصاب و آن نصاب نقدین است و در چهارم نیز نصاب و دفع مؤنه بشرط است و نصاب
 آن سه برلیمتقال میرفتست و در پنجم آنکه از خرج خود و عیال خود زیاد آورده باشد و خرج
 معتبر است میان روی بحسب حال شخص و در ششم معتبر است بمحول بودن قدر حرام
 و مالک آن و اما اگر مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد باید که روشود مالک آن مسئله
 خمس عبارت است از پنجم مال که باید و او نصف آن بجهت جامع الشرائط یا وکیل
 او یا برسد یا باذن او یا بدو و نصف دیگر آنرا بقدر ایتام و این السبل است
 که از طرف پدری و مادری سید باشند یا از پدری نه از طرف مادری تنها مسئله اگر سید
 غنی باشد خمس باو بپسند کفایت نمیکند و بری الذمه خواهند بود مسئله سزاوار است
 هر مؤمنی سال از برای خود قرار بدین که هر سال او رسیدن آب باشد و خمس مال

خود را بدید اگر چه شیخ گفته نیک باشد یا بیخ در هم نچسبک آسان بدید که باعث نمودن مال او و تزکیه او
 میشود و در هم صدق آن محذوره است بجهت او است حق ایشان بنقل اخبار و آیات و از جمله
 گناهایان کبیره منع خمس است چنانچه شیخ کلینی از حضرت باقر علیه السلام با صدق اهل بیت علیهم السلام
 روایت نموده که شدید تر چیزیست که در روز قیامت در هم بماند که نذر آنست که مطالبه کند
 صاحب خمس حق خود را و شیخ صدوق از ابی بصیر روایت نموده که از حضرت باقر علیه السلام سؤال نمود که
 آسان تر چیزیست که بند و یسبب آن داخل جهنم میشود چیست آنحضرت فرمود که یک یک
 در هم از مال یتیم بخورد و یا یم آن یتیم و باز شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از امام خود روایت
 التعلیه و عمل التدریج روایت نموده که فرموده اند آنست خدا و ملائکه و مردان بر کس که یک
 در هم از مال یا باجر ام بخورد پس همانا که آتش خوریده و بنزد وی میچشد حرارت آتش افزونتر
 چنانکه راه التدریج التوفیق است که در آنچه مذکور شد بآن تعلق میگیرد و واجب است بپذیر است
 طلب و فقره مسکوک بیکه معایله و کاو و گوشت و زرد و شتر که در تمام سال چریده باشند و علف صحرا
 عرفاء و کارکن و بارکش نباشند و گندم و جو و میر و فرما باید که پیش از صدق اسم مالک باشند
 و بجهت نصاب هم باشند که صد و چهل و چهار من جزا کم است بنگ شاد شایر و و نصاب است
 اما پیش از خروج مؤنه آنها یعنی بیرون کردن اضرافات آن تعلق میگیرد و مرکز و مجاری
 اما نصاب اقل طلبا یا نزد مشغال میر نیست و نصاب و توشش مشغال است اما نصاب
 اول فقره صد و پنجاه مشغال است و نصاب و توشش نیست و یک مشغال است و اینها مشغال
 میرنی میباشد اما نصاب گوشت پنجاه است اول چهل است و در آن یک گوشت بدینند
 دو هم صد و بیست و یک است و در آن دو گوشت بدینند و بیست و یک است و در آن
 سه گوشت بدینند چهار هم صد و یک است و در آن چهار گوشت بدینند و بیست و یک است

شده باشد تصاب و دوزخ هم سند و بیست و یک شتر است زکونش بر پنجاه شتر یک شتر است
 که داخل در سال چهار شده باشد و یا هر چهل شتر یک شتر بد که داخل در سال سه شده باشد و در
 بابین چنینی بر آن نیست و اما این شتر که باید بدیده ماده باشند اما تصاب گاو و گوسفند
 و دونه تصاب است اولش می گاو و دونه شش چهل گاو و زکوة سی گاو یک گاو و یک ساله بدین چتر
 باشد و چتر ماده و هر چهل گاو یک گاو ماده بدینند که داخل در سال سه شده باشد و دیگر تفصیل
 تمام را در کتاب نخبه رجوع کن به مسئله درج است شخصی که استطاعت بهم رسانید که خرجی
 رفیق و برگشتن خود و عیال و اجبات نفقه خود را در بزرگی حال خود و برگشتن بهم بقسمی باشد
 که امر عاقلش بدلت نباشد باید بدو و دیگر از فروغ امر معروف و نهی از منکر یعنی امر کردن مردم
 را بواجب نهی کردن مردم را از حرام واجب است باشد الطش و امر مستحبات کردن و نهی از
 مکروهات کردن مستحب است مسئله کیفیت طلیت زبان از بر لبه ردان بیک از چتر است
 اقول عقدا لم دوّم عقدا انقطاع سؤم ملک بین چهارم تحلیل طریقه عقد اگر زن و مرد دو
 با هم باشند در عقد انقطاع زن بگوید اَنْكَحْتُكَ نَفْسِي فِي الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى
 الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ نَفْسِي فِي الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
 عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ باینکه زن بگوید زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى
 الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ نَفْسِي فِي الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى
 الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ باینکه زن بگوید اَنْكَحْتُكَ زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
 عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ وَ التَّزْوِيجَ نَفْسِي فِي
 الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ و اگر چنانچه هر سه طریق مذکور را جاریست
 کند خوب است و بنا بر دو قسم است که زبان و مرد و خود عاقد باشند اما اگر دور کیل و شتر باشند

پس وکیل زن بگوید بگوئید مرد آنکست نفس مویکتی مویکتک فی الدّیة العلوّمة
 علی المبلغ العلوّم پس وکیل مرد فوراً بگوید قبلیت التّکاح لیوکلّی فی الدّیة العلوّ
 علی المبلغ العلوّم ویا آنکه وکیل زن بگوید زوّجت نفس مویکتی لیوکلّک
 فی الدّیة العلوّمة علی المبلغ العلوّم وکیل مرد فوراً بگوید قبلیت التّزویر
 لیوکلّی فی الدّیة العلوّمة علی المبلغ العلوّم ویا آنکه وکیل زن بگوید آنکست
 زوّجت نفس مویکتی لیوکلّک فی الدّیة العلوّمة علی المبلغ العلوّم
 وکیل مرد فوراً بگوید قبلیت التّکاح و التّزویر لیوکلّی فی الدّیة العلوّمة
 علی المبلغ العلوّم واینجا هم اگر هر سه لفظ گفته شود نیکو است و اگر مختلف باشد
 باین معنی که زن خود عاقد باشد با وکیل مرد یا بعکس پس اگر زن با وکیل مرد عاقد باشد
 پس زن بگوید آنکست نفسی بمویکتک فی الدّیة العلوّمة علی المبلغ
 العلوّم پس وکیل مرد فوراً بگوید قبلیت التّکاح لیوکلّی فی الدّیة العلوّمة
 علی المبلغ العلوّم و اگر زن وکیل داشته باشد پس وکیل زن بگوید یا آنکست
 نفس مویکتی فی الدّیة العلوّمة علی المبلغ العلوّم پس مرد فوراً بگوید
 قبلیت التّکاح لنفسی فی الدّیة العلوّمة یا المبلغ العلوّم و در اینجا
 هم اگر هر سه لفظ را ایضا جاری نماید نیکو است یعنی بگوید آنکست بتنهائی و ثانیاً
 زوّجت بتنهائی و ثانیاً آنکست زوّجت باهم اما در عقد دائم بعینه همین طریقی
 مذکور است مگر آنکه لفظ مدت را از او بر میدارند مثل آنکه زن بگوید آنکست نفسی
 علی الصّداق العلوّم و مرد فوراً بگوید قبلیت التّکاح لنفسی علی الصّداق
 العلوّم و هم چنین وکیل زن بگوید آنکست نفس مویکتی بمویکتک علی الصّداق

المَعْلُومُ و وکیل مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لَوْ كُنْتُ عَلَى الصِّدَاقِ الْمَعْلُومِ
و هم چنین است قسمهاست دیگر و اما مالک بین عقد نمی خواهد و همین عقد بیع است
و اما تحلیل پس عبارتست از اینکه مالک بگوید أَخْلَيْتُ لَكَ وَطَيْهًا يَوْمَ مَآءٍ أَوْ
أَسْبُوعًا أَوْ شَهْرًا أَوْ سَنَةً وَ هَكَذَا أَوْ مَعْنَى ادبغاری چنین است که حلال کردم
از بر لای تو مقاربت با او را یک روز یا یک هفته یا یک ماه یا یک سال و طرف مقابل می گوید
قَبِلْتُ کفایت نمیکند مسئله اگر مرد خواسته باشد پیش از تمام شدن مدت مدت زن را
بخشد بگوید وَ هَبْتُ مَدَّتَهَا وَ أَبْرَأْتُ مَا فِي ذِمَّتِهَا وَ اگر در حضور او
باشد بگوید وَ هَبْتُ مَدَّتِكَ وَ أَبْرَأْتُ مَا فِي ذِمَّتِكَ و قبول زن در این علم
شرط نیست و همین لفظ از زینت او خارج میشود و اگر بشماران شده ثانیاً حاجت بقدر
جدید است و مثل طلاق در عقد دائم نیست که ثانیاً اگر رجوع نماید و حاجت بقدر جدید
نباشد و اما در طلاق عقد دائمی پس او حاجت دارد و بحضور عدلین غیر از زوج که اگر یکی از آن
دو عدلین زوج باشد کفایت نمیکند و اما در تحلیل طلاق و بیعت نیست و در اعراض کردن
کفایت میکند مسئله بعد از طلاق زن بایست سه ماه و ده روز رفته نگاه دارد یا سه قمره
بعد از طلاق حیض ببیند و پاک شود اگر یا نسه نباشد و عدد وفات چهار ماه و ده روز است
و اگر چه یا نسه باشد خود عقد دائم باشد یا انقطاع و زن یا نسه و آن در غیر قرشی پنج ماه است
است و در فقه و فقهی شخصیت سال بعد از طلاق یا بعد از بخشیدن مدت در عقد انقطاع
مقدور دارد و بلافاصله اگر شخصه او را بعد از طلاق یا بعد از بخشیدن مدت عقد کند با مرد است
و بی شکال مسئله اگر شخص از طرف ایجاب و قبول متعهد باشد یا بمنفعی که خود از طرفین عقد
کند مثل اینکه بگوید أَنَا كُنْتُ نَفْسٌ مَوْكَلَتِي لِنَفْسِي فِي الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ

بِالْمُبْتَاعِ الْمَعْلُومِ فَوَاحِدٌ يَكُونُ قَبْلَ الْتَكَاكِحِ لِنَفْسِي فِي الدَّيَّةِ الْمَقْلُومَةِ
بِالْمُبْتَاعِ الْمَعْلُومِ وَالْكَرْمَانِ اسْتِثْنَاءُ طَرَفَيْنِ أَحْوَاطُ الْقَدَرِ اسْتِثْنَاءُ الْإِيكِ نَفَرِ الْتَقَا
میشود و احوط آنست که بزنی هم فقط را یاد دهند که بگوید و معینش آن بفحاشند
مسئله این الفاظ را مباحن باید یعنی جاری سازد و قصد انشاء هم داشته باشد و
الفاظ را هم بداند و معنی قصد انشاء آنست که الان عقد میکنم یعنی همان فقط عقد
میشود و اینکه خبر سپید هم که این عقد پیشتر واقع شده است مسئله زن صغیر یعنی کمتر از
نُه سال عده ندارد و لو مدخوله باشد چه بعد دائم و چه بعد انقطاع وزن غیر مدخوله هم
عده ندارد وزن را نیم هم عده ندارد مسئله چیز یا یک بیع و شرا میشود یا یکیل است یا
بوزن است یا بذرع است یا بعد و یا چیز یا سه و دیگر که آنرا معین بنمایند مثل دیدن یا
بیمه و دیدن حیوانات و باغات و فرارغ و خرمن که آنرا اهل خبره تخمین بنمایند پس باید
چیز یا یک کیل است یا یکیل چیز یا یک بوزن است بوزن و چیز یا یک بذرع است بذرع
و چیز یا یک بعد است بعد و یا آن چیز یا سه و دیگر که از اسباب تعیین است و اگر نکند
اینها فروخته شود از تعیین خارج میشود و معامله فاسد میشود اگر ناکه مصالحه کند و اگر نکند
باشد که معنی مصالحه را نفهمد پس فروشنده بگوید من این جنس را بتو حلال کردم
و خریدار بگوید من این پول را بتو حلال کردم کفایت میکند اگر بعنوان معامله نباشد و یا
طرفین عاقل و بالغ و مالک باشند پس معامله ولو آنه صحیح نیست و معامله طفل و سنده
اگر ایت نباشد محل اشکال است مسئله در شخص عادل خلافت میان بعضی فرو
انکه حسن ظنا هر کفایت میکند و عدالت شخص با این معنی که هیچ افعال او بحسب ظاهر
شرع بر وفق شرع باشد مثل آنکه نماز را در وقت بجا آورد و سگ را

و زود معصیت نه بیند و خلاف مروت هم بجای آورد مثل چیزه خوردن در بازار که تبیح است و اشالی آن و بعضی گفته اند که حسن ظاهر یک کاشف بلکه یعنی آنکه کاشف از خیر باشد و باطن او قوه که او را نگاه دارد از معصیت کبیره و اصرار بر صغیره اعتبار آن احوط است و شخص عادل که صاحب ملکه عدالت بوده باشد شناخته میشود و سبقر کردن با او یا معامله کردن با او یا دو نفر عادل شهادت بدهند در عدالت او یا یک نفر که باعث اطمینان قلب شود بعد از عدالت او یا مشهور و معروف باشد بعد از عدالت در نزد عدل و اهل بلدش باین شخص میتوان عبادت و حج و هر عملیکه فطرش عدالت است مثل وصیت و امانت و اشالی آن و هم چنین اقتدا باید بشخص عادل باشد از برای نماز جماعت مسئله جماعت را افعالی است و اقوال آن را در جمیع افعال باید ماموم متابعت امام کنند یا یعنی که اول امام بر کوع برود و بعد ماموم اقل امام سر بردارد و بعد ماموم اقل امام سجده برود و بعد ماموم و اگر عده متابعت نکند نمازش باطل است و اگر سهوا پیش از امام بر کوع سجود برود یا سر بردارد واجب است متابعت بکند اگر یک رکن زیاد بشود و بجیت متابعت احوط اعاده نماز است و آنرا در اقوال و در وجوب است متابعت امام یک در تکبیرة الاحرام و یک در سلام پس اگر عده پیش از تکبیرة الاحرام بگویند یا سلام بگویند نمازش باطل است و اگر سهوا سلام پیش از امام بگویند برگرد و متابعت کند و بعد از نماز دو سجده سهوا بر سر سلام حیا بجا آورد و اگر تکبیرة الاحرام پیش از امام سهوا یا جاهلا یا عمدا بگویند جماعت منعقد نمی شود

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان اینکه که کسب معیشت هرگاه مدار و معاشی نداشته باشد از او واجب

واجبات و اقرب قریات و بهترین طاعات و عبادات است چه بی طاعت و عبادت
 عیش نشو و پروان آن و همه موقوف بر آنند هر چند روزی و منته خداست چنانچه فرموده قسم
 بر آن یا کرده و لیکن امر نموده ما را تحصیل آن بعنوان اجمال بعنوان حرم و حجب بلکه حرم
 و حجب و جهد را در تحصیل آخرت و عبادت که محبت با خداست و حقیق او تمام تمام نموده
 است و تحصیل اجمال در عیشت را که امر فرموده است بجهت مصالح چندت اول
 نظم و نیا و اعانت نمودن همدیگر را و دوم شکسته نفسی کردن و باین راه خدا
 را عبادت کردن و غیر ذلک و عمده در آن حلال را از حرام شناختن و از حرام گریختن است
 هر چند که حرام بسیار است که یا سهل و چه بهم میرسد و بیشتر حاصل میشود و حلال را
 بسیار بیشتر بهم میرسد و کمتر بهم میرسد و شبیه بین بین است پس عذر امتحان
 الهی در تحصیل معاش است و غالب مسااک که مردم را باک کرده از زمان حضرت
 آدم الی الآن ازین جهت است که برای عیشت اختیار سلطنت یا حکومت
 یا ریاست دیگر با انکار و فجور و اقسام معاصی کردند حتی آنکه بسیاری از اسباب کفر و کلام
 و خلل در دین و شرع و فتنه و فساد او ازین جهت شد و الحال نیز چنین خواهد بود چنانکه
 مخفی نیست بر دشمنان بلکه از اخبار ظاهر میشود که کسب حرام بدترین چیز است
 و وارد شده است که کسب حرام ظاهر میشود در دیریت و نسل یعنی تقیای حرام خود
 میشود و فرزندان از لقمه های حرام بهم میرسد که این یک قسم از حرام زاده الی است
 دیگر آنکه گوشت بدن بلکه کل جثه که از حرام و لقمه حرام بهم رسیده غیر جنم جایی دیگر
 جای او نمیشود اندر بود و بیشتر طیب است و داخل نمیشود او را مگر طیب غالب فتنه با و
 فساد با که از زمین بهم میرسد از قتل نفس و نیت غارت شدن اموال و بیست شدن عرضها

و ناموسها و اسیر شدن عیال و اطفال و خراب شدن شهر با همه از حقوق ناس تحصیل اسباب
ایشان بغير وجه حلال است چنانکه وارد شده در آیات و اخبار بلکه تجرب شده و شاید گویید
و ظاهر است که حقوق ناس میکند آنچه میکند از بدیها هم در دنیا و هم در آخرت و اما حقوق خدا
توای مثل نماز و روزه پس بآن تشدد نیست زیرا که خداوند کریم است و احرام
من کل حیم است اما حق الناس پس عدالت و حکومت الهی مانع از عفو و بخشیدن آن است
خالبه پس باید اتمام تمام بشود و در شناختن حلال و حرام و سایر شرائط و احکام مراعات
نمودن بگریختن از حرام با تمام و در حدیث از ائمه علیهم السلام وارد شده است که نشینند
در بازار البته کسیکه نداند خرید و فروش را و اوقاتا جریا است و فاحش در آتش
جهنم است مگر آن تاجر که حق بگیرد و حق بدهد و فرموده اند که اول باید فقه تجارت را
یاد بگیرد و بعد از آن تجارت کند و البته اول باید فقه تجارت را تحصیل کند و بعد از آن
تجارت کند بچند قسم که یا در این امت حرکتی است خفی تر از حرکت مورچ بر سنگ سخت
صاف و فرموده اند که یکدیگر هم را بدتر است از سقا و همزه زنا کردن بیا و رو خواهر و عمت
و خاله و راندرون کعبه و تهدید و تخویف از ائمه علیهم السلام بسیار وارد شده و تجریکه
ندارد و در باب حرام خوردن و حرام تحصیل کردن و حق الناس را مشغول بودن
و نامقیدی نمودن و مراعات نکردن و امثال اینها فصل در کسبهای خوب و کسبهای
بد است بدانکه تجارت کسب بسیار خوب است و را حادیش وارد شده که بیست و نهمین رزق در
تجارت است یعنی خرید و فروش کردن هر چه باشد بشرط آنکه مانع شرعی نداشته باشد
و یک عشر دیگر در سایر کسبهاست و وارد شده که تجارت عقل را زیاده میکند و ترک تجارت
عقل را بر طرف میکند و احیای زمین و درخت کاشتن نیز کسب خوب است چه

وارو شده که در آن احوال و ثواب است و هر چه از ثمرات آنها را که میخورند ثواب صدقه
 دادن دارد و زراعت کردن نیز کسب خجست بسیار خوب و امر بآن وارو شده است
 و در خصوص فلک احان وارو شده که رویهای ایشان مثل ماه شب چهارده خواهد بود و در روز
 قیامت و موشی گرفتن و نگه داشتن نیز خوب است و همچنین عقار یعنی املاک و مستغلات
 نگه داشتن نیز خوب است چه وارو شده که در اینها برکت است و فروختن عقار نیز موم است
 چه وارو شده است که ثمن آنها تلف و بر طرف میشود البته و بکشتن میرود و طرف میشود
 مگر آنکه همان ثمن را بدهد و عقار دیگر بخرد و اینها همه را که گفتیم خوب هستند و وجهی بآنها
 نیز هستند زیرا که نظام معاش و معاد بآنهاست خصوصا تجارت و زراعت و غرس
 همچنین سایر صنعتها و پیشه ها که نظم دنیا و آخرت بآنها میشود واجب کفائی میباشد مثل
 بنائی و تجاری و خیاطی و کفچه چرانی و کفاله رانی و نویسنده و غیر اینها با آنکه اکثر اینها کسب
 و پیشه پیغمبر نیست و اغلب اینها از پیغمبرین سابق بوده است و با الحجه حوزی که در کتاب
 بدون آن دست بهم نهد یا آنکه مشکلی باشد یا آنکه شرع و امر آخرت توقف بر آن داشته
 باشد یا آنکه بدون آن حرج باشد واجب کفائیست هر چند مثل حلالی باشد از حیث
 مکروه است شرعا و ظاهر آنست که اگر است آن رفع میشود و در صورت اضطرار بآنها
 تعین در عمل نمودن با آنکه اگر نکند البته فساد عباد میشود و یا عسر و حرج با آنکه عسر
 حرج در دین نیست و اما کسبهای حرام یکی کردن بندگی و قمار بازیست مگر در تیر
 اندازنه و شمشیر و نیزه بازیست و دوانی و اسپ و دانی و ماهی بآنها شده
 قیل و استروالاع که کردن بندگی در همه اینها گفته اند حرام نیست و در غیر امور مذکوره
 هر چه باشد کردن بندگی حرام است و هر چه برود باخت باشد قمار بازیست مثل حاق و

و تخم بازی کردن و اشغال آنها و حرام است البته هرگاه عوض بگیرد یعنی آنکه ببرد و نه بخت
بردن چیزی بگیرد اما اگر عوض نباشد بلکه همین که و بستن و بازی کردن باشد بدون
آنکه عوضی و چیزی ستانده شود و علما در حرمت آن خلاف نموده اند احوط احتیاط است
و از حمله کسبهای حرام از آنها ربا است که شنیدی حال در هم آنرا در تعدیدات شدید
و شمولیات بالغه در آن بسیار وارد شده است و از آنجمله وارد شده که در بلدیکه ربا
در آن خوردند و گیرند آن بلد خراب و ویران خواهد شد و اندامی بهیم شهر را و بلد را که خراب
و ویران شده و میشود و بسبب شیوع غلبه ربا که بعضی از غافلین آنرا تجویز نموده اند و راه
خوردن ربا را برای مردم مفتوح نموده اند و سست نموده اند باب قرص الحسنه را که حرمت
باب ربا برای فتح باب آن بوده چنانکه در اخبار بسیار تصریح بآن نموده اند و آن محلیه
حلیه نیست بلکه عین ربا است تو هم غلطی نموده اند چه بر نفی ربا که شرط نمایند و قرص آن
همان ربا و قرصی است بعضی اخبار صحیح بسیار علاوه بر اخبار دیگر دشوار ظاهر و مؤید
ستکانه و از آنجمله اتفاق همه فقهاست بر آنکه نفع را هرگاه شرط نمودند در قرص دان
حرام میشود و فاشد نیز و افاده نقل ملک نمیکند با تصریح باین عبارت نقل اجماع کل مسلمین
نموده اند و مشاهد از حال ایشان در اعصار و امصار همین بوده و بعضی از ایشان تصریح
نموده اند که نقل حرام شامل معامله محاباتی نیز نیست و دعوی اجماع بر این معنی نموده اند و از آنجمله
علامه و مختلف غیر آن و عبارت فقهاء تمام ادل بر آنکه اجماع بر این معنی که دعوی نموده اند
هست و اخبار صحیح نیز واضح الدلائل اند بر اینکه نفع هر چند بعنوان هبه یا عاریت یا بیع
یا غیر اینها باشد مثل مطلق بیع حرام است هرگاه شرط شود و قرص و اگر شرط نشود با که
نیست همان شخص تو هم تو هم نموده که هرگاه نفع معامله محاباتی باشد با آنکه چیزی که قیمت کمی داشته

فوق نیست سیانه آنها در باب دادن منفعت زاید بر اصل قرض پس ربا همین لفظ شد پس
معنی و شک در فساد این نیست و منع ذلک لازم متوهم می افتد نیز که جماعت مخالفین بآیات
قرآنی و اخبار مصوریته هم اصرار و چیزی نفهم بوده اند که تقصیده اند که ربا همین قسم اول است
نه قسم ثانی پس آنچه محبت و قبیح که ربا بر ایشان حرام شد بر ایشان شاق بود بسیار که دست
از ربا بردارند تا آنکه نازل شد بر ایشان آیات متعدده و تحریم و تحذیف و منع ذلک
دست بر نمیدارسته تا آنکه نازل شد آیه فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله الا ان یس
دیوانه بوده اند که عاشق لفظ اعطی و امثال آن بوده اند و بسیار بدشان می آمده لفظ
هیبی و امثال آن تا بمرتبه که حرب با خدا و رسول را بر خود قرار داده و گویا نموده اند و
لفظ هیبی و امثال آن را راضی نشده اند با آنکه صحیح کلام شایع است که ربا کمال خفا و
افتن از دیده نملکه بر صفا است پس باید احتراز نمود از احتمالات خفیه ربا را غایت خفا
و لمداجر و احتمال زیاده معامله صحیح نیست و ربا است هر چند خلاف ظاهر باشد کمال
مخالفیت و در نزد متوهم ربا مخفی است و چیزی که مثل آفتاب روشن باشد که ربا است
و بر طفل داند و بر چکیس مخفی نباشد که ربا است و غیر آن ربا نیست و طلال است چیزی
آن غیر ربا هیچ تفاوت نداشته باشد مایه که منفعت باشد جز ما و شرط شده باشد و در
ضمن قرض دادن جز ما غیر آنکه آن منفعت اسم دیگر دارد که سبه یا عاریت یا معامله محابا
میگویند نیز یا آنکه آن منفعت شرط قرض دادن شده به عبارت و هبت بشرط القرض
او اعرت بذلک الشرط و بعثت محاباة و افعال بشرط القرض باشد چه در اینوقت البته
ربا نخواهد بود و هیچ خدا و آنکه ربا نیست ندارد و در پی آن باشد که یکی از مذمت های
آن بود که در هیچ آن بدتر است از منقاد و زنا با مادر و دختر و خواهر خود و در اندرون

بابات ساف
نیتت
نیتت
نیتت

کسبه حلال نماید یعنی خیال واهی و عذر فاسد این کجا و آن کجا که از احتمالات بعیده و خفیه
 غایت حقار آن احتراز نمایند البته تا آنکه در پی آن باشند که آنرا حلال نمایند هر چند به نحو
 نزد خود بیوجبی اصلا و در خطبه شجاع البیاض غنیه جز ما کلام پیغمبر است که حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام در آنجا بتقریب نقل نموده مذمت بشدید و بغایت شدت نموده جماعتی را
 که حیل نمایند در حلال نمودن حرام ها به الهی از آن جمله حیل نمایند و ربا و طلال نمایند بخرید
 و فروختن و قریب بآن در تنبیه نیز وارد شده است با آنکه شارع با وجود اینها تغلیب
 جانب حرمت نموده ماحذیکه چون اصل آن یک وقتی گندم بوده الحال در معامله ربا یک
 حبش گفته است که بنا گذارند که کم و زیاد آن باعث حرمت میشود و بسیار جا با ربا
 نیست جز با مجروح با هتی بریا منع فرموده اند منع حرام یا کراهت و با جمله رساله طلال
 در فساد و توهم این متون نوشته و بغایت وضوح بیان نمودم پس چاره و خلاص شدن
 از حرام بودن منوط است در اینجا فقه ما فرموده اند که اگر تبرع نماید قرض گیر حلال میشود
 یعنی شرط نیاشد و قرض دادن چه مستحب است شرعا که قرض گیر نفع بدد بقرض
 ده و جزایه احسان او را احسان نماید و شبهه و ران نیست و نزد شیعه هر چند
 که مستحب میدانند که قرض ده نفع نگیرد و اگر گرفته باشد مستحب است که بای قرض
 خود حساب نماید و معامله را با خدا خود بکند که فرموده من قال الذی یقرض الله قرضا
 حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرا الی غیر ذلک پس باید دندان طمع را از شرط نمودن
 بکند قرض ده تا از برای او حلال شود نفع گرفتن و قرض گیر و ندان بیکر گذارد و
 نفع بقرض ده بدد هر گاه شرط نموده چه پیغمبر قرض میگرفتند و بعد از آن
 احسان بقرض میفرمودند و نفع میدادند و گاهی بعضی از ائمه بصیغه مبالغه میفرمودند

بر خود لازم مینمودند نفع دادن را که بهر صورت بدینند و چنین نیز تعلیم اصحاب شایسته
 و اگر دست از شرط نمودن بردارد قرض ده و اکتفا بترع نمودن قرض گیر نکند باید پس
 قرض را با مالسه از میان بردارد و بنا را بر خرید و فروخت بجهت یا مثل آن گذارد تا بیکه جنس
 را بلیقت زیاد بفروشد تا مدت معین یا آنکه نسید بفروشد و آنکه خرید هر جا که خواهد بفروشد
 اگر چه بخوبی یا بعلی یا بفروشد بلیقت نازل و مانعی ندارد هرگاه واقعا فروخت و شرط
 نمود در فروختن که بخودش باز پس بفروشد بلکه بنای ایشان بر بیع واقعی باشد
 که مال جز ما مستقل شد بشتیری و شستیری اختیار در فروختن و فروختن همان باعلی یا
 بدیگر است و اشتد باشد همچنانکه باعلی نیز اختیار داشته باشد که پس بخود یا بفروشد
 خلاصه آنکه شرط باز پس خریدن نه از باعلی و نه از مشتری هیچکدام نشود و مثل سایر بیع
 باشد نه در این صورت صحیح است باز پس گرفتن بهر قیمتی که خواهد بود همچنین است
 اگر صلحت نماید از قرض خود بهیچ قرض ندهد چه اگر قرض دهد بشرط سلف فروختن
 بلیقت نازل تر از قیمت سلف و دیگر آن بجهت قرض و بشرط آن حرام خواهد بود اگر
 قیمت دیگران باشد زیرا در دو بعضی اشرفی میدهند و زرسفید میخرند بعنوان سلف
 یا نسید یا عکس میکنند همه از جهت آنکه نفع بخورند غلط است و فاسد بلکه حرام نیست
 بهر قبضی در مجلس در سیاه طلایه و نقره شرط است و اگر خواهند صحیحش از سیاه
 و نقره و بعضی صفی یا سرخ یا عکس کنند که سفید یا سرخ و پسند عود سیاه چه در این
 صورت در بعضی مجلس شرط نیست و مثل پول سیاه است اجناس و دیگر غیر طلایه و نقره
 و بعضی آن را فخرها اعتقاد دارند که صنعت زمین مال قرض ده است بلکه مال حساب
 زمین است اگر بترع نماید حلال و الا حرام است و بعضی شرط اواره و او را باهرت

چون این قرض
 است در سلف

بسیار کم با صحیح میدانند مثل آنکه پنج تومان اجرت بهن است بعد دینا را جاره و بهن باقی را دست بردارند بعهوض و اذن این را حلال میدانند و اگر بگوید همه را دست بردار بعهوض قرض حرام میدانند و مخفی نیست که هر دو حرام است بیچ فرقی نیست بحسب قواعد شرعی و گاه است که بگوید همه را دست بردار یک محمدی پیش نیست و بگوید شرط یک محمدی دست برداشتن حرام است و شرط پنج تومان الا یک محمدی حلال است خدا هایت کند و هر گاه معلوم شد اینها پس بدان اینک الله تعالی که براسه قرضی آنست که قرض و به بشرط نفع و نفع هر چه که باشد حرام است هر چند صحیح بعهوض شکسته یا بهتر بعهوض غیر بهتر یا عمل یا نفع هر چند مثل قرات قرآن باشد از چیزهایی که هستند و بازای آنها مال میباشد و بعضی گفته اند که هر منفعت شرطی حرام است حتی مثل آنکه قرض میدهم بشرط آنکه قرضم برمی یا چیزی را بمن بفروشی بقیمت خودش و اشال آنها و احوط ترک است هر چند درسته چنین چیزها معلوم نیست و حرام آنست که نفع عاید قرض ده شود و اگر عاید قرض گیر تنها شود بعضی از اینها حرام میدانند و ترک اینها نیز مثل سابق احوط است نه معلوم الحرام و اما قرض بشرط بهن از برای آن قرض یا ضامن یا کفیل براسه همان قرض پس حلالست اتفاقاً و اما براسه قرض و دیگر احوط اجتناب است و اما بار بار در معامله آن معامله و معاوضه و بون حبس بجنس خود است باز یا دتی و زیادتی هر چیزی که باشد از همان جنس یا جنس دیگر یا عمل یا غیر آن چنانکه گفتیم لکن شرطش آنست که مکمل یا موزون باشد یعنی معاکیل باشد متعارفاً یا بوزن باشد و اگر یک طرف مکمل تخمین باشد احوط اجتناب است مثل خرمای پیده با خرما یا بر درخت و گوشت با جوی آنکه همان گوشت داشته باشد و اما اگر جنسها مختلف باشند مثل گوشت گوسفند یا گوشت گاو یا مرغ یا سگ یا ایشان

و سرکه بای انگور یا سرکه نخر و اما شال اینها پس برگاه حبس مختلف است حرام نیست
 زیاد و کم در عوضین هم نقد و هم نسید هر چند در نسید احتیاطی هست لکن ضرر ندارد و اگر
 حبس متخیر باشد معامله کردن باین نحو که احد عوضین نقد یا حال باشد و عوض دیگر
 یا سلف باشد حرام است مطلقا هم برابر و هم تفاوت زیرا که اجل را قسط از ثمن است
 در معاملات عقد و اصل خبره پس مساوات بعمل نمیتواند آید بهر صورت چه معتین نیست
 قسط از ثمن و دانستی که قبل در بانقض است و از این است که هرگاه معاوضه زلفه زلفه
 نقد یا نقد و در احد عوضین یا در هر دو غش باشد که نداند چه قدر است باید چنانچه غش
 نمایند از نفوس یا غیره بهر دو طرف مگر آنکه دانند یا قیاسا یک طرف البته بیشتر است پس گفتا
 میباید آن نمود و بهر دو طرف ناقص و پس میباید پیر و پیر زن و شوهر و آقا و عیال
 یا کثیر یا بیانی لباس یا کثیرش را باینست یعنی حرام نیست زیادتی خوردن میان اینها
 که تقسیم اینها یا دیگران و اگر شکسته و درست با هم معاوضه شوند باید برابر باشند و زیاده
 و در طرف شکسته نباشد و هم چنین است معاوضه خوب و بد بخلاف ربا و قرضی که قرض و نه شرط
 صحیح و من شکسته اش و هم چنین خوب عوض بدش نماید حرام و ربا است و بعضی مطلقا
 منع کرده اند چه زیادتی برای قرض گیرنده را نیز حرام میدانند چنانکه لفظیم میباید این
 ربا و ربا و قرضی تفاوت بسیار است و اگر تا قتل نمائی میبایستی و الله اعلم و طول داد و ستد
 باب راجعت کثرت حاجت و عموم بلوی آن و از جمله کسبه ای حرام است و اگر است و آن
 اینست که حبس کنند از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا روغن و نفروشد تا اگر آن شود
 و کار تنگ شود و مردم بجهت آنکه غیر آن شخص دیگری نباشد که بفروشد یا آنکه اگر
 و فائز فروخت او و مردم محتاج باشند بفروخت هم چنین کسی ملعونست بلکه بجز و آرزو

در این باب
 در بیان کسبه ای
 در بیان کسبه ای
 در بیان کسبه ای

در بیان کسبه ای
 در بیان کسبه ای
 در بیان کسبه ای

داشتن گران بیادوست داشتن او آثم بلکه ملعون خواهد بود بحسب ظاهر و اما اگر عیض
 نمودن نه بسبب کران شدن باشد و مردم حاجت بفروخت او نداشته باشند چه دیگران
 باشند که بفروشند بقدریکه کفایت مردم شود بلکه سبب آن باشد که جنس را در انبختند
 یا اگر میخرند بتغزل میخرند و نقصان میدناید و متضرر میشوند و خرید و فروخت در این صورت
 مافعی ندارد که رفع ضرر خرید و فروخت را از خود نماید هر چند ضرر آن بسیار فرخین باشد
 مانع ندارد که رفع این ضرر نیز نماید بخواهش زیاده ای که دفع ضرر و حصول انتفاع او باشد
 در صورتیکه گفته شد که مردم محتاج بفروخت او نباشند و آرزو و محبت غلا و گرانی
 نداشته باشند مع ذلک اصل گندم فروشی و جو فروشی و کنز باقی آنچه گفته شد و
 نیست که مکروه باشد بجهت آنکه درست کار کردن در آنها صعبی دارد و اینها گفتیم
 همه در صورتیست که مردم مضطر نشده باشند چه هرگاه مضطر شده باشند بهر چه
 بآن بهر رسانیده باشند واجب است که البته بفروشند بهمان کس که مضطر است
 رسانیده و او را از اضطرابش بیرون آورد و این معنی اختصاص بمویر و گندم وجود
 خراب و روغن ندارد بلکه جمیع ماکولات و ملبوسات و ادویه و عقاقیر و غیر اینها هر چه باشند
 و مضطر باینها هر که باشد از کسانی که حرمت دارند بحسب شرع هر نحو اضطرابی که باشد
 باید رفع شود البته دین و خل باحتکار ندارد و از کسبهای حرام رشوة گرفتن است
 برای حکم کردن هر چند حکم را موافق شرع نماید و هر چند حکم را بر رشوة ده نماید چه
 رضای صاحب رشوة در این بود که بگوید که حق با او است و حکم بر او کند و حال
 راضی نیست بخوردن این مال با آنکه رشوة گرفتن مطلقاً حرام است و هم چنین رشوة
 ده نیز حرام میکنند و هم چنین کسانی که اعانت میدنند و واسطه میشوند در داد و ستد

رشته و چیز بطالم دادن از برای خلاص نمودن حق خود از دایا از غیر او مانع ندارد و چه چیز
بر طالم حرام است و از کیها حرام محال ظالمین شدن است که در قیاست در
سرارده های از آتش میباشد تا مردم از حساب خارج شوند پس با ظالمین ایشان
در جهنم اندازند و اگر تواند نامشروع بعمل نیاید و متمکن از امر معروف و نهی از
نهی باشد مانع ندارد قبول عمالی ایشان نمودن باینکه خدمت ایشانرا بکنند چه کفار
خدمت سلطان قضای حوایج آنها نیست باید قضای حوایج اخوان مهاکین
نماید و هم چنین امر معروف و نهی از سنکررها ممکن نماید و اگر نتواند قضای حوایج
اکتفا نماید و هم چنین اگر نتواند که قضای حوایج نماید با امر معروف و نهی از سنکر
مهاکین اکتفا نماید و اگر هیچ از اینها مسیئره نباشد اگر سبب میشود اندیشه که
ظالم ظلم نماید باین خدمت که مینماید آن ظالم را یا آنکه باین خدمت سبب تخفیف
ظلم کردن آن ظالم شود مانع ندارد خدمت او کردن بلکه در این صورتها گفته
شد که مانع ندارد ظالم را واجب است که خدمت او را بکنند بجهت تحصیل این
امور واجب و اگر عمالی ایشانرا نمودن خدمت ایشان نباشد بلکه امور دیوان
باشد اگر دانند که خود هرگاه قبول نماید مهاکین امور را موافق شرع و عدالت
انجام میدهند و اگر دیگران بجای او متوجه شوند ظلم زیاد می شود و مومنان
متضرر میشوند زیاده در اینصورت مانع نیز ندارد که متوجه شود بلکه با
باشد که واجب شود به او چه تواند ضرر بسیار از مردم دفع کند و با امر معروف
و نهی از سنکر نیز بسیار باشد که قادر باشد و هم چنین ظالم را مهاکین از ظلمش
مانع شود و بجانش آورد چه هر یک از اینها که باعث حویب می شود

جای آنکه همه جمع شوند و در اینصورت چیزی که از مردم برای ظالم گرفته میشود تحت خود میباید و
 احتیاطا که بیاواشتغال و در نشو و بردن اجناسش و اگر ظالم بجز رجوع نماید عمالی را با او هرگاه
 خوف ضرر عرضی یا جانی یا مالی یا اذیت که نتواند متحمل شود داشته باشد نسبت بخود یا دیگر کسی از
 شیعیان در اینصورت کار ظالم را انجام دادن میتواند مساوی آنکه پای خون در میان آید
 مثل کشتن جزا و زخم زدن احتیاطا که اینها را نکند بلکه در صورتی که سبب لغو اینه نیز میباشد
 خون نشود بلکه بیا ضرر عرضی نیز نشود بلکه بیا شرف و امانتها نیز نشود و الله اعلم چه امر بسیار
 مشکل است و مخصوص صورتها از فقیه باید پرسیده شود تا چه نحو برای او ظاهر شود و احتیاط
 آنست که آنچه بدست او آید از جهت کار دیوان کردن و حرام نباشد بابرادران و سینه
 بالتسویه قسمت نماید و از کسبهای حرام نقش نمودن صورت انسان و حیوان یا ساختن نیست
 و غش در معاملات بجز یکبار باشد مخفی شود بر جاهل الحال آن یا غافل انسان مثل آب و در شیر
 کردن یا پنبه کند و بر بنبد ارد و خن و موی غیر در میان موی زن یا کنیز با قن جتی و مثل خاک
 در میان گندم کردن که گاه شود و غافل غافلانه بخورد یا ببلد بلکه از غش ظاهر نیز احتراز کردن
 است چه مونس غش نمیکند و از جمله محرمات سحر نمودن است و آن ظاهر است و بطنی نقباء
 طلسمات و نیز نجات و استخدام ملائکه و جن و شیاطین و استزاع ایشان و کشف غیبها و
 اشغال مینا از جمله سحر شمرده اند و باطل السحر جائز است بقرآن و ذکر و اشغال آن نه بجز
 و از جمله محرمات غما کردن است هر چند در بعضی شتمان و غیره و در قرآن خواندن و تشریح
 سید الشهدا ^{علیه السلام} باشد نعم رشید را بعنوان نوح خواندن مانع ندارد و هم چنین قرآن را بنبوت
 حسن و طریق حزن بلکه هم مدوح است و ثواب دارد و حرام است نیز غیبت کردن شیعیان
 را و بگو کردن ایشان را و استنساخ شده از حرمت غیبت آنکه هرگاه کسی ظلم ببرد و دارد

در اینصورت که اگر ظالم بجز رجوع نماید عمالی را با او هرگاه خوف ضرر عرضی یا جانی یا مالی یا اذیت که نتواند متحمل شود داشته باشد نسبت بخود یا دیگر کسی از شیعیان در اینصورت کار ظالم را انجام دادن میتواند مساوی آنکه پای خون در میان آید مثل کشتن جزا و زخم زدن احتیاطا که اینها را نکند بلکه در صورتی که سبب لغو اینه نیز میباشد خون نشود بلکه بیا ضرر عرضی نیز نشود بلکه بیا شرف و امانتها نیز نشود و الله اعلم چه امر بسیار مشکل است و مخصوص صورتها از فقیه باید پرسیده شود تا چه نحو برای او ظاهر شود و احتیاط آنست که آنچه بدست او آید از جهت کار دیوان کردن و حرام نباشد بابرادران و سینه بالتسویه قسمت نماید و از کسبهای حرام نقش نمودن صورت انسان و حیوان یا ساختن نیست و غش در معاملات بجز یکبار باشد مخفی شود بر جاهل الحال آن یا غافل انسان مثل آب و در شیر کردن یا پنبه کند و بر بنبد ارد و خن و موی غیر در میان موی زن یا کنیز با قن جتی و مثل خاک در میان گندم کردن که گاه شود و غافل غافلانه بخورد یا ببلد بلکه از غش ظاهر نیز احتراز کردن است چه مونس غش نمیکند و از جمله محرمات سحر نمودن است و آن ظاهر است و بطنی نقباء طلسمات و نیز نجات و استخدام ملائکه و جن و شیاطین و استزاع ایشان و کشف غیبها و اشغال مینا از جمله سحر شمرده اند و باطل السحر جائز است بقرآن و ذکر و اشغال آن نه بجز و از جمله محرمات غما کردن است هر چند در بعضی شتمان و غیره و در قرآن خواندن و تشریح سید الشهدا ^{علیه السلام} باشد نعم رشید را بعنوان نوح خواندن مانع ندارد و هم چنین قرآن را بنبوت حسن و طریق حزن بلکه هم مدوح است و ثواب دارد و حرام است نیز غیبت کردن شیعیان را و بگو کردن ایشان را و استنساخ شده از حرمت غیبت آنکه هرگاه کسی ظلم ببرد و دارد

شود قتل کند کسی که امید رفع کردن ظلم از او باشد و هم چنین هرگاه کسی مشورت نماید در
 باب مناکحه و وصلت نمودن یا معامله با او کردن یا قرض دادن و اشغال اینها پس مانع مزاح
 که هرگاه عیب باشد که مطلع باشد و مشورت کن مطلع نباشد و اگر اظهار نماید بر اے او
 بیم ضرر او باشد پس اظهار نماید مانع ندارد و هم چنین هرگاه کسی متجاوز بفسق باشد
 که آشکارا فسق بکند غیبت آن حلال است و هم چنین هرگاه کسی از اهل بدعت باشد یا
 اعتقاد فاسد بر داشته باشد و مخفی دارد که یکم گواه نمودن مردم از او باشد باینکه مطلع
 از حال و نباشد که آن بدعت بآن اعتقاد و بدست پس هرگاه کسی اطلاع بر حال او
 داشته باشد و بیلوش نباشد بر آن بدعت و اعتقاد باید البته اظهار نماید که
 فریب او را نخورد و از آن بجلد است آنکه هرگاه کسی اہلیت اجتناب و قابلیت شوسه و اذن
 نداشته باشد و مردم نماید که اهل آن هستند آنکه مطلع بعدم اہلیت او باشد باید اظهار نماید
 و استنار غیر اینها نیز نموده اند که چندان فایده و ذکر آنها نیست و مع ذلک بعضی از اشیا
 که گفتم فطرے دارد و چه بسیار است که شیطان یا نفس اماره در نظر انسان جلوه میدهد
 که غیبت حلال است و حال آنکه چنین است مثل آنکه شخصی مجتهد و قایل شوسه است لکن
 حسد خود او را و امید آرد بر اینکه قابلیت ندارد پس به او نفس نیخواهد ترقی گذارد و یا
 حلال و حرام بنیاد و ارام است نیز اجرت گرفتن بل از هر دو ایجابی که ما مورد مخاطب شدیم
 که از اهل اهل آوریم و آقا و اجداد که در جوشان محض از برای نظم معاش مردم است
 چنانکه اشاره بآن شده و صدر رساله پس مانع ندارد اجرت گرفتن بر آن بلکه نظم معاش
 بجز از اجرت گرفتن است و بعضی منع نموده اند از اجرت گرفتن بر آن فایده و ذکر آن
 نیست نمودن بجهت آنکه فساد و افلاک مشروط است و گردن نما و روز و اجرت

مناجات
 در غیبت
 مع عدم قابلیت

و بوستان و خانه یعنی سگ که برای محافظت و مر است آنها نگاه میدارند پس اقوی محرم
 صایه آنهاست هر چند نگاه داشتن آنها صحیح است و ملک هستند و کشتن آنها بدیت
 دارد که باید به صاحبانش بپردازند و حرام است نیز تکسب نمودن ببول و غائط آدمی و غیره
 هم از حیوانیکه گوشت آنها حرام باشد هر چند انتفاع معتد به آنها بپزند مثل حل انحصار
 و امثال ایشان که انتفاع عظیم میبند براس نزع که احتیاط ترک است بلکه احوط است
 تجویز نکرده اند این صورت را هم و اما بول و غائط حیوان حلال اگر گوشت پاک است و شمش
 ندارد باین سبب از خرید و فروخت آن شرط آنکه منفعت معتد به که عقلا پسند باشد برای
 خرید و فروخت داشت باشد و اگر نداشته باشد جائز و صحیح نیست چه سفاهت و معال
 سیفه باطل است و کار سفیهانایه نمود و حرام است نیز تکسب نمودن بهر باطنی که نجس شده
 باشد و قابل تطهیر نباشد مثل گلاب و دوشاب روان و امثال آنها که نجس شده باشند چه
 پاک شدن اینها ممکن نیست شرعا الا آنکه مستهکک شوند در آب غیر قلیل یا خود بخوبی پاک
 خاک یا سوا یا گرم شوند مثلا استنایا شده از اینها روغن باطل روغن گاو و گوسفند و گاو میش
 و زیتون و روغن چراغ و امثال اینها که جائز است خرید و فروخت آنها براس سوزانیدن
 و چراغ بشرط آنکه شتری اینها را بخرناید که اینها نجس هستند و در سوزانیدن زیر آسمان
 بودن ضروریست بلکه زیر سقف سوزانیدن مافعی ندارد و اگر بخزند براس مسابون
 نمودن که منفعت عقلانیة دارد احتمال دارد که صحیح باشد و احوط است سوزانیدن
 است و اگر اینها مایع در روان نباشند و نجس شوند باینکه سفت باشند همان قدر نجس
 را باید دو انداخت و باقی را بصورت رسانند و در کندن احتیاط نماید که مساودت نماید
 آنچه را که باقی میماند باینکه از زیر نجس قدری بکند بجزو که مساودت نماید باقی را و اگر نجس

العلو و هو نجس
 بپزند بر آسمان است
 غیر از آنکه نجس است

روغن باشد فرو نیست که آن نجس را دور اندازند بلکه اگر خواهند بسوزانند چنانکه گفتیم و نمیه
 و پیچیلان مرده این حکم را ندارد بلکه ممنوع است تا شتر عا انتفاع از آن مطلقا چه برای چران
 سوزاندن و چه برای صابون و چه برای غیر اینها پس صحیح نیست خرید و فروخت آنها
 اصلا و بعضی فقها بگویند نموده اند پاک نمودن روغن نجس را باین که داغ نمایند و در کرا آب
 یا آب جاری بریزند و بعد از آن از روغن آب بردارند یا آنگه در آب قدری بچوشانند و بشویند
 فقها و تجویز نمی نمایند پاک شدن او را مطلقا و حق باشد و راست چه یقین حاصل نمیشود که آن
 بجمیع اعماق و اجزاء روغن نفوذ نماید و بر فرض اینکه یقین حاصل شود یقین حاصل نمیشود که در
 همین نفوذ در اجزاء و اعماق آن آب مطلقا باشد و آب مضاف نشده باشد بلکه آب مضاف
 میشود ظاهرا بلکه البته و حرام است نیز کسب بجز بیکه تحریم آن بحجت تحریم آنچه مقصود است
 بآن مثل شکلهای که میپرستند کافران مثل بتها و خواجها که ارامنه دارند و امثال اینها
 باینکه خرید و فروخت شوند یا اجرت گیرند برای ساختن بلکه ساختن حرام است اگر
 اجرت گیرند و مثل ساختن است محافظت نمودن و حرمت نمودن و مثل فروختن
 است بجهت خریدن و امثال اینها و ازین قبیل است آلات لهو و لعب مثل نقاره و سورا
 نا و سنج و کمانچه و امثال اینها از آن چیزهاییکه انتفاع از آنها بوجه حرام میباشد و شکسته
 آنها قیمت نداشته باشد و اگر شکسته آنها قیمت داشته باشد و خرید و فروخت شود
 شکستن و خواطر جمع باشد که شکسته میشود ظاهرا مانع ندانسته باشد هر چند احتیاط
 آنست که شکسته شود و بعد از آن فروخته شود بلکه دست ازین احتیاط برندارد و مثل
 آلات لهو و است آلات قمار و زرد و شطرنج و امثال اینها و مثل اینها است
 ساختن ظروف طلا و نقره مخصوص در صورتیکه خواهند استعمال نمایند و حرام است

نیز معامله چیزی با یکدیگر است که مباح است بجز اشیائی که در وقتن یا بختیدن یا بجا به دادن
اسلحه بدشمنان دین و مثل دشمنان دین است قطع الطریق و اشغال زمینها و غیره
نیست و در اسلام میان آنکه شمشیر و نیزه و تیر باشد از آنچه با یکدیگر میکنند و زخم نمیزند
یا آنکه از قبیل زره و کلاه و سپر که محافظت میکنند بفرمان اگر جنگ میان دو گروه از
مسلمین اتفاق افتاد مانع ندارد که باین دو گروه زره و سپر و اشغال زمینها و غیره
محافظت نمایند بدینند بفروختن و غیره تا شمشیر و نیزه و اشغال زمینها و غیره
نه بفروختن و نه بفروختن و اگر بدشمنان دین یا غیره بفروشد مثل اینها که
آنها با کفار دیگر حرب دارند و دفع شر آنها از مسلمانان میکنند و اصلاً با مسلمانان
جنگ ندارند و ضرر ایشان بمسلمان نمیرسد مانع ندارد و حرام است تا چیزی را که
توطیه نماید یا بانی که شتری نیست اینک در حضور باید و بگوید که من بکذا اشتریم
تا آنکه شتری بآن قیمت که بایع خواهد فروخت و همچنین اگر بایع حرام است بآن شتر
نیز حرام است و هم چنین است حال اگر شتری توطیه نماید یا بانی که بگوید من
بکذا میبخرم که من بکذا بخرم و شتر بایع گول خورد و حرام است نیز اجاره
داون مسکن و کشتی یا و چهار پایان برای امر حرام مثل آنکه قمارخانه یا خمرخانه
یا خمر بچای و دیگری ببرند و اشغال آن و حرام است نیز فروختن انگور یا مویر یا
خرما و اشغال آنها که با نیکه خمر و شراب مسکرا نمایند اعم از آنکه فروختن و اشغال
آن برای این باشد که شراب نمایند یا آنکه برای آن بفروشند تا نمایند
که چیزی را آنها را شراب می سازند و اما اگر ندانند ضرر ندارد و مثل آنست که جمیع
لباس ابریشمی را بفروشند از نامقدی و می آیند و میخرند اگر بفروشند و ندانند

که میخیزد که خود پوشند نفوذ شدت ایشان تا ممکن باشد و اگر نمیدانند بلکه احتمال میدهد که از برای
 زنان خود میخیزد و نه ندارد و هم چنین است حال چیزهایی که براسه زینت کردن و خوش
 و زناکاران باشد و هم چنین هرگاه براسه آلت کار ایشان یا غیر ایشان از ناسقان و
 ظالمان باشد و خواه چه چیزیکه در مالک آن اعانت برگناه باشد حرام است معاملة کردن
 یا پیشبردن آن و امثال آن هرگاه دانست که گناه است و اعانت برگناه است و اما اگر
 ندانند با کسی که نیست اما در مقام شبهه که بلکه بشود و مصلحت باشد از حوطه او را اجتناب است
 بلکه بجز و احوال نیز اگر شرک نماید اولویت داشته باشد چه مراتب تقوی که متفاوت است
 و چه در دین نیست و گناه بودن و اعانت برگناه بودن ثابت نیست و از خود و قضا
 نیست و اگر است نیز معاملة و شرکت الا این نمودن مثل پیر یا و مار و قورباغه و سوسک
 و امثال اینها از آن چیزهایی است که چند است و از آنکه نزدیک عقل صحیح باشد معاملة کردن آنها
 و شریع و عین ماله گرفتن یا شریع گرفتن از آنها بلکه در آنها سفاهت می شمارند و اما
 اگر نفع معتد به داشته باشد بحقیقتی که معاملة در آنها سفاهت نباشد هیچ مانع ندارد مثل
 زمین فیل یا حیوان دیگر که براسه پوست میخیزد که قابل قبیح و ذریع است و امثال
 آنها از منافع از قبیل آنکه استخوان آنها منتفع شوند یا روغن آنها مثل ماهی یا اسه
 حرام گوشت که روغن آنها براسه کتیم یا با چراغ یا غیر آنها میخوانند و خریدن مثل بخت
 یا شادی و امثال آن براسه بود و حبس یا تر نیست و ممنوع است مشرک و فرقه
 سیاه و درندگان و اگر به نفع ندارد و شرعاً براسه پوست و موثر گرفتن و امثال
 آن از منافع مانعی ندارد و اما در پوست هر حیوان که گوشت او حلال نیست نماز و حیوان
 که شرکاء الاخره ماله تا نمیتوان پیشبرد چه پاک هستند هرگاه فحش ایشان بگردد

فوج گوسفند و گاو نمایند **فصل** در بیان سنای در معامله بعضی سبیل حرمت و بعضی سبیل
 که است خوب نیست که فروخته شده مدح نماید آنچه را که فروخته شد و مشتری ندانست نماید و آنچه
 نیست قس خوردن در معامله چه راست و چه دروغ با آنکه در دعوای منتهیست و در نوشته است
 که شیعیان گناهان میکنند و آثار دروغ نمیکویند یعنی گناه بیند که کسی دروغ میگوید بشود
 که آن شیعه نیست چه شیعه دروغ نمیکوید اگر چه فسق و فجور دیگر بکنند و شاید مراد این باشد
 که کمال در تشیع چنین شیعه نیست و دیگر خوب نیست که کتمان عیب نماید و این حرام
 است بلکه بد حرام است غش با مسلمانان کردن بلکه منع و ادرشده از فروختن با چه
 و لباس در حیات تاریک و اینکه این غش است و خیانت با مسلمانان و آنرا نجلد است
 نم کردن با چه یا چیزی دیگر که نم کردن او را خوش قماش و خوب تر بنظری آورد و اگر آنکه
 نم کردن بحجت دفع ناخوشی آن چیز باشد که اگر نم نماید بد یا بد بنظری آید و حال آنکه بد
 نیست یا آنکه تا تم نماید کسی او را نمیزد یا بسیار بد میخورد و اگر راسته زیاده باشد آن سهم
 حرام است و هم چنین ظاهر نمودن متاع خوب و پنهان نمودن بد اگر چه با آن خوب
 نمودن بد را بد مثل آنکه روس کا خوش قماش بنماید و به کار به را بعضی آن بد
 مگر آنکه مشتری داند که به کار چه نخواهد و اینکه از به کار خواهد داد در اضی باشد باین لیکن
 در چنین صورتی او را ترکست یعنی نماید خوب را و پنهان نماید بد را هر چند مشتری اطلاع
 داشته باشد و ناخوش است سفر کردن به باعث نقصان دینی میشود مثل آن آب
 بر آید و ضرر دست بهم ندید یا آنکه موجب نجاست بدن یا ثوب شود که تطهیر دست بهم ندید
 یا آنکه نماز بد دست بهم ندید یا آنکه شرط اجز از صحیح مثل ایستادن دست بهم ندید
 یا آنکه یم ملاک شدن نفسان شد یا تنبیه عرض و استال اینها که اگر اندر جز ما که اینها خواهم

در این باب در بعضی مواضع
 در بعضی مواضع در بعضی مواضع
 در بعضی مواضع در بعضی مواضع
 در بعضی مواضع در بعضی مواضع

حرام خواهد بود و در اکثر صورتها بلکه ممکن است در کل و اگر منطقه دارد نشاید مکرره باشد و
 احوط اجتناب است و از آنجمله است کشتی سوار شدن بلکه مخصوص دارد شده است
 که است آن برای تجارت یا تحصیل معاش مگر آنکه منحصر شود تحصیل معاش و تجارت و سوار
 شدن آن و ناخوش است که کارها سه دین و پست را خود متوجه شود بلکه بدلیه که گذار
 شل غلام و نوکر و امثال آن مگر آنکه بیشتر نباشد بلکه کارها سه دین و پست را خود متوجه شود بلکه بدلیه که گذار
 ملک یا شتیرا اسب یا امثال اینها خود متوجه شود ناخوش نیست بلکه شاید بهتر باشد
 و ناخوش است بیکار کشتن یا کار ظالم کردن کارها سه دین و پست را خود متوجه شود بلکه بدلیه که گذار
 است منطقه و ناخوش است که بکشتن بشود یعنی چیزی که احتمال حرامت داشته باشد
 تحصیل نماید کاروان کند و اگر احتمالی خوب داشته باشد ناخوش است ترک کند پس
 از مال فایده در دادن و امثال اینها اجتناب نکردن ناخوش است و ناخوش است که
 شل شتر را بخوار را امین و از آنکه مال خود را دست او بدید بنسبه یا سلف یا سفار و امثال
 اینها حاصل امین دانستن اینجاست ناخوش است و هم چنین ناخوش است معامله
 نمودن باین طواعی صبح تا طلوع آفتاب و خوب نیست معامله با سفال کردن و آلتا جاست
 هستند که پروا ندارند هر چه بگویند و پروا ندارند هر چه بایشان گویند و هم چنین معامله
 با پست فطران نمودن و هم چنین معامله نمایند الا با کسی که دین نشو و نما کرده باشد
 و معامله نمایند با نوکیسه چه پست فطرت میباشد چنانکه مجرب است و نیز خوب نیست معامله
 نمودن با ذو عیال و امثال آنی هستند که آفتی بایشان رسیده شل آنکه کرایس
 یا خوره دار یا شل و شیت یعنی زمین گیر و امثال اینها باشند و خوب نیست معامله با آنها
 و آن کسی است که ائمان نقصان میکند یا آنکه هر کار که میکند نفع نمی بیند پشت و کراست

این اجتناب است
 نشود در امین

از اهلان نجاست
 در فخر و عظمی که از آن
 از عظمی که از آن
 مجاز و احوط است

نمی کند و ادبارش زده است و ناخوش است معامله کردن با اگر او هر کردی که باشد و بنا
 با ایشان کردن یعنی دختر از ایشان گرفتن و دختر با ایشان دادن چه دارد شده مذمت
 ایشان و اینکه طالع از جن میباشند که پرده از روی برداشته شده اند و ناخوش است
 که بعد از عقد بیع التماس نماید مشتری از بیای که چیزهای از جن دست بردارد و خوب
 نیست که کسی که توقف از وزن کردن خوب نداشته باشد اینک مستوفی وزن کردن
 هم چنین است حال در کیل کردن و خوب نیست زیاد کردن قیمت در وقت ندادن
 و فریاد نمودن آنکه که میخورد این قیمت در بیع من زاد که بیع بازار حراج نیز گویند بلکه وقتی
 که ندادن ساکت شود آنوقت زیاد کردن مانعی ندارد و خوب نیست داخل شدن در سوّم
 مؤمن ملا آنکه مؤمن راضی شود و بر حضرت او باشد و خوب نیست که شهره و حافه بکند
 و کیل آن جاعتی شوند که از صحرا و کوستانها چیزهای آورند که در آن بلبه بفروشند و همچنین
 و با آن چیزهای آورده بشهر بفرشند و خوب نیست که بیرون روند برای آنکه فاصله
 که سر راه از ایشان بگذرند هنوز نیاورده و در ناخوش بودن این تلقی تا چهار فرسخ است
 هرگاه بقصد این معنی باشد و هرگاه بغیر این قصد بود و اتفاقاً بیرون رفت یا برای کار دیگر
 مانعی ندارد و بعد بد آنکه آداب تجارت آنست که اولاً فقه تجارت و معرفت احکام آنرا
 بگیرد و تحصیل نماید و بعد تجارت کند که ان شاء الله تعالی سلام بسیار تحذیر نموده اند از آنکه فقه
 را تحصیل نکرده شروع بآن نماید چه بسیار باشد که در بارها و محلات دیگر افتد و باراشنیدی
 که چه قدر بد است و سزاوار است که تاجر تسویه نماید میان خریده و فروخته بانه آنکه
 کسی را که محاکمه نماید از آن تردید دلیلی که محاکمه نماید گران تر و بد بلکه تسویه میان
 همه مستحب است بفرمودن محاکمه نکران را بیع از او بخورد بهتر است چنانکه در خواطرم هست

احکام تجارت
 در کتاب
 و انچه است

که برین مضمون حدیثی هست و اگر تفاوت گذارد از جهت علم و صلاح و تقوی بای نیست
و دیگر کسی که بیشتری گفت بیا از من بخر که احسان بتو میکنم سخت تشدید است که بخر از او
بخورد و هم چنین معنی اگر چیزی از او بخرد سعی کند که بخر از او بخورد و الا در حال فروخت
یا آنکه او نیز بر اے تجارت بخورد در این صورت نفی بگیرد تا آنکه بهتر است و هرگاه نفی
نگیرد بختی خواهد که فلان چیز را بر اے من بخر از دیگران بر اے او بخورد و از خود بخرد و نه مسا
هرگاه تاجب را بخر باشد و نزد آن گوینده معروف باشد بان که البته درین وقت
از خود ندیده مگر آنکه قرینه باشد بر آنکه مضائقه ندارد که از خودش نیز برای شش بخرد
و مستحب است با استیجاب سوگند اقاله نادم نمودن یعنی کسی که چیزی خرید یا چیزی فروخت
بعد از آن پشیمان شد و التماس نمود که دست بردارد از معامله دست برداشتن
و پس دادن ثواب عظیم دارد چه وارد شده است در حدیث که کسی که چنین نمود و
دست برداشت خداوند عالم در قیامت دست از گناهان و فقرش بپايد او ببرد
و مکرر توبه نموده اند که بعد از دست برداشتن بهتر میفروشد یا بهتر میخرد و مستحب
است نیز در وقت دادن راجح و زیاد و ترک بدیند و در وقت گرفتن بعکس
یعنی کمتر بگیرد و سامحه کردن در خرید و فروخت و آن چنان تنگ نگرفتن و مسا
نمودن نیز مستحب است چه خدای تعالی چنین کسی را دوست میدارد و همچنین
سامحه نمودن در گرفتن دین که آن کسی طلب دارد و در پس گرفتن قرض نیز مستحب
است و خدا دوست بسیار و چنین کسی را هم چنین کسی را که مسا طلب نماید در قرض
پس دادن و در دین مردم را دادن که زودتر و آسان تر بدو آید اما کسی که بعضی
اوقات بهتر است مثل آنکه معامله اش با برادر و بی نباشد چه وارد شده که مغبون

شده نه محمود است و نه ماجر یعنی نه مردم او را ستایش میکنند و نه ثواب دارد و و چنانکه
برای حج بیغریز یا برای کفن مسافر کردن در آنجا ثوابش و استجابتش شدیدتر است
و نافوش است تاجر را که اول کسی باشد که داخل بازار شود و مستحب است که هرگاه داخل
بازار شود و عاییکه وارد شده بخواند و مستحب است نیز که هرگاه چیزی را خرید سه مرتبه بگیرد
بگوید و شنایتین نیز بگوید و مستحب است نیز که هرگاه نوشته از تجارتی بر او تفسیر نماید که بخ
بگوید بدینگونه منتقل شود و بگیرد و آنکه هرگاه از تجارتی بربح برای آن حاصل شود و برای
آیستد و مستحب است که در اقل وقت نماز کند و بعد مشغول تجارت شود و مستحب است
پنهان داشتن مال و خریدن املاک و انداختن عالم فصول در عقیدت مشهور میان
انسانها آنست که حصیعه در بیع شرط است پس اگر بدون حصیعه معامله با بطلان آنست
بایع باید حصیعه را بسته بخرید و مشتری ثمن را بایع بپردازد باینکه بایع باید حصیعه
این داد و مستند از فریته و اماره ظاهر باشد که مرا و طرفین مبادی است و حصیعه یعنی
از فقها چنین داو و مستدر را باطل میدانند لکن مشهور آنست که صحیح است و باینکه
که نقل میشود و مال هر یک بدیگر بطریق مبادی حقیقه لکن لزوم نیست یعنی آنکه
است آن نقل و میتوانند هر یک بعین مال خود برگردانند مادامیکه عوضشان برده
حصیعه باقی باشد پس اگر آن مال را آنکه گرفته بود عوض داد و مال شخص دیگری یا آنکه
تصرف در آن نموده که حصیعه باقی نمانده مثل آنکه رنگ کرده پارچه را تسلط ندارد که پس
بگیرد چه رنگ مالک از دیگر است که در آن پارچه بعنوان غصب نشده بلکه حصیعه است
شتر است پس چگونه ملک دیگری را غصب میتوان گرفت و هم چنین نمیتواند
آنکه رنگ کرده قهرای پس بدید که ساده گرفته بود چگونه قهرای رنگ کرده پس بدید

باینکه بایع باید حصیعه را بسته بخرید و مشتری ثمن را بایع بپردازد باینکه بایع باید حصیعه این داد و مستند از فریته و اماره ظاهر باشد که مرا و طرفین مبادی است و حصیعه یعنی از فقها چنین داو و مستدر را باطل میدانند لکن مشهور آنست که صحیح است و باینکه که نقل میشود و مال هر یک بدیگر بطریق مبادی حقیقه لکن لزوم نیست یعنی آنکه است آن نقل و میتوانند هر یک بعین مال خود برگردانند مادامیکه عوضشان برده حصیعه باقی باشد پس اگر آن مال را آنکه گرفته بود عوض داد و مال شخص دیگری یا آنکه تصرف در آن نموده که حصیعه باقی نمانده مثل آنکه رنگ کرده پارچه را تسلط ندارد که پس بگیرد چه رنگ مالک از دیگر است که در آن پارچه بعنوان غصب نشده بلکه حصیعه است شتر است پس چگونه ملک دیگری را غصب میتوان گرفت و هم چنین نمیتواند آنکه رنگ کرده قهرای پس بدید که ساده گرفته بود چگونه قهرای رنگ کرده پس بدید

و شاید مثل زنگه کردن باشد آنکه آرد نمود و گندم را و نان نمود آرد را و اشال اینها
و اگر تصرفی نماید در احدی و عیضین که موجب نقص شود و صاحب اولی همان را قبول کند بے
خواستن عوض آن نقص مثل آنکه چیزی را از آن خورد یا پوشید و صاحبش دوست از اینها
برداشت و بخشید تسلط دارد و کس پس گیرد و اگر عوض بر طرف شد یا تصرف و تأخیر شد
بجمله یک گزشت لزوم بهم میرسد مگر آن صورت که گفتیم که بیچ ماله در آن خرج نکرده باشد
و بیچ عمل و کاری نکرده باشد و قدری را تصرف کرده باشد یا تصرف مثل پوشیدن
باشد و صاحبش استقاط حق کرده باشد و آنچه گفتیم میتواند قهر مال خود را پس بگیرد
هرگاه عوضی که گرفته بعینه پس دهد و اما آنکه تصرف نموده قهر نمیتواند پس داد
هر چند تصرف بسیار کم نموده مثل آنکه یک ساعت پوشیده یا یک دقیقه یا آنکه یک انگشت
از آن خورده باشد و مشهور در دست تراست بلکه از ظاهری بعضی نقل شده است
که این مبایعه است حقیقه و احوط آنست که بروش مشهور بنا گذاشته شود و ظر
نزد حقیر آنست که اگر صیغه غیر عربی خوانده شود بفارسی یا ترکی یا غیر مبایعه میشود
حقیقه یعنی لزوم بهم میرسد و از جمله شرطهای مبایعه اینست که با بیع و شتری
هر دو باید عاقل و بالغ و رشید باشند بنا بر مشهور و اگر ظاهراً هر شود که پدر یا مادر یا شخص
و دیگر چیزی داده اند بنا بر آنکه بر اے ایشان بفروشد یا معامله و دیگر نماید ظاهراً بیع
نداشته باشد چه معامله را حقیقه ایشان میکنند و طفل بمنزله آلت کار ایشانست
و غلام و کنیز هرگاه خواهند خرید نمایند و یا ذوقت نمایند یا بدادن مالک نشان باشد
و شرط دیگر آنکه مال خود را بفروشد یا بیع و مال خود بخرد و شتری و اگر مال خود نشان
نباشد باید یا کسلی صاحب مال یا ولی او باشند یا نیکه پدر یا جد پدری یا وصی پدری یا وصی جد پدری

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱

او باشند یا حاکم شرع یا امین حاکم شرع باشند یا مونسان حسبه اگر حاکم شرع نباشد
 آنگاه وکیل پس باید که وکیل صاحب مال بانفی و عاقلی و رشیدی باشد و وکیل خود
 هم عاقل بلکه بالغ و رشید نیز باشد و اگر خرید و فروخت را آن وکیل خودش بکند تصرف
 صحیح است مادام که موکل او زنده باشد و عاقل و رشید باشد و آنگاه پدر و جد تصرف
 شان تصرفی است نسبت بفرزند چه پسر باشد و چه دختر باشد آن فرزند
 مادامیکه آن فرزند بالغ و عاقل و رشید نشده باشد و بعد از آنکه عاقل و بالغ و رشید
 شد ولایت شان قطع میشود و اختیار شان بر طرف میشود و تصرف شان در
 حال اختیار شان باید خلاف صلاحیت آن فرزند نباشد و هرگاه چنین نباشد برای
 خود شان نیز نمیتواند بجزد و از خود موکل نفروشد مگر آنکه از قرین و بیخاطر
 و آنگاه وکیل پس براس خود بخرد و از خود موکل نفروشد مگر آنکه از قرین و بیخاطر
 جمع شود که راضی است و احوط آنست که بزبان گوید که از خودم برای تو بیخردم یا برای تو
 بیفروشم که مباد از روی دراندازی راضی شود که جبر روی بد است البته باید رضا ظاهر شود
 علاوه آنکه چنان چیز باید گمانی و چه کینه دارد خوب نیست خود را چه کین نماید و و بیساکه
 تصرف شان بعد از موت پدر و جد منفعی است و صحیح است و تصرف حاکم شرع و امین
 او وقتی صحیح است که بالغ نباشند یا دیوانه باشند یا حاضر نباشند یا آنکه حق و جوی
 که باید بیند نمایند و دادن او موقوف باشد بر فروختن مال او یا سنبه باشد
 یعنی رشیدی نداشته باشد که مال خود را تواند ضبط کند یا آنکه گول بخورد یا آنکه سب
 نداشت و اشغال آنها و حاصل آنکه اصلاح مال خود نتواند نمود بسیار باشد که صرف نماید
 و ما غرض غیر محیی و چیزیکه لائق بجالش نیست این بود که بسیار از بعضی از شرایط است که

بہمین قدر شد *

واللہ علی الناس حج البیت من استطاع الیہ سبیلاً * انتم والحج والعمرة
للہ ومن حج البیت واعتمر فہ جنک علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی جعلنا من حجاج بیت الحرام ورنقنا ماء زمزم
والمقام فی المقام والصلوٰۃ والسلام علی سید الانام وآلہ وصحبہ
البرکۃ الکرام واللعنۃ علی عداہم ما دامت النور والظلم
وتبدا انجہ معلوم میشود وافرودہ شکار شریعت مدار حجۃ الاسلام ہر کا حاجی میزرا محمد حسن
النجفی شہید از ہی دام ظلہ انجہ بر شخص مکلف بحجۃ الاسلام واجب میشود و صورت آن اجالا
کہ مکلف قبل از شروع دوران باید اجزای آنرا اجالا بداند چنانچہ اجزای نماز را قبل از
شروع باید بداند آنست کہ اولاً احرام می بندد از برائے عمرہ تمتع بقصیر کہ خواہد
آمد بعد از آنکہ داخل مکہ شد طواف عمرہ میکند یعنی ہفت بار میگردد بدو رختانہ کہ
کہ ہر دورہ را شوط گویند و بعد از آن دو رکعت نماز طواف میکند در خلف مقام
ابراہیم علی نبیائہ وآلہ علیہ السلام و بعد از آن سعی میکند یعنی راہ میرود میان صفا
و مروہ کہ دو سکاند ہفت بار رفتن از صفا بہ مروہ یک بار است و مراجعت از مروہ بہ
صفا بار دیگر محسوب است بعد از آن تقصیر میکند یعنی اندکے از ناخن یا موی خود
سیکد و چون ازین فارغ شود ہر چہ او بسبب احرام حرام شدہ بود از برای احوال
میشود مگر نہ تراشیدن و صید کردن در حرم باین جبت آنرا عمرہ تمتع مینامند
و حج اورا حج تمتع میگویند کہ شخص مکلف بعد از ادائے عمرہ میتواند تمتع شود یعنی تمتع

و سئل ذشود بچیز ناسیک بعد از احرام برا و احرام شده بود و چون نزدیک روز نهم شود
 باز نایا احرام می بندد از براسه حج تمتع از مکّه بتفصیل که خواهد آمد و میرود و بسوی عرفات
 که نام موضعی است در چهار فرسخی مکّه و از ظهر روز نهم تا مغرب آنجا میماند و شب را آنجا
 کوچ میکند و بمشعر الحرام می آید که در دو فرسخی مکّه است تخمیناً و در آنجا میماند از طلوع
 فجر روز عید قربان تا طلوع آفتاب و از آنجا می آید بسوی منی که نام موضعی است
 قریب یک مکه و در آنجا سه عمل بجای می آورد اول رمی جمره یعنی انداختن سنگی بزره جمره
 عقبه و دوم ذبح یا خریدی سوّم تراشیدن سر یا گرفتن از سویا ناخن و بعد از آن
 بکّه مراجعت میکند و طواف زیارت میکند بدستور سابق بعد از آن نماز طواف
 میکند بعد از آن سعی مابین صفا و مروه می نماید بطور گذشتّه و بعد از آن طواف نثار
 میکند چنان باشد و چه مرد و چه طفل و بعد از آن دو رکعت نماز طواف میکند و بعد
 از آن مراجعت میکند بمنی از برای ماندن در آنجا شب یازدهم و شب دوازدهم و در
 روز یازدهم و دوازدهم نیز رمی جمرات میکند و بعد از این اعمال در منی فایز می شود
 از تمام اعمال حجّه الاسلام که در ذمه او بود و اگر شخص مکلف بکج جا بل باین افعال
 باشد در ابتداء احرام لکن قصد کند که حج واجب بر ذمه او را بجای آورد و بر نحویکه
 بعد از اشتغال بعمل بر او شخص خواهد شد مثل اکثر عوام که قصد میکنند ایتان عمل را
 بر طبق رساله که در دست است یا بر طبق قول یا عمل مجتهدی که به مراد او هستند
 ظاهر اعمال و صحیح خواهد بود چنانچه از بعض روایات متفاد میشود و اما صورت حج
 تمتع تفصیلاً پس اول افعال آن عمره است چنانکه دانستی و چون واجبات
 عمره پنج بود و واجبات حج پانزده بود پس مجموع بیست واجب می شود فصل

در احرام عمره تمتع سه امر واجب است اول از آن نیت است باین نحو که محرم میشود با حرام
عمره تمتع از فرض حجة الاسلام بحجت اطاعت فرمان خداوند عالم دو قسم گفتن چهار تلبیه است
سوم پوشیدن دو جامه احرام است پیش از نیت و تلبیه و طریقه تلبیه بنا بر احوط بلکه استح
آن اینست **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّكَ**
الْمُحَمَّدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ و اگر بگوید **وَالْمَلِكُ لَكَ**
لَا شَرِيكَ لَكَ بد نیست و تصحیح این فقرات واجب است شل صحیح کردن
تکبیره الاحرام و قرات حمد و سوره و ذکر در نماز واجب و چونکه حقیقت احرام باز داشتن
نفس است بر ترک اسوری چند پس ناچار است از معرفت آن اسور بلکه احوط بر آن
آنهاست پیش از نیت احرام قصد گفتن از آنها نماید بلی التفات بآنها تفصیلا
در وقت نیت احرام لازم نیست و آنها بیست و چهار چیز است در اینجا ذکر شده
است باجمال تا سهل باشد ضبط آنها اول شکار صحرائی و دریائی و اعانت کردن بآن
اگر چه باشد بهر چه بنین خوردن و نگاه داشتن و قوم جماع با زنان بلکه مطلق
التذاذ از زنان هر چند بدست بازی و نگاه کردن بشهوات باشد سوم عقد
کردن زنان و شاید بر عقد شدن بلکه مطلق شهادت دادن بر عقد هر چند تحمل آن
شده باشد قبل از احرام چهارم ستمنا است مطلقا یعنی طلب منی کردن بدست
و غیره هر چند خیال یا بملا عبه با زن یا کثیر خود باشد پنجم استعمال طیب است یعنی
بوی خوش شل مشک و زعفران و غیره و احوط ترک استعمال ریاحین است ششم
پوشیدن لباس دوخته و شبیه بر دوخته شل کلیه و کلاه که از نمند می آید هفتم ستر
کشیدن بسیار کدران زینتی باشد هر چند قصد زینت نکند و احوط اجتناب از

مطلق مرد است بقصد زینت هشتم نگاه کردن در آینه است اما عینک و نظری
کردن در آب صاف اقوی جواز مرد است نهم پوشیدن موزه و چکر و جراب و
هر چه تمام پشت پارا بنوشانند پوشیدن تعلین بآشغال است دهم فسوق است
یعنی دروغ گفتن و بعضی دشنام دادن و معاشرت کردن را ملحق کرده اند و شبدر
تحریم اینها نیست یازدهم جدال است و آن گفتن کاذب و بلی والله است
و احوط الحاق مطلق عین است و در مقام ضرورت جایز است دوازدهم کشتن
جافوران ساکن در بدن است مثل شپش و کبک و کشته و انداختن آنها غیر از کشته
سیزدهم انگشت زدن بجهت زینت نه بجهت استیجاب و احوط ترک استعمال جنا
است بقصد زینت حتی قیل از احرام اگر اثر او باقی بماند تا زمان احرام چهاردهم
از برای زن پوشیدن زیور است بجهت زینت مگر آنچه را که عادت داشته است
پیش از احرام پانزدهم روغن مالیدن بدن هر چند خوشبو نباشد بجهت ضرورت
شانزدهم از آلودگی موی است از بدن خود یا غیر خود مطلقا هر چند یک موی باشد بجهت
ضرورت هفدهم پوشانیدن مرد است سر خود را حتی بگل و خا و اتماس مطلقا
و گوشه ها طاهر از سر محسوب است هجدهم پوشانیدن زن است روی خود را
بنقاب و غیر آن و هم چنین بعضی آنرا اگر آلودگی من باب المقدّمه بجهت پوشانیدن
مسافر از برای نماز و بعد از نماز و بار دارد و نوزدهم سایه قرار دادن مرد است با
سر خود در حال منزل طے کردن نه در منزل بیستم بیرون آوردن خلعت از بدن
خود نه غیر چند بخراشتن بدن یا مسواک کردن باشد بیست و یکم ناخن گرفتن
دست و پا است هر چند بعضی از آن باشد مگر در صورت اذیت پس فدیة سید

و فدیة آن یکت است بیست و دوم کردن و ندان است هر چند خون بیرون نیاید
و بعضی گفته اند کفاره او یک گو سفند است بیست و سوم کردن درخت و گیاهی
که در حرم روئیده شده است الا از خرد درخت میوه با و خرما که در ملک خودش باشد
بیست و چهارم سلاح برداشتن مثل شمشیر و نیزه و هر چه یراق و آلت حرب گویند
مگر بجز خنجر و قوس و کمان و بقیه از احکام آنست بدانکه مکلف عمره
تمتع بعد از دخول بمکه عظیمه واجب است که ابتدا کند بطواف خانه کعبه و طواف ازارک
عمره است و کسی که عمار او را ترک کند یا چنانکه متمکن از آن نشود پیش از وقوف بمرقا
عمره او باطل است چه عالم بمسبکه باشد و چه جاهل و ظاهر حج او حج افراد میشود و چنانچه
قصاص حج بر او در سال آئینده قوی است اما واجبات طواف که منرا و راست
پیش از طواف آنها را بداند که طواف او بر وجه صحیح و شرعی واقع شود و انشاء الله
یری الذیقه بشود و آرزو امر است پنج آن شتر طایع است بمنزله مقدمات سهفت
از آن واجب داخل در طواف است بمنزله مقدمات شتر طاول طهارت از حدث
یعنی وضو و غسل یا تیمم بدل از آن و راست بجهت ابا و طواف و جنب تیمم یا آب میگیرد
و هم چنین مایعین شتر دوم طهارت بدن و لباس است از نجاست هر چند نجاست
باشد که در نماز مغفوت است مثل خون کمتر از یوم و خون جروح و قروح بنا بر احوط
شتر سوم ختنه کردن است در باره مردان نه زنان هر چند طفل باشد بنا بر احوط
و بدون ختنه طواف نساء و از ایشان باطل خواهد بود شتر چهارم ستر عورت است
بنا بر احوط بلکه اقوی و معتبر است و از آن ابا و بلکه احوط ملاحظه جمیع شرائط است
مصلی است در آن شتر پنجم بیت است و چنین کند که سهفت و در طواف خانه کعبه

میکنیم طواف عمره تمتع از فرض حجۃ الاسلام قریبه الی الله و آتاهفت واجب داخل پس
اول از آن ابتدا سبکچرا الاسود است و قدری پیش از آن بایستد بجهت یقین
من باب المقدّمه در وقت نیت کردن کافیست دو مضم نمودن هر دو را سبکچرا الاسود
و قدری پیشتر برود من باب المقدّمه در شوط نهم بجهت یقین کافیست سوم
آنکه در جمیع احوال طواف خانه کعبه را بطرف دست چپ قرار دهد پس اگر رو بخانه یا
بجهت یحانه بشود از طواف محسوب نیست چهارم داخل کردن حجر حضرت اسمعیل که
مدفن مادران بزرگوار و بسیار از انبیاء است در طواف خود پنجم بودن طواف است
در میان خانه کعبه مغطه و مقام حضرت ابراهیم و جمیع جوانب مطاف بحسب سنت
ششم خروج طواف کننده است از خانه و آنچه از خانه محسوب است مثل شافعیان
و آن صغیه کوچک است در اطراف خانه کعبه نهم آنکه هفت شوط طواف کند یعنی
هفت دوره نه زیاد و نه کم پس اگر چیزی زیاد کند یا کم کند تفصیل دارد اما واجبات
بعد از طواف بد آنکه واجب است نماز طواف بعد از طواف بجا آورد و آن دو رکعت
است مثل نماز جمیع در واجبات و مقتضات و تعارضات و سایر امور متعلقه به نماز
بد آنکه شخص مکلف کج در همه اوقات باید سعی و اهتمام در محبت نماز خود داشته باشد خصوصا
وقتی که اراده حج داشته باشد اگر کسی واجبات نماز از قرات و غیره قضا کند و باطل
است و هم چنین حج اول پس بری الذمّه نخواهد شد و اگر ممکن شود نماز طواف را در
مقام ابراهیم بجاعت گذارد از دو غزوه قرات حمد و سوره فارغ خواهد بود اما ذکر رکوع
و سجود و نشاندن و سلام باید درست کند و واجب است بر شخص مکلف که نماز طواف
را در مقام ابراهیم بجا آورد و احوط مبادرت با بیان آن است بعد از طواف و ط

این
نماز طواف الکاف
کردن نماز طواف
مدینه است
نمیباشد
میزان

آنست که در پشت مقام بجا آورد و با عدم تکلیف در یک از دو جانب مقام بجا آورد و بعد از نماز انچه بر او واجب است سعی مابین صفا و مروه است هفت مرتبه نه زیاد و نه کم و ابتدا از صفا و ختم نموده است و آن دو مکان معین است نزدیک مسجد الحرام و سعی مثل طواف رکن است و حکم ترک آن عمدّاً و سهواً مثل طواف است و واجب است ابتداء از جز اول صفا یا نکه یا شنبه یا را یا چپا ندیک جز اول مسافت و اگر چهار درجه در صفا و مروه بالا رود احتیاج چپا نیدن پا و سر انگشت پا نیست و بعد از آن تقصیر است در عمره تمتع و آن قدری از شارت یا ناخن گرفتن است و اما واجبات حج احرام از نکه معظمه است و افضل ما کن نکه مسجد الحرام است و افضل ما کن مسجد الحرام حجاز است یا مقام و وقوف بعرفات است و واجب است بنا بر احوط بودن در اینجا از بعد از زوال روز نهم تا مغرب شرعی در حال اختیار و اینجا توبیخ میکند بسبب مشعر الحرام و احوط و جوب بیست و نه شب عید است در مشعر الحرام و واجب است وقوف بمشعر الحرام از طلوع صبح روز عید احوط و جوب ماندن است تا طلوع آفتاب و اما واجبات منی سه چیز است اول رمی جبره عقبه که نزدیک بمکه معظمه است و دوم ذبح یا خرمه ای است یعنی قربانی کردن سقوم تراشیدن سر یا تقصیر است و بر بعضی اختیار حلق است و اما کیفیت طواف حج تمتع مثل عمره تمتع است و طواف نسأر مثل طواف حج است و سعی در حج تمتع مثل سعی در عمره تمتع است و نماز طواف حج و طواف نسأر مثل طواف عمره تمتع است و اما طواف نسأر سعی ندارد و دیگر از واجبات بیست و نه شب یا نهم و دوازدهم و رمی جبرات ثلاث در روز یازدهم است و دوازدهم و بعد از زوال روز دهم مستحباً از برای طواف و اداعه و عود بمکه معظمه

می نماید فصل به انکه استحباب است در وقت شروع در غسل احرام کردن که این دعا را بخواند
 بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي ثَوْرًا وَطَهُورًا وَحَرَمًا وَآمِنًا مِنْ
 كُلِّ خَوْفٍ وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْنِمَ اللَّهُمَّ طَهِّرْ فِي وَطْئِي وَطَهِّرْ لِي
 قَلْبِي وَاشْرَحْ قُدْرَتِي وَأَجِدْ عَلَيَّ السَّالِمَ فِي مَحَبَّتِكَ وَمِدْحَتِكَ
 وَالشَّانَ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا قُوَّةَ لِي إِلَّا بِكَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قِيَامَ دُعَائِي
 التَّسْلِيمَ لَا مَرَكَ وَالْإِسْبَاعَ بِسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسُحُبًا است در وقت پوشیدن لباس احرام این دعا را بخواند اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِي
 مَا أُولِي بِي بِهِ عَوْرَتِي وَأُوْدِي فِيهِ فَرْصَتِي وَأَعْبُدُ فِيهِ رَجِيءًا وَ
 أَنْتَهَى فِيهِ إِلَى مَا أَمَرَ بِي رَبِّي أُمَحِّدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَدْتُهُ كَقَبْلَتِي
 وَأَرَدْتُكَ فَأَعَانَنِي وَقَبَّلَنِي وَلَمْ يَقْطَعْ بَيْنِي وَوَجْهَكَ أَرَدْتُ فَسَلِّتْ
 فَهُوَ حِصْنِي وَكَهْفِي وَحَرَمِي وَطَهْرِي وَمَلَكِي وَكَلَامِي وَمَنْجَايَ
 وَذَخِيرِي وَعَدَّتِي فِي شِدَّتِي وَرَحْمَتِي وَبِعْدَانِ شَشْ رَكَعَتِ نَازِ احْرَامِ
 بعمل آورد و استحباب است که بعد از شش رکعت نماز احرام این دعا را بخواند اللَّهُمَّ
 إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ اسْتَجَابَ لَكَ وَأَمَّنْ يُوَعْدُكَ وَتَنْجِي
 أَمْرَكَ فَإِنِّي عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ لَا أُوتِي إِلَّا مَا وَقَيْتَ وَلَا أَخْذُ
 إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ وَقَدْ ذَكَرْتُ الْحُجَّ فَاسْأَلُكَ أَنْ تَعِزَّنِي عَلَى
 كِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُقَوِّمَنِي عَلَى مَا ضَعَفْتُ
 وَتُسَلِّمَ مِنِّي مَنَاسِكَ بِي فِي لَيْسِي مِنْكَ وَعَاوِيَةٍ وَاجْعَلْنِي مِنْ وَفْدِكَ
 الَّذِينَ رَضِيتَ وَأَرْضِيتَ وَسَمِيتَ وَكُتِبْتَ اللَّهُمَّ إِنِّي وَحْدَتُ

مِنْ شَفَقَةِ بَعِيدَةٍ وَأَنْفَقْتُ مَالِي ابْتِغَاءَ مَنْ صَانِكَ اللَّهُمَّ فَتَحْ لِي
 حُجَّتِي وَعَمِّرْ لِي وَتَحَبَّبْ لِي وَتَقَرَّبْ لِي وَتَقَرَّبْ لِي وَتَقَرَّبْ لِي
 أُرِيدُ التَّمَتُّعَ بِالْمُحَرَّمِ إِلَى حُجَّتِي إِلَى كِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ فَإِنْ عَرَضَ لِي شَيْءٌ يَحْبِسُنِي فَخَلِّصْنِي حَيْثُ حَبَسْتَنِي لِتَقْدِيرِكَ
 الَّذِي قَدَّرْتَ عَلَى بَعْدَانِ نِيَّتِ احْرَامِ كَأَوَّلِ حِرَارِ عَمْرٍو اسْتَغْفِرُكَ
 وَارْتَدَّ هَاسِتٌ كَمَا رَمَتْهُ تَلْبِيَةُ بَابِ خَوْفٍ لِي بِكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
 لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ التَّحَمُّدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ
 لَكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تُبْدِي عِيَّ وَالْمَعَادِ
 إِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ دَاعِيًا إِلَى خَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
 غَفَا لِدُخُولِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَهْلَ التَّلْبِيَةِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
 ذَا الْجَدَلِ وَالْأَكْرَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ مَرْهُوبًا وَمَرْغُوبًا إِلَيْكَ
 لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تُبْدِي عِيَّ وَالْمَعَادِ إِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ كَشَافِ
 الْأَرْوَاحِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا
 كَرِيمَ لَبَّيْكَ وَتَحَبَّبْ لِي وَتَقَرَّبْ لِي وَتَقَرَّبْ لِي وَتَقَرَّبْ لِي
 مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ حُجَّةٌ أَوْ عَمْرٍو لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ وَهَذِهِ
 حُجَّتِي مُتَمِّعَةً إِلَى حُجَّتِي لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَهْلَ التَّلْبِيَةِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
 تَامَهَا وَبَدَعَهَا عَلَيْكَ وَسُنَّتِ اسْتَغْفِرُكَ وَتَقَرَّبْ لِي وَتَقَرَّبْ لِي
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ أَنْتَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ وَ
 قَوْلِكَ الْحَقِّ وَآذَنْ فِي النَّاسِ بِأَحْجَرِ يَأْتُونَكَ بِرَجَاءٍ لَا مَعْلَى لَهُ

يَا بَدِيعَ مَنْ كُلِّ فَمَجْمُوعِي أَللَّهُمَّ إِنِّي أَرْجُو أَنْ أَلُوقَ مِنْ أَجَابِ دَعْوَاكَ
وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شَقِيحَةٍ بَعِيدَةٍ وَمَجْمُوعِي سَامِعًا لِنِدَائِكَ وَصَاحِبًا
لَكَ مُطِيعًا لَأَمْرِكَ وَكُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ
فَلَاكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا وَفَّقْتَنِي لِمَا بَيَّنَّنِي بِهِ الرَّحْمَةُ الزُّلْفَةُ عِنْدَكَ
وَالْقُرْبَةُ إِلَيْكَ وَالْمُنَازِلَةُ إِلَيْكَ وَالْمَغْفِرَةُ لِمَا لَدُنِّي وَالْتَوَانَةُ
عَلَى مَهَامِ مَنَّاكَ أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَحَيِّمْ بَدَنِي عَلَى الشَّارِ
وَأَهْلِي مِنْ عَذَابِكَ وَتَعَذُّبِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ سُبْحَانَكَ
وَقِيَّتُكَ بِرُوحِ الْحَرَامِ سَبِّحْتُكَ نَمَاءً عَائِنَ دَعَا نَجْوَانِ السَّلَامِ عَلَيْكَ أَيُّهَا
النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِإِذْنِهِ وَمِنْ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَ
مَا شَاءَ اللَّهُ وَعَلَى رَأْسِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَيْرُ الْأَسْمَاءِ
بِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَرَسُولِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ
بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَسَلَمَ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
السَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ أَسَلَمَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ
السَّلَامُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَآلِ مُحَمَّدٍ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَسَلَمَ عَلَيْكَ
وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ
وَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ
أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَعَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ
وَعَلَى أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَسَلَامٌ اللَّهُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ

وَأُحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْتَعِزَّنِي مِنْ
طَاعَتِكَ وَمِنْ مَنَائِكَ وَاحْفَظْنِي بِحِفْظِ الْإِيمَانِ أَبَدًا أَمَا بَعِثْنِي مِنْ جَلَسَاءِ
وَقَبَائِلِ وَأَشْقَدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِنْ وَفْدِهِ وَجَعَلَنِي مِنْ نِجَائِهِ
اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَنَسِيتُكَ فِي بَيْتِكَ وَعَلَى كُلِّ مَا فِي حَقِّ لِي أَنْ أَتَاكَ وَ
مَنَازِلَكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَا فِي وَأَرْؤَمُ مَرْؤُومٍ فَاسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ بِأَنَّكَ
أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَبِأَنَّكَ وَاحِدٌ
أَحَدٌ صَدَدٌ لَمْ تَلِدْ وَلَدًا وَلَمْ تُؤَلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُوًا أَحَدٌ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ
عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ صَلَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ يَا جَوَادُ سُبْحَا
كَرِيمُ يَا مَاجِدُ يَا جَبَّارُ يَا كَرِيمُ اسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ خُفَّتَكَ إِيَّايَ
بَيْنَ يَدَيْ إِيَّاكَ أَوَّلَ مَنْ تُعْطِينِي فَكَفَاكَ مَقْبِلِي مِنَ النَّارِ لَعْنَةُ
سَمَرْتِهِ سَيُكُونُ اللَّهُمَّ فَمَنْ رَقِيبِي مِنَ النَّارِ وَأَوْسَعُ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ
الْحَمْدُ لِلطَّيِّبِ وَالدُّعَاءُ عَيْنِي شَرَّ شَيْءٍ طَيِّبٍ إِلَّا لِسْنِي وَالْجَنَّةُ وَشَسْوَةً
فَسَقَةِ الْقَرَبِ وَالْعَجْمِ وَالرُّقُوتِ سَاعِدَتِ نَمَائِدِ زَيْنِ دَعَاكَ مَزْكُورِ شَرِّ
وَعَارِجِ نَجْوَانِ وَحَالِيكَ الْيَسَادَةِ بَاشِدِ وَرُوسِي الْحَرَامِ كُوبِ السَّادَةِ مَعْلِيكَ
إِنِّي أَنَبِيٌّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ لِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَمَا
شَاءَ اللَّهُ وَالسَّادَةُ مَعْلَى أَنْبِيََاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَالسَّادَةُ مَعْلَى أَرْسُولِ اللَّهِ
وَالسَّادَةُ مَعْلَى الْأَوْرَاقِ هَيْمِ وَأُحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَاسْتَحْبَبْتُ كَلِمَةَ
الْزُخْلِ وَرُوسِي بَاشِدِ وَرُوسِي بَاشِدِ نَمَائِدِ زَيْنِ دَعَاكَ نَجْوَانِ اللَّهُمَّ إِنِّي
اسْأَلُكَ فِي مَقَامِي هَذَا أَوَّلَ مَا سَأَلُكَ أَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتِي وَأَنْ

سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ يَا خَلِيقَتِي وَتَضَعُ عَنِّي وَرَدِي أَتُحَمَّدُ لِلَّهِ الَّذِي بَاغَفَنِي بَيْنَهُ
 الْحَرَامَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّ هَذَا بَيْتُكَ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلْتَهُ
 مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا مَبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَبْدَ
 عَبْدُكَ وَالْبَلَدُ بِلَدُكَ وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ جِئْتُ أَطْلُبُ حُجَّتَكَ
 وَأَوْفَ طَاعَتِكَ مُطِيعًا لَأَمْرِكَ رَاضِيًا بِقُدْرِكَ أَسْأَلُكَ
 مَسْئَلَةَ الْمُضْطَرِّ إِلَيْكَ الْخَائِفِ لِعُقُوبَتِكَ اللَّهُمَّ اقْسِمْ
 لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْتَعِظْ بِي طَاعَتِكَ وَقَدْ مَنَانِكَ وَبِتِ
 اسْتِكَ وَدُرُوتِ نَظَرِكَ وَنُورِ كَيْسِهِ إِنَّ دَعَاءَ ابْنِ مُحَمَّدٍ لِلَّهِ الَّذِي عَظَّمَكَ
 وَشَرَّفَكَ وَكَرَّمَكَ وَجَعَلَكَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا مَبَارَكًا
 وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ وَفَتَى كَهَذَا حِجْرٍ الْأَسْوَدِ شَدِيدِ الدُّخُولِ وَرَسْبِي الْحَرَامِ
 بَايَسْتُ دَايِنَ دَعَاءِ ابْنِ مُحَمَّدٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
 لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَمِنْتُ بِاللهِ وَكَفَرْتُ
 بِالْمُجْبِتِ وَالطَّاغُوتِ وَبِالذَّاتِ وَالْعُزَّى وَبِعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَ
 بِعِبَادَةِ كُلِّ نَبَايَهٍ عَلَى مَنْ دُونِ اللَّهِ بِسِوَى حِجْرِ الْأَسْوَدِ سَدِّ الْبُورِ
 اللَّهُمَّ مَتِّعْنِي بِحِمَارِ رَقَّتَيْنِ وَبَارِكْ لِي فِيهَا أَتَيْتَنِي وَابْنِ دَعَاءِ
 بِشِ ان طواف نزوح حجر الاسود بنحو اند چون نظرش بر حجر الاسود افتد و بسوی
 او کند و بگوید الحمد لله الذي هدانا لهذا ان كنا لنهتدي
 لولا ان هدانا الله سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
 و الله اكبر الله اكبر من خلقه و الله اكبر مما احسن و احسن

کافعی

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ الْمُبِينُ وَيُحْيِي وَيُمِيتُ وَ
 يُحْيِي وَيُمِيتُ لَا يَمُوتُ بَدِيدٌ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ
 بَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ
 وَسَلَامٌ عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَامْحُذِ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
 اللَّهُمَّ إِنِّي أُوْمِنُ بِوَعْدِكَ وَأَصْدَقُ رُسُلَكَ وَأَتَّبِعُ كِتَابَكَ
 وَدُرُوتِ بوسيدن و دوست مالبدين بحر الاسود مستجاب است اين دعا را بخوانند
 اللَّهُمَّ آمَنَّا بِكَ أَذْيَتَهَا وَمِثْلَ قِي تَعَاهَدْنَهُ لِشَهَادَتِي بِالْمَوَاقِفِ
 اللَّهُمَّ تَقَدَّرَ بِمَا بَلَّيْتُكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
 اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللَّهِ
 وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَبِاللَّاتِ وَالْعُزَّى وَبِعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ
 وَبِعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَوَرَأَيْتُ كَرِهْتُ مَا لَمْ يَكُنْ مِنْهُ
 اللَّهُمَّ إِلَهِي بَسَطْتُ يَدِي وَتَعَاهَدْتُكَ عَظُمْتَ رُغْبَتِي وَاقْبَلْ شُحْنِي
 وَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَوَاقِفِ
 الْخَيْرِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهَمَّيْنِ مَحْتَبِ اسْتِ وَرَحَالِ طَوَافِ خَوَانِ
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يُشْفِي بِهٍ عَلَى كُلِّ لَمَاءٍ كَمَا
 يُشْفَى بِهٍ عَلَى جِدِّ الْأَرَمِ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَهْتَرُ لَهُ عَمْرُكَ
 وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَهْتَرُ لَهُ أَقْدَامُ مَلَائِكَتِكَ وَأَسْأَلُكَ
 بِاسْمِكَ الَّذِي كَفَاكَ بِهٍ مُوسَى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجِبْتَ لَهُ

فَسَقِّهِ الْعَرَبَ وَ الْعَجَمَ وَ رِقَّتْ رَسِيدِن بَشْتِ كَعْبَعِينَ تَجَاوَزْ نُمُودِن اَزْ حَجْرِ سَمِجَلِ
 اَيْنَ مَعَارِجُوَانْدَ يَا ذَا الْمَلَكِ وَ الطَّوْلِ وَ الْجُودِ وَ الْكَرَمِ اِنَّ عَلَيْنِ ضَعِيفًا
 فَضَاعِفَهُ لِي وَ تَقَبَّلْهُ مِنِّي اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ دُرُوزِ سَجَارِ
 جُوَانْدِ اَللّٰهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُكَ وَ هَذَا اَمَقَامُ الْعَائِدِ
 بِكَ مِنَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ مِنْ قَبْلِكَ الرَّوْحُ وَ الْفَرْجُ وَ الْعَافِيَةُ اَللّٰهُمَّ اِنَّ
 عَلَيْنِ ضَعِيفًا فَضَاعِفَهُ لِي وَ اعْظُرْ لِي مَا طَلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي وَ خَفِيَ عَلَيَّ اَللّٰهُمَّ
 اَسْتَجِبْ رُغْبَتِي مِنَ النَّارِ وَ كُبُودِ اَللّٰهُمَّ اِنْ عِنْدِيْ اَفْوَجًا مِنْ الذُّنُوبِ
 وَ اَفْوَجًا مِنْ الْخَطَا يَا وَعْدُكَ اَفْوَجٌ مِنْ رَحْمَةٍ وَ اَفْوَجٌ مِنْ مَغْفِرَةٍ
 يَا مَنْ اسْتَجَابَ لَكَبُغْضِ خَلْقِهِ اِذْ قَالَ الْبَطْرُ فِي اِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ اَسْتَجِبْ
 لِيْ بِسَ حَاجَتِ خُودِ الرَّابِلِ وَ دَعَائِيَّارِكُنْ وَ اَوَارِغَتَابِلَانِ خُودِ بِرَحْمَةٍ دَانِي مَفْضَلِ بَكُنْ وَ
 بِرَحْمَةٍ رَاجِحًا طَرَفًا شَيْءًا مَحَلًّا اَقْرَارِكُنْ وَ طَلِبًا بِرِزْشِ كُنْ كَرَامَتُهُ آمُرِيْدُ وَ مِشْوَرِيْ شَاءَ
 اَللّٰهُ تَعَالَى وَ چُونِ بَرَكَنِ يَافِي بِرِسْدِ رُوسْتِ بِرِ دَارِ وَ كُبُودِ يَا اَللّٰهُ يَا وَلِيَّ الْعَافِيَةِ
 وَ خَالِقِ الْعَافِيَةِ وَ رَازِقِ الْعَافِيَةِ وَ الْمُنْعِمِ بِالْعَافِيَةِ وَ الْمُفَضِّلِ بِالْعَافِيَةِ
 عَلَيَّ وَ عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِكَ يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَرَّجْتَهُمَا صِلْ عَلَيَّ
 مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَرِزْ قُوَّةَ الْعَافِيَةِ وَ تَمَامَ الْعَافِيَةِ وَ سَكْرَةَ الْعَافِيَةِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ
 يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بِسَ بَقَائِي رَوَانْدِ شُوْ وَ كَامِهَائِي خُودِ اَكْرَاهِ بَلَدِ اَرَا زِشْ غَبَا
 خُودِ بِسَ چُونِ بَنَرُوكِ حَجْرِ الْاَسْوَدِ سِي دَسْتِ بَارِا بِرِ دَارِ وَ حَرُوشَايِ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ رَاجِيْ
 اَوْرُوصُلُوَاتِ بِرَحْمَتِ وَ آلِ مُحَمَّدٍ بِفَرْسَتِ وَ كُبُودِ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَ اسْتَجِبْ اَسْتِ وَ غَاثِ
 طَلِبَاتِيْ اِنَّكَ وَ رَكْعَتِ اَوَّلِ عِبَادِ اَزْ حَجْرِ سَمِجَلِ وَ دُرُوزِ سَجَارِ وَ قَدَمِ سُوْرَةِ جَعْدِ بِرَحْمَتِ

قل یا ایها الکافرون بخواند و چون از نماز فارغ شود حمد و ثناء الهی را بجا آورد و
صلوات بر محمد و آل محمد بنویسد و طلب قبول از خداوند عالم نماید و بگوید اللهم تقبل
مینی و لا تجعله اخرا اللهم مینی الحمد لله بحماید کلها علی نعمائهم
کلها حتی ینتهی الحمد الی ما یحب و یرضی اللهم صل علی محمد و آل
محمد و تقبل مینی و طهر قلبی و سرائ علی و در بعضی روایات است انک یو
اللهم ارحم من یطوعنی ایاک و طوعنی رسولک صلی الله علیه و آله
اللهم حبیبی ان اعد لی حدودک و اجعلنی یمین یمینک و یحیی
رسولک صلی الله علیه و آله و مکاتیلک و عبادک الصالحین
پس سجده رود و بگوید سجدت لک و جری تعبد اویر قال الله الا انت
حقا قنا و ل قبل کل شیء و الاخر بعد کل شیء و هانا
ذابین یدیک ناصیتی یدیک فاغفر لی انک لا یغفر الذنب
العظیم غفرک فاغفر لی فانی مصفر ید تویدی علی نفسی و لا یدفع
الذنب العظیم غفرک چون اراده سعی نماید سنت است که بیاید بنزد حجر الاسود
و آنرا بوسه دهد و دستهای بدن را بهمالد یا اشاره کند پس بیاید بشو و چاه زفرم و خود
ید و لویاد و دلو آب بکشد از دلوئی که مقابل حجر الاسود است و پروردشست و شکم
پریزد و بخورد و فایند عارا بخواند اللهم اجعله علما نافعاً و رزقا واسعا
و ان در این کل دعا و سقیم پس متوجه منفا شود از دریک محاذی حجر الاسود است
و آن در نیست که حضرت رسول از آن در بیرون رفت و بارام دل و تن برد و باله
کوه صفا تا نظر کند بنجانه کعبه در و بر کن عراقی کند و حمد و ثناء الهی را بجا آورد و از نفسها

اَتَمَّ نَجْوَا آوَر دِیَسِ هَفْتِ نَوْبِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ گویید و سَهْتِ نَوْبِ اَحْمَدُ لِلّٰهِ وَ هَفْتِ اَتَمَّ
 لَا اِلَهَ اِلَّا اَللّٰهُ بِسْمِ رَبِّهِ گویید لَا اِلَهَ اِلَّا اَللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِکَ لَهُ
 لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ اَلْحَمْدُ یُحْیِیْ وَ یُمِیْتُ وَ یُحْیِیْ وَ یُمِیْتُ وَ هُوَ حَیُّ لَا یَمُوتُ
 وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بِسْمِ صَلَوَاتِ بَرِ خَدَوِ اَلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ رَسُوْلِهِ نَوْبِ گویید
 اَللّٰهُ اَكْبَرُ عَلٰی مَا هَدٰنَا اَحْمَدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا اَوْکَاوَا اَحْمَدُ لِلّٰهِ اَحْمَدُ
 الْقَیُّوْمُ وَ اَحْمَدُ لِلّٰهِ اَحْمَدُ الدَّائِمُ بِسْمِ نَوْبِ گویید اَشْهَدُ اَنْ لَا
 اِلَهَ اِلَّا اَللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ لَا اَشْهَدُ اِلَّا بِاَنَّ
 مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ وَ کَوَلِّیَّ الْمَشْرِکُوْنَ وَ سَهْ نَوْبِ گویید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ
 اَسْأَلُكَ الْعَفْوَ الْعَافِیَةَ وَ الْبَقِیْنَ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ بِسْمِ نَوْبِ
 گویید اَللّٰهُمَّ اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَ فِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا
 عَذَابَ النَّارِ بِسْمِ صَدْرَتِهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ گویید وَ صَدْرَتِهِ گویید لَا اِلَهَ اِلَّا اَللّٰهُ
 وَ صَدْرَتِهِ اَحْمَدُ لِلّٰهِ گویید وَ صَدْرَتِهِ سُبْحَانَ اَللّٰهِ گویید لَا اِلَهَ اِلَّا
 اَللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِکَ لَهُ اَجْمَنُ وَ عَدَدُهُ وَ نَصْرُ عَبْدُهُ وَ غَلَبَةُ الْاَخْرَابِ
 وَحْدَهُ فَكَلِمَةُ الْمَلَائِكَةِ وَ كَلِمَةُ اَحْمَدُ وَحْدَهُ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِنِیْ فِی الْمَوْتِ
 وَ فَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَ وَحْشَتِهِ
 اَللّٰهُمَّ اَظْلَمْنِیْ فِی ظِلِّ عَرْشِکَ یَوْمَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّکَ وَ بِسْمِ اَمْرِ
 کُنْ وَ گُوَسْ بِرُوحِ دِیْنِ وَ نَفْسِ و اَبْلِ و عِیَالِ خُودِ رَا بَخْدَا وَ دُورِ عَالَمِ وَ گُوَا سْتُوْجِدُ اَللّٰهُ
 الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ الَّذِیْ لَا یُضِیْعُ وَ دَائِعَةً دِیْنِیْ وَ نَفْسِیْ وَ اَهْلِی
 وَ مَالِیْ وَ وَلَدِیْ اَللّٰهُمَّ اسْتَعِیْزْ عَلٰی کِتَابِکَ وَ سُنَّتِ نَبِیِّکَ

وَتَوْفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِ وَأَعِزَّنِي مِنَ الْفِتْنَةِ بِسْمِ رَبِّكَ اللَّهُ الْكَبِيرِ
 دو مرتبہ دعای سابق را بخواند پس یکبار تکبیر بگوید و دعای سابق را و اگر مرید
 عمل گذشته را غفلت الی بجای آوری هر قدر که میتوانی بجا آورد و مستحب است که این دعا را بخواند
 اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ قَطًّا فَإِنْ عُدْتُ فَقَدْ عُدْتُ عَلَى الْغُفْرِ
 فَإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ فَإِنَّكَ
 إِنْ تَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ تَذْهَبُ عَنِّي وَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنِّي
 عَذَابِي وَأَنَا مُخْتَاجٌ إِلَى رَحْمَتِكَ فَيَا مَنْ أَنَا مُخْتَاجٌ إِلَى رَحْمَتِهِ الرَّحْمَنُ
 اللَّهُمَّ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ فَإِنَّكَ إِنْ تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ تُعَذِّبْنِي
 وَلَمْ تَظْلِمْنِي أَمْبَعُثْ أَتَيْتُكَ عَذَابُكَ وَلَا أَخَافُ جُورَكَ فَيَا مَنْ هُوَ
 عَذَابُكَ لَا يَجُورُ الرَّحْمَنُ بِسْمِ رَبِّكَ لَا تَغِيْبُ سَائِلُهُ وَلَا يَنْقُذُ نَائِلُهُ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعِزَّنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ وَوَرَحْمَتِهِ
 اگر کسی که خواهد مال او زیاد شود پس باید که طول و مدت ایستادن در صفار او و پاره چپارم
 رو بکعبه این دعا را بخواند اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَفِتْنَتِهِ
 وَغُرَبَائِهِ وَوَحْشَتِهِ وَظُلْمَتِهِ وَضَيْقِهِ وَضَنْكِهِ اللَّهُمَّ أَظْلَمَنِي فِي ظِلِّ
 غُرَبَائِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ پس نان پاپی پائین آید و پشت خود را بر زمین
 کند و بگوید یا رَبِّ اغْفِرْ لِي يَا مَنْ أَسْرَ بِالْغَفْوِ يَا مَنْ هُوَ أَوْلَى بِالْغَفْوِ يَا مَنْ
 يَنْتِظِرُ عَلَى الْغَفْوِ الْغَفْوِ الْغَفْوِ يَا جَوَادُ يَا كَرِيمُ يَا قَرِيبُ يَا بَعِيدُ
 اُورِدْ عَلَيَّ رَحْمَتَكَ وَاسْتَعِزَّنِي بِطَاعَتِكَ وَمَرْضَاتِكَ بِرَأْسِكَ سُبْحَانَكَ
 که در حال صفا پیاده باشد و آنکه میان رود از صفات نامبار و از انجا خدود مثل شتر باز
 عطا

عَلَيْكُمْ جَمَاعَتٌ عَلَىٰ أَنْبِيَائِكُمْ فَإِنَّمَا أَنْتَ عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ وَت
 است که شب عروزه در منی باشد و مشغول طاعت الهی باشد و بهتر نیست عبادتها
 را خصوصاً نماز باراد مسی ضعیف بجا آورد و چون نماز صبح کند تعقیب خواندن تا طلوع
 آفتاب و روانه عرفات شود و اگر نخواهد بعد از طلوع صبح روانه شود و لکن سنت است
 بلکه احوط آنست که از وادی محشر در نشو و تا آفتاب طلوع نشود و مکرره است که پیش از
 صبح روانه شود و از بعضی حرمت حکایت کرده اند مگر از جهت ضرورت مثل بیماری و کسیکه
 خوف از دحام خلق داشته باشد و چون متوجه عرفات شود این دعا بخواند اللَّهُمَّ إِلَيْكَ
 صَمَدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اعْتَمَدْتُ وَوَجَّهْتُكَ أَرَدْتُ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُبَارِكَ
 لِي فِي رَحْلَتِي وَأَنْ تَقْضِيَ لِي حَاجَتِي وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ تَبَاهِي
 بِهِ الْيَوْمَ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّي وَتُبَكِّ بِكَ لِي عَرَفَاتٍ رَسَدًا وَابْدَأْ زَوَالِ الْبُحْبُوحِ
 را قطع کند مستحب است که در وقت وقوف با طهارت باشد و غسل کند و آنچه موجب تفرق
 سوا س است از خود دور کند تا دل متوجه جناب اقدس باری شود در این وقت نماز
 ظهر و عصر را در اول وقت بجا آورد بیک اذان و اقامت و وقوف کند در دست چپ
 کوه پشت کسی که از کوه آید و در پائین کوه وقوف کند در زمین هموار و با اصحاب خود
 مجتمع باشد به پهلوی یک دیگر و بعد از نماز بایستد و مشغول دعا بشود و مکرره است که
 بالای کوه رود و آنکه در حال وقوف سوار باشد یا نشسته اگر تواند ایستادن را اگر
 نه هر قدر را که میتواند و رو بقبله کند و دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالی سازد
 و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و تجید و تهلیل بکند و بگوید صد نوبت بگوید وَاعْتَمَدْتُ
 لِلَّهِ صَدْرَ نُوْبٍ وَسُيْرَانِ اللَّهُ صَدْرَ نُوْبٍ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صَدْرَ نُوْبٍ

و آیت الکرسی صد نوبت و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد بعد از نوبت و مسوره آنها از نماند
صد نوبت و لا حول و لا قوة الا بالله صد نوبت و قل هو الله احد صد نوبت یعنی نه
و هر دعا یکصد بخواند و سحر کند و دعا را این روز دعا و سئله است هیچ چیز نرزد شیاطین
خوشتر ازین نیست که تو را غافل سازند از جناب اقدس الهی و پناه گیرند از عالم اشرار شیاطین
و زینار که بجانب مردمان نظر میدارند و متوجه خود باشند و استغفار بدین زبان بکن و گناهان
خود را بشمار و گریه کن و اگر نتوانی خود را بگیر به بدار و دعا از جهت پدر و مادر و برادران من
و اقل آن چهل کسر است و در حدیث است که ملکی بود که گفت که ای پادشاه که بجهت برادر
مؤمن خود بطلبید آن ملک از قضا عاقلی از برای او صد هزار شل در ای طلبید و تمام این
زمان را صرف دعا و ذکر و استغفار کند که بعضی از علماء قایل شده اند بوجوب آن و دعاها
منقوله را بخواند خصوصا دعای صحیفه کامله و دعای حضرت امام حسین و دعای حضرت
امام زین العابدین و مستحب است که در وقت سنگ انداختن پیاده باشد و سواره
نباشد و با وضو باشد و بعضی از علماء بوجوب طهارت قایل شده اند و چون سنگ را
در دست داشته باشد این دعا بخواند اللَّهُمَّ هِدْنِي إِلَى صَيِّبَاتِي فَأَخْصِنِّي لِي
وَأَرْفُقْنِي فِي عَمَلِي و هرگز نگرید و بیدار از این دعا بخواند اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ
عَنِّي الشَّيْطَانُ اللَّهُمَّ تَقْدِيقًا لِمَكَاتِكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَسْبُورًا وَحَجَّةً مَقْبُولَةً وَتَسْقِيًا مَسْكُورًا
و ذنباً مَقْضُورًا او سیاه او و جمره ده ذراع پیا نرزد ذراع بیش فاصله نباشد و پشت
بقبله کند و روی بجره و آنکه سنگ نرزد را بر انگشت بزرگ بگذارد و با ناض انگشت شست
ببیدارد و چون بجای خود آید و رسی سخت است که این دعا را بخواند اللَّهُمَّ هِدْنِي إِلَى صَيِّبَاتِي فَأَخْصِنِّي لِي

وَنَفِثْتَ فِيكَ نَفْسَكَ فَفِيهِمُ الرَّبُّ وَنِعْمَ الْكَوْلُ وَنِعْمَ الْخَبِيرُ وَسُحِبْتَ
 وَرَوِّقَتْ فَوْجُ يَاسَجْرٍ دَعَا بَخَوَانِ وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي قَطَرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 حَسِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الشُّرَكِيِّينَ إِنَّ صَلَوَاتِي وَتُسْلِي وَتَحْيَايَ هَاهُنَا
 إِلَيْهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ
 اللَّهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي
 وَبَعْضُ رَوَايَاتِ دَارِوشَدَهْ مِنْ تَمَتُّهُ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي كَمَا تَقَبَّلْتَ مِنْ إِبْرَاهِيمَ
 خَلِيلِكَ وَمُوسَى كَلِيمِكَ وَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 وَسُنَّتِ اسْتِ كَهْ خُودِ قَرْبَانِي بَكْتِ دَا كَرَنَانْدِ وَسُنَّتِ خُودِ بَا لَاسِي وَسُنَّتِ كَشْدَهْ
 وَسُنَّتِ اسْتِ كَهْ خُودِ سَرَرَشِيدِن رُوبَقِلْدِ كَنْدَا بَتْدَا اَزْ جَانِبِ رَاسْتِ بِشِ مَر
 كَنْدِ وَايِن دَعَا بَخَوَانْدِ اللَّهُمَّ اَعْطِنِي بِكُلِّ شَيْءٍ لَا تُؤْمَرُ اَيَوْمَ الْقِيَمَةِ وَسُنَّتِ
 اسْتِ كَهْ مَوْسَى سَرَرَاوْفَن كَنْدِ وَنَبِي وَرَجُلِ فَنِيمَهْ خُودِ وَاحِطِ اَنْسْتِ كَهْ اَزْ اَطْرَافِ سَرَفِ
 رِيشِ وَشَارِبِ مَوْسَى بَكِيرِ وَنَاخْهَارِ اَبَكِيرِ وَبَدِ اَنْكِهْ لَعْدِ اَزْ خَلْقِ خَلَالِ سَيْتُو دَا رَا
 اَوْ جَمِيعِ مَحْرَمَاتِ اَحْرَامِ مَكْرُوبِي خُوشِ دَزَنِ وَشَكَارِ بَدِ اَنْكِهْ بَتْرَ اَنْسْتِ كَهْ بَا تَمَكْنِ جِهَانِ
 رُوزِ حَيَا اَزْ مَنِي بَعْدَا زِمَنَاسَكْ تَلَا شَهْ رَا جَبْتِ كَنْدِ بَكْتِ وَا كَرَنَشْدِ فَرْ دَايِ اَنْ رُوزِ
 اَحْوَطِ عَدَمِ تَا خِيْلِ اسْتِ اَزْ فُرَا اَتَايِ رُوزِ مَكْرُوبِي عَذْرِ وَسُنَّتِ اسْتِ كَهْ غَسْلِ كَنْدِ وَتَوَجُّهِ
 سَجْدِ اِلَافِ شُودِ بَا ذِكْرِ وَتَجْوِيدِ وَتَعْظِيمِ اَلِهِ وَصَلَوَاتِ بَرِ مُحَمَّدِ اَلِ مُحَمَّدٍ بَفَرَسْتِ وَجُونِ
 بَرِ سَجْدِ اَيِدِ اَيْنِ دَعَا بَخَوَانْدِ اللَّهُمَّ اَعْنِي عَلَى تُسْلِي وَتَسْلِيمِي لَهُ وَتَسْلِيمِهِ
 لِي اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْعَلِيلِ الَّذِي لَيْلُ الْمُعَاتَرِ يَدْنِيهِ
 اَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي وَ اَنْ تُرْجِعَنِي بِحَاجَتِي اللَّهُمَّ اِنِّي عَبْدُكَ

وَالْبَيْتُ بَيْنَكَ جُنْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَكَ وَارْحَمْنِي طَاعَتِكَ
 مَسْئَلَةً الْمُسْطَرَّةَ الْبَيْتِ الْمَطِيرِ
 لَا مِرَاكُ الشَّفِيقِ مِنْ عَذَابِكَ اِنَّمَا نَفْسُ اُفْقُوتِكَ اَنْ تَبْلَغَنِي عَفْوِكَ
 وَتَجْعَلَنِي مِنَ التَّائِبِينَ رَحْمَتِكَ بِسَبْطِ نَجْمِ الْاَسْوَدِ بِاِيْدِ اَسْتِغْنَاءِ رُوحِ الْقَبِيلِ
 و آنچه در طواف عمره بجا آورد و بجا بیاورد و بگوید و نیت کند و طواف کند و نیت
 شود یا پنج مذکور در طواف عمره و نماز آن و سعی و طواف آستان چنان است که سابقا
 در طواف و سعی عمره مذکور شد و مستحب است که چون از آنکه راجعت کند یعنی بگوید
 اللَّهُمَّ اَنْتَ وَتَقَاتِ اَمْنٌ وَلَا اِيَّكَ اَسْلَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَفَقِمْ
 السَّيِّئَاتِ وَنِعْمَ الْكَوْنِ وَنِعْمَ النَّصِيرُ بدانکه مستحب است که در این سه روز از منی بیرون
 نرود حتی بحجت طواف مستحب و آنکه در جمره اوسه و وسطی رو بقبله کند و جمره را بپست
 راست بگیرد و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد پس
 اندک پیش رود و بگوید اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي بِسَبْطِ نَجْمِ الْاَسْوَدِ اَنْتَ كَرِيمٌ
 در وقت رمی را بخواند و رمی کند و در وقت رمی الله أكبر بگوید و در رمی جمره
 عقبی نیست بقبله کند و بگوید و منی استحباب است یا بر ذریب مشهور یا بر ذریب
 و بعضی و را واجب الله اند و احوط آنست که ترك نکند در منی و غیر آن و در منی
 عقب یا تروه نماز بگوید و کیفیت آن یا بر مشهور نیست که الله أكبر الله أكبر
 لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مَا هَدَانَا وَكَلِّهِ اَلْحَمْدُ عَلَى مَا اَوْكَلْتَنَا
 وَتَرْتَنَا مِنْ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ و در بعض از اخبار بعد از تکبیر سوم و لله الحمد
 اللَّهُ اَللّٰهُ عَلَى مَا هَدَانَا وَكَلِّهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مَا هَدَانَا مِنْ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ

و در بعضی روایات همین است بزیاوتی آن **خُذْ بِيْتِهِ عَلَيَّ مَا أَبْلَدَ نَأَوَا** اگر در روز
 دوازدهم کویج کرد از منتهی سنت است که بیست و یک سنگریزه را در منی دفن کند
 و سبب است که در این ایام نمازهای واجب مستحب را در مسجد خیف بجا آورد و در حدیث
 است که هر که در مسجد خیف صد رکعت نماز بگذارد و پیش از آنکه از آنجا بیرون رود برابر
 است با عبادت هفتاد و سال و هر که صد مرتبه **يُحَيِّاتُ اللَّهُ** بگوید بنویسد از برای
 او ثواب بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه **إِلَّا اللَّهُ** بگوید برابر است با ثواب
 زنده کردن شخصی و هر که صد مرتبه **خُذْ بِيْتِهِ** بگوید برابر است با خراج عراقین که در
 راه خداوند عالم تصدق کند خاتمه در طواف و دعای و سایر مستحبات است تا زمان
 خروج از مکه معظمه و درود بفرشته متوره به آنکه مستحب است مراجعت از منی علیه بحسب طواف
 و دعای هرگاه طواف واجب و سعی و طواف نسا و راپشتیته کرده و پیش از آنکه کویج شش رکعت
 نماز در مسجد خیف بکند و چون در مکه رود سنت است که داخل خانه کعبه شود مخصوصا
 کسی که تازه حج کرده است و در حدیث است که داخل شدن در خانه کعبه داخل شدن است
 در رحمت خدا و بیرون رفتن او بیرون رفتن است از گناہان و خداوند عالم نگاه میدارد
 از گناہان و در بقیه عمر وی آمرزد گناہان گذشته را و سنت است که بحسب دخول
 غسل کند و پاسبی بر بند داخل خانه شود و پیش از دخول بر و حلقه در را بگیرد و بگوید
اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ فَقَدْ قُلْتُ وَمَنْ دَخَلَهُ
كَانَ آمِنًا فَأَمِيتِي مِنْ عَذَابِكَ وَأَجِرْنِي مِنْ مَسْخَطِكَ پس داخل
 شود بگو **اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَأَمِيتِي مِنْ عَذَابِكَ**
عَنْ أَبِي الْبُقَّارِ پس دو رکعت نماز گذارد در میان دو ستون بر سنگ مرخ و در

رکعت اولی حم السجده بخواند و در رکعت دوم بعد آیات آن از قرآن و در رکعت سیم
 که بنیز نماز گذارد پس برکنه آید که در اینجا حجر الاسود است و شکم خود را بر او مالیده پس
 دو دستون بگرد و شکم و پشت خود را بان ستون بکشد و چون خواهد بیرون آید در بان
 را بر دست چپ خود گیرد و دعا کند در آنچه بخواند و نزدیک کعبه دو رکعت نماز کند و بعد
 مستحب است طواف بسیار کردن و آن در باره حجاج از نماز نافله افضل است و طواف
 بنیابت مومنین بسیار ثواب دارد و بنیابت حضرت پیغمبر و حضرت فاطمه و دوازده امام
 ثواب عظیم دارد و در غیر صحیح است که مستحب است که شخصی در مکه سی صد و شصت طواف
 کند بعد و ایام سال و اگر نتواند سی صد و شصت شود و آن پنجاه و یک طواف و شش و شصت
 میشود و آنرا بجهت تمام عدد ایام سال تمام میکند بچهار شوط و دیگر تا پنجاه و دو طواف
 شود و مستحب است ختم قرآن مجید در مکه معظمه و در حدیث است که هر که ختم کند قرآن را
 در اینجا از دنیا بیرون نرود تا ببیند حضرت پیغمبر را و ببیند منزل خود را و بهشت و مستحب
 است در مکه مشرف شدن بموضع تولد حضرت رسول و در منزل خدیجه و زیارت قبر
 ابطالب و خدیجه و آمنه و عبدالطلب و رفتن بفاریکه در حجره حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم در اوائل بعثت عبادت کرده در اینجا و بفاریکه در کوه ثور است که
 حضرت در اینجا مخفی شده و بدانکه مستحب است از برای کسی که در مکه میماند ایاتان بعثه
 مفروقه و سنت است که چون خواهد از مکه بیرون رود غسل کند و طواف و دعای حجاج
 آورد و در هر شوطی دست یا بدن بکجرا الاسود در کن یا لی برسد و چون بمسجد رسید
 دعاها که سابق را بخواند پس بنزد حجر الاسود بیاید و شکم خود را بخانه بساید و یک
 دست بکجرا الاسود گذارد و دست دیگر بجانب خانه بکشد و محمد صلی الله علیه و آله را بخواند

و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سنت است که از باب حنا طین بیرون رود
 که مقابل رکن شامی است و آنکه غم کند بر مراجعت و از خداوند طلب تعین و راجعت
 کند و در وقت بیرون رفتن یکدوم خرم بگوید و تصدق کند بر فقر و اجبت احوال
 صدور بنص محرمات و در حال احرام از او فحله مثل شیش و نخوآن و از جمله مستحبات
 مؤکده است مراجعت از راه مدینه طیبه برای ادراک نایت حضرت فخر کائنات
 و حضرت تنفیعه عوصات و ائمه بقیع صلوات الله علیه هم اجمعین قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله من آتی نکه حاجا و لم یزرنی بالمدینه فقد چغانی و من چغانی فقد جفوتهم
 یوم القیمه و قال من زارنی بعد مماتی کان کن زارنی فی حیاتی و من زارنی فی
 حیاتی کان فی جوار یوم القیمه و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که هرگاه یکی از شما در راه عمر
 حج کند و زیارت نکند حسین بن علی را هر آینه خواهد بود تا که حتی از حقوق پیغمبر زیارت
 که حق حسین فریضه نیست از خدا واجب بر هر مسلمی و حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که هرگاه
 را عهد نیست و در گردن دوستان خود و شیعیان خود بد برستیکه از تمام وفای الله
 ایشان زیارت قبول ایشان است پس هر که زیارت کند ایشان را از روی غیبت
 و از راه تصدیق با آنچه گفته اند ائمه ایشان شفیعان ایشان خواهند بود و در روز
 قیامت اخبار و رفیقت زیارت پیغمبر و ائمه معصومین و خاصه زیارت سید الشهدا
 و امام رضا و افضل بودن زیارت ایشان از حج و عمره و جهاد و بیحد و نهایت است
 زرقنا الله زیارتهم فصل و ذکر مسائل متفرقه مهمه که از جناب جتة الاسلام کلمه
 میرزا و اتم طه العالی جناب سلاله الاطیاب و فخر العکار الانجاب حاجی سید علی
 خراسانی بچستانی سؤال نموده اند سؤال چه میفرمایید در باب لباسهای ماهوت

و پشینه و درینست که از طرف لندن و فرنگستان و هندوستان می آورند که معلوم نیست که آنرا
 غیر ماکول اللحم در آنها داخل است یا نه مذکوری هستند یا غیر مذکوری از برای پوشیدن و نماز
 در آنها چه صورت دارد و چه اب بنای خیر سابقا بر عدم حرام استعمال آنها بود و در نماز
 در آنها و الآن بر چه است و مطلق مشکوک شللی با هیئت و نخوان و اما پوشیدن آنها
 و غیر نماز و غیر آن عیب نداشت مطلقا و معلوم است که حکم موقوف اختصاص با هیئت
 ندارد بلکه حکم بر تنبیه است هر لقمه زیارت عاشورا بان کیفیت که سرکار محترمه الاسلام
 جناب میرزا و ام غلامه العالی بیان فرموده اند اینست بسم الله الرحمن الرحیم اگر بعد از
 زیارت ششم و نمازهای او یا زیارت دیگر اگر چه زیارت ششم بهتر است یک زیارتی
 شتمل بر این و سلام بکنند و دو رکعت نماز و اگر خود متن عاشورا باشد شایسته تر باشد
 و بعد از نماز توبه کرده و صد مرتبه بگوید و زیارت عاشورا را بخواند و صد لعن و سو
 سلام و دعای اللهم تحقیق و سجده و دعای آنها بخواند بعد از آن دو رکعت نماز
 بجای آورده و عا سیکند و دعای علقمه را بخواند ان شاء الله تعالی امید است که موفق
 باشد با آنچه ما خواستیم بارعایت احتیاط مسکله و مطلق حصول عدلین شرط است
 و عدالت عبارت از پرهیزگاری و عدم ارتکاب بکیره است و عدم اصرار بر جفیره و باید
 این صفت را نسخه باشد و کاشفش حسن ظاهر است که مورت طلق بیکه اندلورده باشد
 مسکله عقد کردن بدون شخص و در موردیکه باید شخص کند بعد از کشف هرگاه مطابق واقع
 باشد عیب ندارد مثلاً اگر بگوید او عا یا س یا فوت زوج خود کند و شهادت باشد یا من غیر
 او عا یا بلوغ کند بدون ثبوت بلوغ او را عقد کند و بعد معلوم شود که با نفع بود و درین
 عقد بلکه هرگاه در حین عقد متحقق باشد عدم بلوغ را و بعد معلوم شود که با نفع بود

عیب ندارد بشرط تحقق قصد انشاء و حین عقد سؤال در بعضی از مآلین غلطون است
که عادل یافت نمیشود و زنهار اسم طلاق میدهند و معلوم نیست که طلاق صحیح داده
شده یا پیشود اینها را بکاح و راوردیانه جواب بلی جائز است شایع کردن آنها را
مسئله عقد انقطاع کردن از برای صغیر و صغیره باید زمان قابلیت استمتاع داخل
کرد علی الاحوط و زمان قابلیت استمتاع اعم است از زمان بلوغ بحیث آنکه استمتاع
اعم است از دخول مسئله والد میتواند بذل بدت کند از جانب پدر و عقد انقطاع باینکه
بگوید بک لک مدت تها بخلاف عقد دائم مسئله والد و جداتی میتواند از برای
ولد مجنون زن عقد کند چه بعقد دائم چه بعقد انقطاع هرگاه جنون قبل از بلوغ حادث
شده باشد بخلاف حدوث بعد از بلوغ مسئله والد و جداتی میتواند بذل بدت کند
از جانب مجنون اشهر اصلاح بخلاف طلاق که نمیتواند طلاق بدیهه در هر حال که کسیکه وارد شود
برای یکدیگر و طعنش نباشد و میداند که ده روز یا زیاده و ترا بنجامیاند لکن بعد خروج از حد
ترخص را قبل از ده روز دارد و باید غارنش را جمع کند احتیاطا بمقدور داشتن تمام را قصر
و رضیق و وقت تمام را بنحو اندو قضا کردن قصر را بعد از آن لازم نیست مسئله هرگاه شخص
مشغول نماز است و میداند که نماز عصر را نکرده است و نماز ظهر را هم برپا نکرده است
و نمیداند که این نماز که مشغول است چه نیست کرده است این را ظهر ترا میبرد و تمام میکند
و بعد عصر را میخواند و اگر بداند که ظهر را خوانده و لکن نمیداند این را که مشغول است نماز
کرد یا عصر غارنش باطل است و اگر نداند که ظهر را کرده است یا نه و نمیداند که این نماز را چه
نیت کرده است این را ظهر قرار میدهند و تمام میکند و بعد عصر را میخواند و نمیداند که ظهر را
نخوانده است و این را عصر نیت کرده است عدول بظهر میکند و بعد عصر را میخواند مسئله

و حال سجده بايد هر دو كف دست بر زمين باشد لکن بطريقيكه در عرف صدق كند كه كف دست
بر زمين است پس لازم نيست خواباندن كف دست را بدقت تمام بر زمين مسئله
كيسكه تكليفش اخفات خواندن است چه در عزرات و چه در تنبيحات پس هرگاه نسيان
بخواندن لازم نيست از سر گرفتن و برگاه نتواند كليمه را اخفاتا ادا كند چنانچه بايد عيب نداشت
و لازم نيست براوازين جهت نماز جماعت حاضر شدن لکن اگر بتواند بكار اخفاتا ادا
كند تكرر كند و برگاه ميخواند اخفاتا نيكويد لکن چنانچه گفته شد بهمان اقتضا كند تكرر لازم
نيست مسئله نيت بام مسجد و ايامي كه صدق كند و حدت مجلس اذان و اقامت در آن
است مسئله اذان و اقامت و حرام و رواق ساقط نيست مسئله اذغال نجاست غير
مسرى و در مسجد و اميكه تنگ حرمت نشود و عيب ندارد اگر چه احوط داخل كردن است
مسئله ترتيب در صلوة قضاء لازم نيست كه بدانند كه اين نماز كدام وقت است بلكه
همين قدر كه بترتيب يويمه خوانده شود كفائت ميكنند مگر آنكه باند كه نماز فوت شده
اش بجلالت ترتيب يويمه است مسئله مصلي و رجه الله و بر كانه را گفت و سنانى هم
عمل آورد و بعد شك كرد كه اين رجه الله و بر كانه را كه گفتيم يا صيغة اقول سلام آورده يا صيغة
اخذ اعتنا را باین شك نكند چون سنانى عمل آورده و اگر سنانى عمل نياورده يا صيغة سلام
عليه را نيكويد يا السلام عليكم يا هر دو را اگر بعد معلوم شود كه سلام و اچيه را نيكويد يا صيغة
هم عيب ندارد مسئله ماموم در بين فكر واجب يا بعد از فكر واجب شك كرد كه يك
امام كرويه يا اگر اول اعتقاد كرده بود كه درك كرده و بعد شك كرد اعتقاد بيشك كند
و اگر اول غافل بوده درك جماعت نكرده و اگر حال خود را نميدانند از جهت غفلت است
و التفات اعتنا و شك نكند مسئله ساقط ميشود اذان و اقامت و در جاييكه

نماز جماعت شده باشد هرگاه چند نفر از اهل جماعت باقی باشند و بر چند امام جماعت امام
را بت نباشد و این حکم مختص مسجودانست نه مطلقا مسئله کسیکه غسلهای متعدد و
دوره او باشد مثل جنابت و حیض و سن میت هرگاه در وقت غسل کردن چنین نیت کند
که غسل میکنم بجهت رفع جمیع امدائی که بر دوش من است یک غسل کفایت از جمیع می کند
و همچنین یک غسل کفایت از غسل مستحبه میکند هرگاه حصول عنا بین هر یک را در نظر
گیرد و مثل اینکه تمهید کند که غسل زیارت و توبه و جمیع همین یک غسل که میکنم حاصل شود
چه قصه حصول واجب هم کرده باشد یا نه سؤال امام تشدد میخواند و رکعت اول
ماموم است تکلیف ماموم چیست جواب مستحب است تجانی نمون در تجانی است
که دو سینه پاره بر زمین بگذارد و رفع کند و پاشنه پارسا مع التبت و در حال تجانی مستحب
است تشدد خواندن و ذکر و غیر هم جائز است و ساکت بودن هم جائز است سؤال
ماموم در ملو بهر چه صوت امام را نشنود یا شک در شنیدن داشته باشد آیا میت تواند
ترک کند خواندن قرائت رایانه جواب و در صورت اول بخواند احتیاطا و در ثانی ترک
کند سؤال ماموم شک دارد که اگر سوره را بخواند آیا درک خواهد کرد امام را و اگر کوخ
یا نه آیا میت تواند ترک کند خواندن سوره یا یا در بین سوره چنین شیوه قطع کند چو آ
بی میت تواند ترک کند و اقل و در ثانی قطع کند مسئله کفشرایکه بر پستان خود
هرگاه نخیس شود در وقت تطهیر چه در آب قلیل و چه کثیر و جاری اگر مکان است
نخسای آن رانی طبله فشار دهند تا آب آن قدر می پیرون رود و اگر حکم و خسته شود
باشند که فشار بر دار نباشد آب بر او جاری نمایند و دست بکشند و یا داخل آب
نمایند تا خسته شود دست بکشند بقدر امکان فی طبله کفایت میکند مسئله تشبه غیر محسوب است

که ابتلا به جمیع اطراف آن بعید الاحتمال باشد مثل اینکه یک طرف نجس در میان هزار طرف نجس یا
قطعه زمین نجس در میان مسائل قطعه کردن هشت فرسخ فرق ندارد از برای پیاده و سوار
و تندر و کندر و داهل گشته و کار سه جهت اینکه در حکم و اعتبار بر یک مکان هست اگر چه
باندک زمانی باشد مسئله شخص صائم در کار نیست و از جهت مسافت گذشته و افطار
بعل نیارده و بزودی بمنزل خود برگشته روزه اش باطل است مسئله مشروط است و در
فواح اسلام فقط و مشروط نیست رجولیت و بلوغ و عقل سؤال در بین بارش و فرس
نجس یا لباس نجس بگذرانند که بارش بخورد و بچد که نجس و نجاست در آن نباشد تمام آن
فرس و لباس زیر و رو ظاهر میشود و یا نه بر فرض که ظاهر شود حاجت بعضی است یا نه چوب
ظاهر نیست که هیچ چیز حاجت نداشته باشد هر جا از آن که باران رسیده ظاهر است سؤال
و ضرورت شخص میگرد بعد از آنکه قطع و یقین کرد که دست چپ تمام شسته شده و دیگر میتواند
که به جهت دست راست بر دست چپ مالده اگر چنین کند آب که بهم میرسد به جهت مسح
ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد اگر قصد او استظهار بود و باشد یا بر وجهی باشد که با گذشت
عرفا یک باشد یعنی از همان غسله حساب بشود سؤال در آب فزانه تمام در وسط آب
بیدن شخص لنگ نجس یا دست نجس بر نخورد و چه باید بکند جواب اگر چنان شد که بدن
بملاقات نجس شد مثل اینکه عین بول بیدار بخورد و بایکد او را ر کرد و عین بول بیدار
بر خورد حکم خارج آب دارد و بعد از آنکه همان بول در آب یک غسله محسوب است
و اگر لنگ نجس به وسط آب گر بر خورد و ضرر ندارد سؤال رسیدن آب گر بر زمین نجس
همین قدر که یک دفعه متصل شود ظاهر میشود و یا تمسک و میخورد مثل گفت فزانه تمام که با گذشت
نجس در آن میگذازند و معلوم نیست که بعد از آنکه باران رسیده باشد یا نه که در آن

بگذارند جواب ظاهر اینست که گفت خزینه طاهر شود و وصول کر بان و محتاج بتعدد باشد
 سؤال این حکم مختص خزینه تمام است یا در تمام حوضها جاریست جواب ظاهر
 این است که فرق نیست سؤال اگر در میان فرش کرد خاک باشد مانع از طاهر شدن
 آن بباران است یا نه جواب مانع نیست سؤال اگر گل یا خمیر بر فرش باشد که بباران
 بخیزند هم گل و هم فرش آیا آن گل و فرش طاهر میشوند یا نه جواب در گل طاهر
 میشود و در غیر آن اشکال است سؤال ظروف و خشاب و حجار بجز در فرار گرفتن
 آنها را بباران آیا طاهر میشوند اگر چه ظرف ته کوب باشد یا نه جواب بلی هم طاهر
 میشوند سؤال چرا که کف پا بجهت غسل ضرر دارد یا نه جواب هرگاه حاصل باشد
 ضرر ندارد سؤال چرا که لای ناخن دست و پا که لای ناخن باشد و کم باشد بجهت غسل
 و غسل ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد سؤال چربی که در بدن خصوصاً در سران
 عرق با هم میزند بجهت غسل و ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد مسئله عورت اجنبیه
 هرگاه در باریقه متعارف باشد عورت نیست سؤال اگر سفیدی که از عین غصب نشود تا کرده گشت
 او بچوبیده است چو آب گوشت او حلال است و وقت نماز پیش غسل با آن غصب باست
 مسئله در بین و سلقه شخص مطهر شد که بدن محاذی او پلوده در بین نماز عیب ندارد و
 هم چنین هرگاه قبل از سلقه یقین داشته باشد که در بین نماز زن محاذی او خواهد شد میتواند
 غسل نماز شود سؤال کلاماً بتون زد که در یخه عیایا شال سرپاشال کمر بپوشد
 محسباً بوده باشد پوشیدن اینها از برای هر چه عورت دارد و عا لاکه اگر اینها
 را بلبودن آنها از دوستان متعال آن یک متعال یا دو متعال طلا بیرون می آید
 جواب اگر طلا در آن مستملک باشد یعنی نیست و نا بود عا با نمایند

اترا عیب ندارد و نیست که در و معد مثقال یک مثقال یا دو مثقال اگر داشته باشد
 مستحکام باشد مسائل ویات بجهت مناسبت حال مردم بفرموده علماء و مروجین
 شریعت نوازا که کرم تابندگان خداستگار شوند مسئله هرگاه کسی زن نکند یا یکی از نوجوانان
 نسبی خود العیا فی الدین چون مادر و خواهر یا دختر یا دختر یا سه خواهر و برادر یا جمعی یا حاله قتلش
 واجب است مسئله هرگاه کافر یا زن مسلمان زن نکند یا مسلمان سید دفعه جز را
 خورده باشد و دفعه چهارم زن نکند و اگر عید باشد تا دفعه هشتم که زن نکند حدشان قتل است
 و بعضی از علماء از عای اجماع کرده اند مسئله هرگاه کسی شخص را بیهوش کند یا زنا
 میکند و این باشد از ضرر میتوانند هر دو را کشت و هرگاه امین نباشد از ضرر زن بر
 او حرام نمیشود مسئله مرد پیر و زن پیر هرگاه زن نکند ایشان را باید اول صد تا زیاده
 زد و بعد سنگسار کرد مسئله مردی که زن عقدی دائم حاضر دارد و زن نکند اول باید
 صد تا زیاده بر او زد و بعد او را سنگسار کرد مسئله هرگاه محلوک بالغ یا بالغه زن نکند
 حدشان پنجاه تا زیاده است حد رجیم نیست بقول علماء مسئله در کتاب پنجم الهدایت از
 جناب رسول خدا مروی است که هر که با پسر لواط کند خداوند عالم او را جنب محسوس کند
 و رقیامت و آب دنیا او را پاک نمیکند و قبی که کسی با کسی لواط میکند عرش خدا بلندتر از او
 خدا او را جبر جبریم میکند تا از حساب خلایق خارج شود و بعد از آن حکم میکند که او را
 در جهنم اندازند و از آخر حدیث ظاهر میشود که او را از جهنم بیرون نمی آورند و از حضرت
 امیر المومنین مرویست که جماع کردن بد بر پسر کفر است و مردیست که هرگاه کسی سید
 پسر را بشهوه خداوند عالم انجام میدهد او را بلجام آتشی و لعنت میکنند و اولاد او را نکند
 و زمین و ملائکه رحمت و غضب مهیا میشود و از برای او جهم اگر توبه نکند توباش قبول نمیشود مسئله

هرگاه لواط کننده و لواط دهنده هر دو بالغ و عاقل باشند هر دو را باید کشت بقول علما
مسئله فاعل را بشمشیر کشتن یا سنگسار کردن یا زنده با کتش سوزاندن یا از مالای
بلندی مثل دیوار یا کوه با دست و پای بسته انداختن یا دیوار بر سر او انداختن اختیار
با حاکم جامع الشرائط است مسئله اما اگر شخص عورت خود را ببدن پسر یا باله شمشیر
ببخت کشتن قائلند مسئله اما اگر دو نفر در یک خت خواب مجتمع شوند غیر محرم با شراط
حاکم شرع باید از سی تا نود و نه تا زیاده هر قدر که صلاح بدانند بر ایشان بزند مسئله
هرگاه شخص پسر را بشموت بپوشد هم چنین است اگر چه پدر و برادر هم باشند
مسئله اما مساحقه در کتاب بخم المدایه مرد و لیسیت از جناب رسول خدا که مساحقه
بمنزله لواط کردن است مسئله هرگاه زنی فرج خود را بفرج زنی دیگر عاقله باید
صد تا زیاده زوایش را اگر محصنه باشند و اگر محصنه باشند باید سنگسارشان کرد مسئله
اگر پیش از ثبوت توبه کنند حدشان ساقط میشود بقول بعضی و هرگاه بعد از حد جاری
شدن تا سه مرتبه این عمل را کرد مساحقه کننده را باید کشت مسئله اما قیاده گاه
شخص جمع کند میان مرد و زن از برای صیانه مرد و پس از برای لواط حد ایشان
بقول بعضی علما سر او را بهتر استند و در کوچه و بازار بگردانند و بعد بیرنش کنند مسئله
اما قذف هرگاه کسی نسبت به بد بزرگ یا مردی بزنایا لواط که مسلمان بالغ عاقل و آزاد
باشند حدشان تفریر است و اگر بگویند یکسره ولد الزنا حدشان همین است مسئله
اما قذف را که حد میزنند نباید مثل زانی برهنه باشد باید لباس باشد مسئله اما تازی
خورند در ادفعه اول حد میزنند و دفعه دوم همچنین و دفعه سوم او را باید کشت یا دفعه
چهارم مسئله اما شارب الخمر کیان عاقل نما باشد حد او هشتاد تا زیاده است باید برهنه

ستور عورت باشد مسئلہ مالی کہ دزدی کردن آن موجب بریدن دست و مانند آن
 است بربع دینار است و دینار عبارت است از سیرہ نخود طلای مسکو کہ یا چیزی کہ قیمت
 آن سیرہ مسئلہ اما ہر گاہ طفل ممیز دزدی بکند دفعہ اول عفو کنند و دفعہ دوم و سوم
 طرف انگشت او را بترانند کہ خون بسپاید و دفعہ چہارم باید برید و دفعہ پنجم حکم کبیر
 و بنا برخلاف مسئلہ حد دزدی با شراط باید چہار انگشت دست او را از پنج
 برید و کف دست و انگشت بیہام را بچاگہ است بقول علما و اگر دفعہ دوم دزدی
 کند پائے چپ او را تا مفصل باید برید و اگر دفعہ سوم باز دزدی بکند و زندان باید
 او را حبس کرد تا بمیرد اگر مال ندارد اخراجش را از بیت المال بدہند و اگر دزدان
 دزدی بکند باید او را کشت بقول علماء مسئلہ اما محارب کسی است کہ شمشیر یا شل آن
 برہنہ در دست گیرد یا عصا و سنگ و در بیابان و آبادی بگردد کہ مسلمانان را بترساند
 یا مال ایشان را بسر یا خوشان را بسر و مسئلہ اما حد محارب کشتن یا زندہ او بختن
 تا بمیرد یا آنکہ دست راست او را با پائے چپ او قطع کنند یا او را از بلید بیرون کنند
 ازان بلید بلید دیگر تا توبہ نکند یا بمیرد بقول علما و اختیار با حاکم شدہ است و جاکر
 ساختن ہر یک مسئلہ اگر محارب کسی را بکشد و مال او را بگیرد باید عین مال را یا بدل
 آنرا از او گرفت و دست راست و پائے چپ او را برید و بعد او را کشت و آویختہ
 باید کرد بقول علماء مسئلہ اگر بفریاد کردن و زدن دفع محارب نتواند کرد جائز است
 کشتن او بقول علماء مسئلہ ہر گاہ شخص امر کند بکے را بغیر حق کہ بکش فلان را و ہر
 بالغ و عاقل باشند قاتل را باید کشت و امر کنندہ را باید حبس کرد تا بمیرد بقول علماء
 مسئلہ پدر عدا فرزند خود را بکشد پدر را بکشد فرزند بکشد کفار و دیہہ باید برہند

اما اگر اولاد و عمارت پذیرا یا مادر را بکشد قصاص میکند مسئله دقیل عمره که تعیین بهم رسانند
 بیکه از شش چیز است یا صد شتر یا دولیت گاو که اسم گاو بر او صادق باشد یا دولیت حله
 که هر حله دو پدر چینی است یا هزار شقال شری طلایی خالص یا هزار گوسفند که اسم گوسفند بر او
 صادق باشد یا ده برادر در هم که هر در همی دوازده نخود و نیم دیکه عشر نخود نقره است مسئله
 دیدن هیود و مجوسی که جزیه میدهند شصت صد در هم است مسئله اما کسی هرگاه شخصی را
 بمهمانی بطلبد و بعد او را از خانه بیرون کند یا شترانش تا آن شخص منزل خود نرسیده
 تلف شود ضامن است میزبان بقول علماء مسئله هرگاه افسار را بیکشود
 سیر و هرگاه آن مال از دست او برفت کسی کند و یا آنکس است بقول علماء مسئله
 هرگاه شخص سوار باشد و مال را بیا زارد و آن مال غیر او افت کند سوار ضامن است و اگر
 غیر مال را بیا زارد که غیر اضر کند یا سواره را ببندد از غیر ضامن است مسئله
 هرگاه شخص کار کند که موی سیر یا ریش مرد بریزد و دیگر نرود و یا کامل باید ببرد
 مسئله هرگاه موی سر زن را چنین کند که نرود و یا زن که نصف و یا مرد سست
 بحد مسئله هرگاه شخص وضعی کند که موی دو ابروی شخص بریزد و نرود یا نصف
 شقال طلا باید بدید یا دیکه قتل بنا بر قول شیخ طوسی در مسبوط و در خلاف هرگاه بر روی
 ارش باید بدید مسئله هرگاه شخص دو چشم کسی را کور کند و یا قتل باید بحد
 و اگر یک چشم را کور کند و یا نصف قتل باید بدید مسئله اگر کسی چهار پیک دو
 چشم را معیوب کند و یا قتل باید بحد و تمام بینی قطع کردن هم چنین است مسئله
 قطع کردن دو گوش و یا قتل است و یا یک گوش نصف آن و یا نیم گوش شش
 آن است مسئله و یا قطع کردن زبان از پنج دیکه قتل است و بعضی آن بالنسبه

اما دیه تمام بمبیت و هشت دندان دیه قتل است و دیه هر یک از چهار دندان پیش بخانه قتل
 شرعی طلا است مسئله اما دیه دو دست دیه قتل است و یک دست نصف قتل است
 و حدش تا بند دست میباشد و دیه هر یک از انگشتها دیه عشر قتل است و دیه انگشت
 ابهام دست ثلث دیه یک دست است و چهار انگشت دیگر دیه دو ثلث یک دست است
 و دیه هر بند انگشتی ثلث دیه انگشت است مگر انگشت ابهام که دیه هر بند انگشت
 دیه ابهام است و انگشت زاید دیه اش ثلث دیه انگشت اصلی است و دیه شل کردن
 انگشت اصلی دیه ثلث انگشت است مسئله اما اگر شخص وضعی کند که ناخن بیک
 بفتد و نروید یا بروید سیاه دیه آن ده مثقال شرعی طلا است مسئله اما دیه شکستن
 پشت که جبران نتواند کرد و ممکن نشود دیه قتل است مسئله و قطع کردن هر دو
 پستان زن دیه قتل و دست و دیه یک پستان خشن و هر دو رابع دیه یا ارشال است
 مسئله دیه بیفیتین دیه قتل است مسئله دیه دو پا تا مفصل دیه قتل است
 و دیه انگشت های پا در حکم انگشتها دست است مگر انگشت بزرگ یا بقدر عشر درج است
 مسئله هرگاه کسی اذیت کند بیک را که عقل و زائل شود باید دیه قتل او را بدد و هرگاه با
 کسی هر دو گوش او شود باید دیه قتل بدد و کوی یک گوش دیه نصف قتل بدد و هرگاه
 باعث کوی هر دو چشم او بشود دیه قتل بدد و یک چشم دیه نصف قتل بدد و اگر کوی
 خوب و بد از بینی اصل او را نکند دیه قتل باید بدد و اگر آن اذیت باعث شود که انزال
 منی از آن شخص نشود دیه قتل باید بدد مسئله جراحتی که بروی یا سر مروتش شود
 که پوست را پاره کند دیه اش یک شتر است یا نصف شتر یا بر قولی مسئله دیه
 پیش از آنکه تا ثلث دیه برسد یا دیه مروت است بعد ازین بقدر نصف دیه مروت است

اما دیکھ بندہ و کثیر نسبت قیمت ایشان است مسئلہ جراحہ تیکہ بر سر یار و بر سر
از پوست که شش قدرے از گوشت را ہم قطع نماید و یہ اش و شتر است و اگر کسی
از گوشت را بارہ نماید شتر است و اگر بچہ نازک کہ متصل با ستخوان است بر سر
چهار شتر است و اگر استخوان نمایان شد پنج شتر است و اگر استخوان را بشکند ده
شتر است و اگر استخوان را از جای بجای بر و پانزدہ شتر است یا بیست شتر و اگر
بچہ نہ منفر سر بر سر سی و بہ شتر است یا ثلث دہ است و جالفہ کہ بجوف بر سر مثل
بچہ زن است مسئلہ ہر گاہ شخصی بخنجر یا تیر و مانند آن زخم مای پکے زند کہ فرو رود
و یکزد و صدمہ شتال شرعی طلا بدہد و اگر یکف برسد و فاسد نکند ہم چنین اگر بر دو
بازو بر سر پنجاہ شتال شرعی طلا بدہد و اگر یکدم واقع شود و بہم نیاید و در شتال
شرعی طلا باید بدہ مسئلہ ہر گاہ شخصی سیلی یا مانند آن بر روی کسی بزند بقسے کہ
روی او سرنج شود یک شتال و نیم شرعی طلا بدہد و اگر زرد شود و نہ شتال اگر
سیاہ شود و شش شتال شرعی طلا لازم است بدہ مسئلہ اگر این اثر در بدن
ظاہر شود نصف مقدار زند کور یا بدہد مسئلہ و یہ غلام و کثیر قیمت ایشان است
اگر تجا و زاز دہ نکند و اگر تجا و زاز دہ کند برگشت آن بدیت است مسئلہ
حمل کہ سقط کند و یہ از بر اسے نطفہ بیست شتال شرعی طلا است و از بر اسے
علقہ چہل شتال و از بر اسے مضافہ بیست شتال و اگر استخوان شدہ باشد شتار
شتال است و اگر روج و میدہ باشد و ان ہزار شتال است اگر سپر باشد و اگر
دختر باشد پانصد شتال است مسئلہ ہر گاہ کسی زن حاملہ را بکشد و یہ زن
و طفلش ہر چہ بیست باید بدہد و اما اگر زن خود باعث سقط طفلش شود باید و یہ

و در بخودش چیزی نمیرسد و اگر غریب باعث شود بهتر رسیدن یا قسمی دیگر غیر هر مسئله
هرگاه شخص در حال مجامعت با زن آزاد خود نطفه را بیرون بریزد بی اذن زن و
شغال شرعی طلا بد هر مسئله هرگاه کسی سر میت را حیدر کند صد شغال شرعی طلا بد
مسئله هرگاه شخصی حیوان حلال گوشت را بی ذبح شرعی تلف کند یا بد قیمت زنزد
و حال تلف بد هر مسئله هرگاه کسی اجزاء حیوان را کول یا کول را قطع کند یا جراحی
برساند تفاوت صحیح و معیوب را باید بد و اگر حرام گوشت قابل تزیین باشد و ذبح نکند
بی اذن باید ارش بد هر مسئله هرگاه سگ شکاری را تلف کند پهل و رحم نقد
بد بد هرگاه سگ پاسبان گرفتار باشد یک گوسفند یا بدیت و در هم بد و اگر سگ
پاسبان زراعت باشد یک قفیر گندم که هفت من و نیم بریزد و دوازده شغال شرعی
بد بد هر مسئله هرگاه حیوانی زراعت یا مال کسی را تلف کند اگر صاحبش بشیر
کرده و در حفظ آن بایر غرامت باشد مسئله هرگاه کسی یکی را عمد اکشت او را
عفو کنند یا بدیه مصالحه کنند علاوه بر غرامت باید قاتل هر سه کفاره روز ماه و سال
رومان را بد هر مسئله اگر کسی قتل خطایا شب بختا کند علاوه بر دیه باید یکی از سه
کفاره بهتریب که اول بنده آزاد کردن و آخر شصت مسکین طعام دادن است بد
مسئله اما هرگاه کسی سومی را بکشد بجان کافر حربی دیه لازم نیست اما کفاره
لازم است این چه مسئله آخر از فتوی جناب شیخ مرتضی ره است مسئله
شیخی حشرات زمین مثل مورچه یا گس را بکشد نفس محترمه نیستند ضرر ندارد مسئله
هرگاه گربه خیزی برساند یا زن نیست کشتن آن برسانند او را یا بیرونش بریزند مسئله
زندان حیوانات یا جراحت کردن بظلم مکافاتش عذاب آخرت است و باز زیاده اند

قوت حيوانات را بار کردن و حيوان را در زیر بار بازداشتن و حيوانات را گرسنه
و تشنه داشتن يا از سرما و گرما با قدرت حفظ نکردن ظلم است بنا بر ايتي که آنها
مشتري دارند مکافاتش عذاب است تا تشنگي قلب آنها شود مسئله
تقصير کنند و ترکيب بعضي از گناهان کبيره شود ولي يا معلوم بحيت تا ديب و تبريت بقدر
ترکيب بدی کنند و اطاعت کنند بزيندان ایشان را نه بقتضاي لازم و نه بشود مسئله
هرگاه بزور اطفال و به لازم آيد بايد بچند دين است برایشان اگر چه پدر و مادر
هم باشند و به مال طفل است و اگر فوت هم شده آن طفل بايد پورته دهند بخود
ضارب بخير سه چيز از ان دين

چونکه مسئله ديات و حدود از مسائل مهمه بود لهذا در اين مختصرند کوشش بحيت
انتفاع مومنين و مومنات اسيد و ارستهم از مومنين و مومنين که اين حقير را
تقصير را در حال حيات و مائت از دعا خير فراموش نمايند تا باعث سعادت و اين بهگي شود

خاتمه الطبع

الحمد لله الذي وسع سمعه الاشياء و علمه الغيوب و انما بعد پس ميگويد احقر العباد و تصديق
الکامل النيشاپوري حق الله و الله و جعل الی کل خير آله که اين رساله نجبه و مجموعه چند مسائل
مختصره مستفهمه احکام فقهيته است موافق فتاوی جناب سرکار شريعت مدار حجة الاسلام
الانام جناب ميرزا محمد حسن صاحب شيرازي دام ظلّه العالی که بذریعہ بعض اکابر دين بد
اين پيچان رسیده و چون اين مجموعه و نجبه چپا به بلا و عجم بود و تيسر آن درين ديار
نجبه مسير و هم از زبان ثقات و معتدين و اهل خبره متواتر شنیده شد که اکثر مردمان در
عراق و محبسم تقليد جناب سرکار ميرزا دام ظلّه مينمايند و الحق که مسائل جناب مرحوم

یعنی بر غایت احتیاط است لهذا بنابر اقاوه تمام واستفاده عام در مطیع فیض منبع
 اوده اخبار مقام کهنه چاپ شد امید از عنایات ربانیه اینکه مردم اعمال خود موافق این فتاوی
 خواهند نمود و از عهده تعلیه مجتهدی جامع الشرائط که لازم و واجب است بدرايه
 رسنه نگار خواهند شد و الله علی ما نقول وکیل و این اعتراف بربیه را از دعای خیر و حیث
 و بعد عات فراموش نخواهند فرمود ان الله لا یغنیع اجر المحسنین و کان الفراخ سن
 ذاک فی الثامن والعشرين من شوال المکرم سنة تسع وتسعين والفت و
 مائتین من هجرة سيد البشر عليه وعلى آله الصلوة والسلام من الله الاکبر

حالات شہداء کے کربلا و شہادت سید الشہداء
جناب امام حسین علیہ السلام نہایت عمدہ
اور مستند ہو مجالس میں جو وقت اس
کتاب کے مضامین ذکر پڑھتا ہو سب ایمین
کو سنیہ کو بی سے غش آتا ہو بغرض یہ کتاب
نہایت عمدہ ہو۔

حلیۃ العرائس - یہ کتاب زبان اردو
فقہ میں اسم باسملی ہو اسمین عورات کے
مسائل فقہ جو روضہ کے کار آمد ہیں صاف
صاف اور مشعر کلمے ہیں اگرچہ یہ رسالہ
مختصر ہو مگر فوائد عظیم مترتب ہیں جامع مباحث
تذکرۃ الصلوٰۃ وغیرہ کنجین اکثر عورات کو
پڑھانی جاتی ہیں لیکن بعض بعض باتیں
اسمین اس سے زیادہ ہیں اور عبارت
عام فہم نہایت سلیس ہو اور مسائل بہت
عمدہ عمدہ باسائید صحیحہ اسمین موجود ہیں اسکا
پڑھنا عورات کے لیے اکیسر اعظم ہو مصنف
اسکے مولوی اور او علی صاحب کھنوی ہیں۔

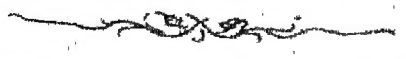
بعد حمد ہندی - یہ کتاب مختصر روضہ
کی بول چال سابق روش کی نظم ہو اکثر
اطفال خرد سال اور عورات کے لیے بہت
میں رہتی ہو انسان کا غلبہ اور قہر میں شکر
ونکیر کا سوال وہاں پر کیا قیامت کا انتہیت

جہاد الاسلام فی احکام الصیام - یہ کتاب
فیض انتساب نربان فارسی تصنیفات
عالم علوم حلی و خلی حقہ الاسلام مجتہد العصر
والزمان جناب مفتی مولوی سید محمد عباس
صاحب کھنوی سے ہو۔ اس کتاب لاجواب
میں روضہ داروں کے مراتب اور ثواب
اور روزے کے آداب نہایت مبسوط
اور مفصل تحریر فرمائے ہیں اور روضہ
خورون کی ثقافت اور جہاد کو کس
خود بصورتی سے بیان فرمایا ہو جسکے پڑھنے
سے ماہ رمضان المبارک کی عظمت و جلالت
اور روضہ داروں کی قدر و منزلت
صاف صاف معلوم ہو جاتی ہو احادیث
صحیحہ سے جناب مصنف نے ہر فقرہ کا
ثبوت دیا ہو اور دلائل عقلی و نقلی تفصیل
قرآنی سے صوم اور رسائیم کی عظمت ظاہر
فرمائی ہو بغرض یہ کتاب سراپا فوائد و فضائل
طرح المعانی ہیں۔ تصنیف جناب مولوی
سید اسمین صاحب المعروف پنجا سید
سیرین صاحب مشہور یہ کتاب نہایت نامیدگی
نہایت عمدہ ہو۔

عین البکا - معروف بہ وہ مجالس - یہ
کتاب مستطاب نہایت نامیدگی در بیان

عمرہ اور بیت علیہ السلام پر چھوٹے چھوٹے لوگ
اور لڑکیاں اکثر آکر بیٹھ جاتی ہیں جس سے
مساکین بھی واقفیت ہو جاتی ہیں اور
روزہ و نماز جو کہ اصول مذہب ہیں اس میں
صلاحیت کامل پیدا ہو جاتی ہیں اور عقائد
بھی درست ہو جاتے ہیں اسی سبب سے
یہ مقام پر مروج ہیں اور ہر شخص اس کو
شریعت اطفال کے لیے خرید کرتا ہے۔
خلاصۃ المصابیح۔ یہ کتاب مصائب
اہل بیت علیہم السلام میں مشہور و معروف ہے
تا لقیات سے محدث مقبول و اکرا آل عبا
مولوی میرزا محمد یادی صاحب صلحا
مرحوم کی ہے۔ دو مرتبہ پہلے بھی اس
مطبع میں طبع ہوئی تھی اور کئی مطابع
میں بھی چھپ چکی ہیں اس مرتبہ نہایت
احتیاط سے کمال صحت طبع ہوئی ہے
مصائب سید الشہداء امام حسین علیہ التحیۃ
والتشا کو جناب مولف مرحوم نے اس
عمرگی اور ربط معقول سے ترتیب دیا ہے
اور ایسا نام اور خلاصہ نہ دیا ہے اور ایسے
ایسے مضامین جگر خراش مصائب امام
ہمام اور اہل بیت علیہم السلام کے کہیں
کہ جسکے سننے سے سامعین کو غش آتا ہے

ایک دریا آندون کا انگھرن سے بہ
جاتا ہے الغرض یہ کتاب فیض انتساب
اس مرتبہ کاغذ عمدہ پر صاف و شفاف
چھپائی گئی ہے اسلئے درجہ کے خوشنویس سے
لکھوائی گئی ہے اور قیمت بھی بغرض زناہام
نہایت ارزان ہے۔
مسدس باوج۔ تالیف مرزا محمد جعفر صاحب
مخلص باوج خلف الصدق قیاب خزا
ویر صاحب مرحوم اس مسدس میں جناب
امیر المؤمنین علی مرتضیٰ علیہ السلام کی نہایت
عمرگی سے مدح کی ہے قابل ملاحظہ و تامل ہے
جموعہ حرثہ میر مولنس۔ یہ مجموعہ نادر
و گوہر ہے بہار دوق مہر خراو سیکہ نوحہ
و یکا فشر و شیون و شین جامع مصائب
اہل بیت علیہم السلام میں مضمون
جگر خراش جس سے دل انس و جان
پاش پاش ہو سو فغان آتش غم کشکان
خجتر المذکر حالات اصحاب و اولاد امام
ہمام ہے سلطان الذاکرین ملاذ الشاعریں
میر نواب صاحب مرحوم المخلص بہ مولنس
برادر میر نیش کا یہ کلام بلاغت نظام ہے
اسکی تین جلدیں ہیں۔



ف ۳۴۵۹ (R)
 CALL No. { ۱۹۵ ACC. No. ۲۷۴۲
 AUTHOR محمد حسن
 TITLE مخبر

۱۹۵ (R) ۳۴۵۹
 ۲۷۴۲
 مخبر

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

